

مجموعہ مرزا باؤ مہدوی

۳

تہذیب و تمدن کی تاریخ

گفتان مہدوی

دکتر عبدالحسین فخاری

شجرة النخيل
٢٥

مجموعہ مرزا باقر ممدوی

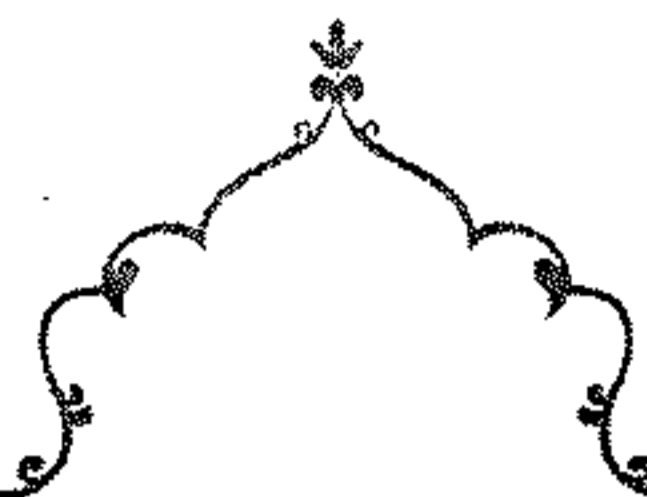
۲

کشتان ممدوی



تقدیم به:

آستان پر مھر مولای مهربان مگر کتر که با نگاه نافذ
اوست که اشعاعهای هدایت در جهان ظلمت زده
غیبتش پر تو افشان است و همگی از خوان احسانش متنعم و
بهره مندیم.



سرشناسه	فخاری، عبدالحسین، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام بدیهه آور	گلشنان مهدوی عبدالحسین فخاری
مشخصات نشر	تهران کدوی، ۱۳۹۶
مشخصات فقهی	: ۲۷۳ ص
فروست	مجموعه مرزبانان مهدوی: ۳
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۱-۶۳-۳
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	مهدویت
موضوع	Mahdism
موضوع	مهدویت -- نظار
موضوع	Mahdism -- *Waiting
موضوع	راه و رسم زندگی (اسلام)
موضوع	Conduct of life -- *Religious aspects -- Islam
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ۷-۲۶۶ قف ۲۲۲ BP
رده بندی بیروت	۲۹۲ ۲۶۳
شماره کتابشناسی ملی	۲۸۹۰۴۰۹



نشر گویا

نام کتاب: گلشنان مهدوی
نویسنده: دکتر عبدالحسین فخاری
ناشر: انتشارات خدی
ویراستار: عبدالحسین طالعی
نوبت چاپ: ۱



قیمت:

۲۰۰۰ تومان نشر گویا

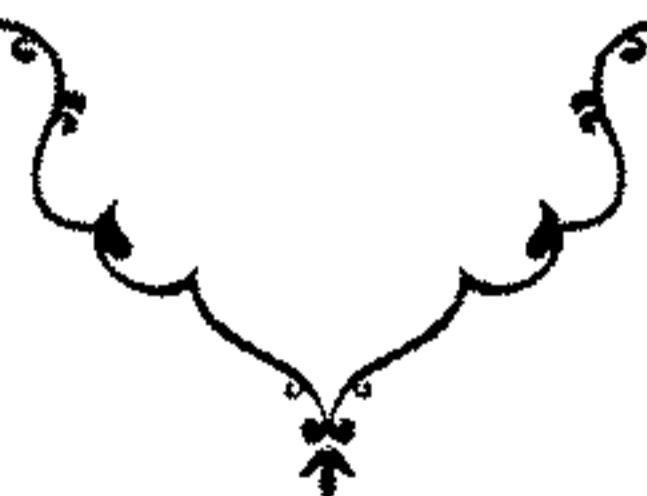
- رسی، صحیح و متن

چاپ و صحافی: پنج رنگ

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۱-۶۳-۳

تلفن مراکز بخش: ۳۳۸۹۸۳۳۵ - ۳۳۸۳۴۱۱۳

کتابه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ و منعلق به پایگاه خبری بیانی پژوهی است.
برای اطلاع از آخرین کتاب‌ها در شبکه‌های اجتماعی با شماره ۰۹۹۰۳۵۲۴۱۵۷ در ارتباط باشید.







۱۵

مقدمه

۱۹

بخش اول: در سایه سار قرآن

۲۱

۱. آیات امید

۲۳

۲. سقوط

۲۵

۳. ثروت

۲۷

۴. قلیل

۲۹

۵. گذشت

۳۱

۶. دروغ

۳۳

۷. آزمون

۳۵

۸. می بیند!

۳۷

۹. یأس

۳۹

۱۰. بوج و پوك

۴۱

۱۱. قلب

۴۳

۱۲. فراموشی

۴۵

۱۳. طی الارض

۴۷

۱۴. سرعت

۴۹

بخش دوم: اجتماعی

۵۱

۱. مدرنیته

۵۳

۲. هنر

۵۵

۳. اتحاد قطره‌ها

۵۷

۴. مردم دوستی

۵۹

۵. اصلاحات

۶۲

۶. پیران

۶۴

۷. همت



۶۶	۸ . وحدت
۶۸	۹ . تأثیر
۷۰	۱۰ . جبران
۷۲	۱۱ . عیادت
۷۴	۱۲ . سنگ مزار
۷۷	۱۳ . تصوف
۷۹	۱۴ . رقابت
۸۱	۱۵ . شورا
۸۳	۱۶ . انتخابات
۸۵	۱۷ . رسانه
۸۷	۱۸ . نگارش
۸۹	۱۹ . سخنوری
۹۱	۲۰ . مشارکت
۹۳	۲۱ . تغییر
۹۶	۲۲ . آن سال‌ها
۹۹	۲۳ . شکاف
۱۰۱	۲۴ . تلاطم
۱۰۳	۲۵ . آداب رهروی
۱۰۵	۲۶ . غصب
۱۰۷	۲۷ . هم‌خواهی
۱۰۹	۲۸ . گلاب
۱۱۱	۲۹ . دوستان
۱۱۳	۳۰ . حامی
۱۱۵	۳۱ . تماشا
۱۱۷	۳۲ . کتاب
۱۱۹	۳۳ . قانون جنگل



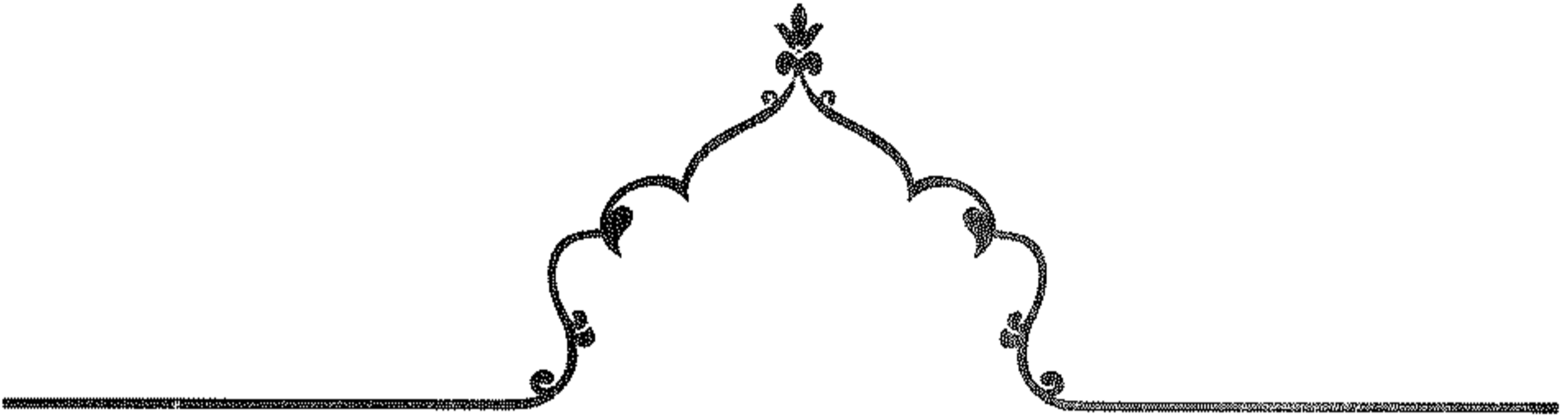
۱۲۱	۳۴ . کمبود
۱۲۳	۳۵ . حقوق زنان
۱۲۵	۳۶ . بدلی‌ها
۱۲۷	۳۷ . سیزده
۱۲۹	۳۸ . امروز برای فردا
۱۳۱	۳۹ . تخریب جهان
۱۳۳	۴۰ . تکنولوژی
۱۳۵	۴۱ . استرس
۱۳۷	۴۲ . جوانی
۱۳۹	۴۳ . عادت
۱۴۱	۴۴ . اعتماد
۱۴۳	۴۵ . گردشگری
۱۴۵	۴۶ . تمدن
۱۴۷	۴۷ . تنهایی
۱۴۹	۴۸ . هدیه
۱۵۱	۴۹ . پناهنده
۱۵۳	۵۰ . جذب
۱۵۵	۵۱ . مدارا
۱۵۷	بخش سوم: اعتقادی
۱۵۹	۱ . شکایت
۱۶۱	۲ . وصیت
۱۶۴	۳ . فراغت
۱۶۶	۴ . روضه خدا
۱۶۸	۵ . تقویم‌ها
۱۷۰	۶ . شب قدر



۱۷۳	۰۷	برادری
۱۷۵	۰۸	ترس
۱۷۷	۰۹	رمضان
۱۷۹	۱۰	عشق
۱۸۱	۱۱	کتاب ناطق
۱۸۳	۱۲	عرفان
۱۸۵	۱۳	تفلسف
۱۸۷	۱۴	رفاقت
۱۸۹	۱۵	عقلانیت
۱۹۱	۱۶	وصال قبله
۱۹۳	۱۷	مهاجرت
۱۹۵	۱۸	معلم
۱۹۷	۱۹	روح نیایش
۱۹۹	۲۰	داعی
۲۰۱	۲۱	دولت
۲۰۳	۲۲	علمدار
۲۰۵	۲۳	سالار
۲۰۷	۲۴	آزار امام
۲۰۹	۲۵	غریق
۲۱۱	۲۶	پنجاه
۲۱۳	۲۷	شریک
۲۱۵	۲۸	مغمور
۲۱۷	۲۹	امامت
۲۱۹	۳۰	تقوی
۲۲۱	۳۱	فقها
۲۲۳	۳۲	وراثت



۲۲۵	۳۳ . بعثت
۲۲۷	۳۴ . پرسش‌ها
۲۲۹	۳۵ . حضور
۲۳۱	۳۶ . اخلاص و شرك
۲۳۳	۳۷ . حافظ
۲۳۵	۳۸ . نماز
۲۳۷	۳۹ . وقآتون
۲۳۹	۴۰ . محبوس
۲۴۱	۴۱ . دعا و درود
۲۴۳	۴۲ . شب جمعه
۲۴۵	۴۳ . جلد
۲۴۷	۴۴ . تسليم
۲۴۹	۴۵ . يا على!
۲۵۱	۴۶ . وسوسه
۲۵۳	۴۷ . حقانيت
۲۵۵	۴۸ . حرف و عمل
۲۵۷	۴۹ . سلام
۲۵۹	۵۰ . ارزاني
۲۶۱	۵۱ . گفتگو
۲۶۳	۵۲ . خوشحال
۲۶۵	۵۳ . شكست
۲۶۷	۵۴ . آتش
۲۶۹	۵۵ . آخرسال



مقدمه



با همراهان

دفتر سوم مرزبانی مهدوی، «گفتمان مهدوی» نام گرفته است. «گفتمان» در فرهنگنامه‌ها همسنگ گفتار، سخن، مقال، مکالمه، خطابه و حتی درس و بحث، آمده است.

یادداشت‌های این دفتر در بیشتر مقوله‌های زندگی نوعاً به سبک «گفتم و گفتم» به نگارش آمده و در موضوعات قرآنی و اجتماعی و اعتقادی توسط ویراستار محترم طبقه‌بندی شده است تا تقدیم محضر شریف شما همراهان شود.

نگاه مرزبانی مهدوی به جامعه منتظران است؛ مرزبانانی که در روزگاران غیبت، اندیشه‌ای جزیاوری مولای غریب‌شان ندارند و در صحنه‌های مختلف زندگی، تنها به رضایت او از خویش می‌اندیشند. آنان تلاش دارند از یاد او غافل نشوند و به‌گونه‌ای زندگی کنند که خشنودی آن عزیز را کسب نمایند...

این طرحواره، کوشیده است یک قرائت زنده از مهدویت را برای مهدی‌باوران ترسیم نماید که امام، حضوری زنده در زوایای زندگی منتظران دارد. امید است پس از دفتر اول این مجموعه (زندگی مهدوی) و دفتر دوم (اندیشه مهدوی)، این دفتر بتواند به آن هدف نزدیک‌تر شود.

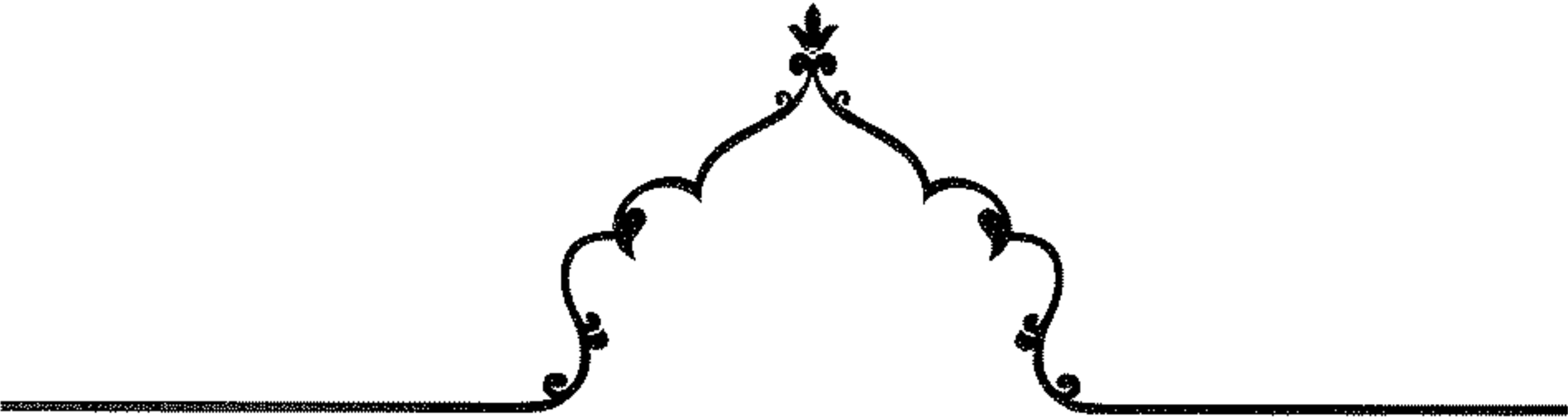
همچنان منتظر دیدگاه‌های شما همراهان بزرگوار این مجموعه هستیم که با مطالعه و همراهی و راهنمایی، برنویسنده و ناشر، منت گذاشته تا این طرحواره کامل‌تر شود.

امید است نام همه ما در زمره گسترش دهندگان فرهنگ مهدوی، ثبت دفتر
پروردگار شود.

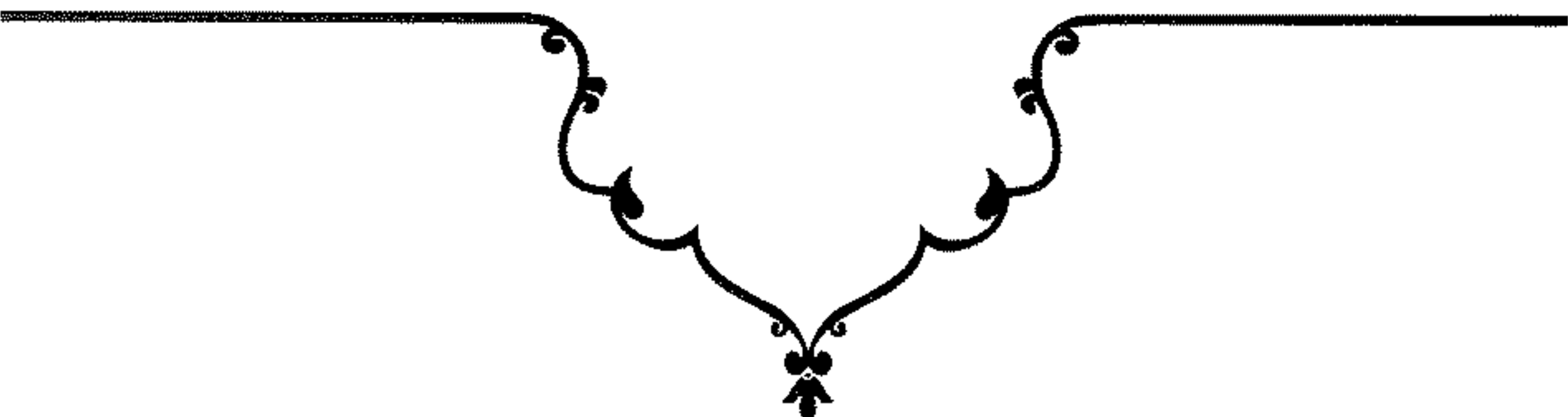
رضایت مولایمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و تعجیل ظهورش را از خداوند
مستثت داریم.

۱۷ ربیع الاول ۱۴۳۹

میلاذ فرخنده پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق ﷺ



درسایه سار قرآن



۱. آیات امید

در يك جمع قرآنی سخن می‌گفتم، یکی از دانشجویان خطاب به من گفت: مگر نگفتید ما به امید زنده‌ایم، این طور نیست؟! گفتم: بله، امید سرمایه زندگی است، بدون امید مشعل زندگی خاموش است و افق، تاریک و آینده مبهم و انتظار برای فردا، پوچ!

گفت: می‌شود چند آیه از آیات امیدآفرین قرآن را برایمان بخوانی؟ گفتم: با کمال میل!

وقتی از سنگینی گناهانت، شرمنده و نومید می‌شوی و گوشه‌ای کز می‌کنی، سروش وحی به سراغت می‌آید که: «ای کسانی که بر خود زیاده‌روی و ستم روا داشتید، از رحمت الاهی نومید مباشید که خداوند همه گناهان را خواهد بخشید زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» و توسرشار از امید می‌شوی و با نشاط، زندگی را ادامه می‌دهی (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)...^۱

گفت: عالی بود، باز هم بفرمایید: گفتم: وقتی می‌شنوی برادران یوسف، از کردارهای زشت خود شرمنده و مأیوس می‌شوند و پیش پدر می‌روند، یعقوب پیامبر خدا به آنها می‌گوید: فرزندانم، از رحمت الاهی مأیوس مباشید که جز کافران کسی از رحمت خدا مأیوس نشود. تو بال در می‌آوری که از برادران یوسف‌گش، کمتر نیستم؛ کافرهم که نیستم؛ پس امیدوار به رحمت حق، زندگی را با نشاط ادامه می‌دهی (وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)^۲... گفت: دیگر بگو، گفتم: خواننده‌ای که خداوند هر گناهی جز شرك

۱. زمر (۳۹): ۵۳.

۲. یوسف (۱۲): ۸۷.

را می‌آمزد و می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^۱؟
وقتی می‌بینی هر بدی کرده باشی اما به خدا شکر نورزیده‌ای، امیدوار به آمرزش
خدای مهربان می‌شوی و با نشاط، زندگی را ادامه می‌دهی...

گفت: از این‌ها امیدبخش‌تر آیه‌ای می‌شناسی؟

گفتم: اتفاقاً کسی نزد امام باقر علیه السلام رفت و همین سؤال تو را از ایشان پرسید. با
التهاب و شور گفت: خوب، حضرت چه پاسخی دادند؟

گفتم: آن حضرت به آیه‌ای از قرآن اشاره فرمودند که در موضوع مقام شفاعت
پیامبر صلی الله علیه و آله است که خداوند به ایشان می‌فرماید يَكُ خَطِّ اعْتِبَارِي بِي نَهَائِيْتِ دَرِ
اِخْتِيَارِ تِ كُذِّا شْتِيْمِ تَا هِرْ كِه رَا بَخْوَاهِي شَفَاعَتِ كُنِي تَا اَنْجَا كِه رَا ضِي وَ خَشْنُوْد
شُوِي (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)^۲ آیا ما جزو امت پیامبر نیستیم و
درخواست شفاعتش را نداریم تا آن حضرت کریمانه ما را شفاعت کند؟

گفت: چرا و با نشاط به زندگی ادامه می‌دهیم و از امام باقر علیه السلام هم به خاطر این
نوید، ممنونیم!

گفتم: نپرسیدی که خود امام هم دارای مقام شفاعت هست یا نه؟ گفت:
حتماً هست. شنیده‌ام که هر مؤمن نیز می‌تواند جماعتی را شفاعت کند، چطور
ممکن است امامان که خلفای الهی هستند دارای مقام شفاعت امت نباشند؟
گفتم: آری، پس وقتی امروز شیعه صاحب‌الزمانیم نباید از شفاعت مولا مان نومید
باشیم؛ چرا که خدا همان خط اعتباری را همچون جدش به ایشان هم بخشیده
که آن قدر شفاعتش را درباره امتش بپذیرد تا آن حضرت راضی و خشنود گردد.
گفت: چه تذکر به موقع و به‌هنگامی دادید؛ ما وقتی مولای مهربانی چون امام
عصر صلی الله علیه و آله را داریم که جلوه رحمانیت خدا و دارای مقام شفاعت است، هماره
سرشار از امید هستیم و در پرتو این امید، با نشاط به زندگی ادامه می‌دهیم!

۱. نساء (۴): ۴۸ و ۱۱۶.

۲. ضحی (۹۳): ۵.

با تلاش و کوشش به جایگاه خوبی در ایمان و میان مؤمنان می‌رسید و مأموریتی به شما واگذار می‌شود و مورد احترام هستید؛ اما با يك خطا یا تمرد، يك باره از آن جایگاه تنزل نموده و فرد دیگری را جایگزین شما می‌کنند. با زحمت و تلاش به قلّه‌ای صعود می‌کنید و پرچم خود را به نشانه فتح، برفراز آن به اهتزاز در می‌آورید. خدا نکند شرایطی پیش آید که ناخواسته از بلندای کوه، سقوطی اتفاق افتد و کوهنوردی به درّه و سنگلاخ سقوط کند. يك لحظه غفلت و يك اشتباه کوچک، گاهی موجب سقوط می‌شود. در صعود به قلّه ایمان نیز گاهی يك اشتباه و غفلت یا گناهی می‌تواند موجب سقوط ما شود.

از این تنازل و سقوط خطرناک با کلمه استبدال در قرآن یاد شده و در چند مورد خداوند فرموده است که ما در مورد بعضی افراد کار استبدال را انجام داده، کسانی دیگر را جایگزین آن‌ها می‌کنیم. یعنی مأموریت و پُست آن‌ها را از ایشان می‌گیریم و به فرد لایق بعدی می‌سپاریم:

نخست کسانی که بخل دارند و انفاق نمی‌کنند که اگر از دستور انفاق سرپیچند ما افراد دیگری که این ویژگی را ندارند به جای آن‌ها می‌نشانیم (وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ)...

دوم از موارد استبدال گروهی از مردمند که از روی غرور و جهل، سنگردین را ترك کنند و مرتد شوند. در مورد آن‌ها نیز بر قاعده استبدال نیروهای وفادار را جایگزین کنیم که دوستی دوطرفه با خدا دارند و موجب عزت مؤمنان و ذلت کافرانند.

۱. محمد ﷺ (۴۷): ۳۸.



(یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یأتی اللہ بقوم یحبہم و یحبونہ اذلہ علی المؤمنین اعزہ علی الکافرین)...^۱

سوم از موارد استبدال، گریزندگان از عرصه جهاد هستند که پندارند با نیامدن آن‌ها زیانی به دین خدا وارد می‌آید. نه! هرگز ضرری به خدا نمی‌زنند و ما افراد دیگری را جایگزین آن‌ها می‌نماییم (إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)...^۲

در دعای مشهوری که از امام رضا علیه السلام برای عصر غیبت صادر شده و منتظران حضرتش به خواندن آن مداومت دارند و با «اللهم اذفع» شروع می‌شود، به استبدال و جایگزینی منتظران در روزگار غیبت اشاره شده و از خدا خواسته می‌شود که ما را مشمول استبدال قرار ندهد و همچنان در جایگاه ایمان و انتظار و مرزبانی حفظ فرماید. این هشدار بزرگی برای همه ماست که کاری از روی غرور یا غفلت و جهل مرتکب نشویم که سقوط کنیم و جای خود را از دست بدهیم و خداوند به جای ما افراد قرص و مقاوم و وفادار را جایگزین نماید. خدایا چنین مباد و جایگاه عالی انتظار و مرزبانی را از هرگز از ما مگیر و ما را مشمول استبدال مگردان که این برای تو آسان است اما برای ما بسیار سنگین خواهد بود. پس این دعا را همواره بخوانیم و به ویژه روی این عبارت آن تأکید داشته باشیم: (واجعلنا ممن تنتصر به لدینک وتعز به نصر ولیک ولا تستبدل بنا غیرنا فإن استبدالك بنا غیرنا علیک یسیر وهو علینا کثیر...)^۳

۱. مائده (۵): ۵۴.

۲. توبه (۹): ۳۹.

۳. مصباح المتعجل: ۱: ۴۱۱.

گفت: چه چیز عجیبی است این مال دنیا؟! گفتم: چطور؟ گفت: اگر داشته باشی در خطری و اگر هم نداشته باشی باز هم در خطری! و ادامه داد: ثروت و دارایی، موجب توانمندی و غنای انسان می شود و به فرموده قرآن این غنا ممکن است موجب طغیان او در برابر خدا بشود (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ).^۱ اگر هم از ثروت هیچ بهره ای نداشته باشد، فقیر نام می گیرد و فقر هم از موجبات کفر است (كَادَ الْفَقْرَانِ يَكُونُ كُفْرًا).^۲ گفتم: یعنی اصلاً نباید دنبال مال دنیا رفت؟ گفت: چرا، ولی در حد کفاف که زندگی بگذرد و از فقر فاصله بگیری و نیازمند و سربار دیگران نباشی، اما بیش از آن، وقتی خوب است که تورا مغرور نکند و از آن در راه درست بهره بگیری چنانچه مادر ما یعنی ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها همه ثروتش را به پای دیانتش ریخت تا پایه های آیین الهی استوار شد...

گفتم: کسب ثروت هم خطر دارد؟ گفت: بسیار! بسیاری برای رسیدن به ثروت، به راه حرام می غلتند. انسان محبت عجیبی به جمع مال دارد (و تَحَبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا)^۳ و آفات کسب ثروت بسیار است که از جمله آنهاست آلودگی به ربا تا دخالت در حق الناس، یا افتادن به انواع کسب های نامشروع و حرام. یکی از بهترین ثروت های مشروع که بدون زحمت هم به دست می آید، ارث و میراث است و گرنه کسب ثروت از طریق حلال، آسان نیست؛ اما اگر این گونه یعنی از راه حلال هم به دست آمد، باید سهمی از آن را به دیگران داد تا حفره های جامعه که بر اثر فقر ایجاد شده، پر شود و خلاصه، زکات آن مال را باید پرداخت کرد که زکات مال، بخشش و احسان و انفاق است، چنان که زکات ثروت معنوی یعنی علم را هم باید بخشید که آن نشر دانش و آموختن علم به دیگران است...

۱. علق (۹۶): ۶-۷.

۲. الکافی ۲: ۳۰۷ باب الحسد.

۳. فجر (۸۹): ۲۰.

گفتم: اشاره‌ای به ثروت معنوی کردی، بیشتر توضیح ده. گفت: ندیده‌ای که کسانی وقتی چند کلمه از اصطلاحات و مطالب علمی یاد می‌گیرند، به فخر فروشی می‌افتند و به اصطلاح دیگر کسی را تحویل نمی‌گیرند و خود را تافته‌ای جدا بافته محسوب می‌کنند؟! گفتم: چرا دیده‌ام. خیلی هم ممسک هستند و حاضر نیستند آنچه را می‌دانند به دیگران بیاموزند در حالی که در حدیث داریم هر چیزی با بخشیدن، کم می‌شود به جز علم که با بخشیدن، توسعه می‌یابد. گفت: آری چنین است. گفتم: کسب این ثروت معنوی مثل ثروت مادی، هم آدابی دارد. گفت آری، نباید علم و معرفت دینی را از نااهلان بگیری که فرموده‌اند: کسب دانش و معارف دینی از غیر اهل البیت علیهم‌السلام به منزله انکار آن‌هاست...

گفتم: بفرمایید بهترین محل مصرف ثروت چیست؟ گفت: جایی که چند برابر آن پاداش بگیری چنان‌که مثلاً خداوند در قرآن پاداش ده برابری برای قرض الحسنه معین فرموده است. وقتی ثروت در راه معرفی و تبلیغ نام و یاد و راه بهترین خلق خدا یعنی خلیفه‌الله خرج شود پاداشش بی‌شمار است؛ زیرا اگر کسی با امام آشنا شود، هدایت یافته و ارزش هدایت يك انسان از هرچه خورشید بر آن می‌تابد، بیشتر است. امروز اگر حضرت خدیجه رضی‌الله‌عنها زنده بود همه ثروتش را در راه معرفی فرزندش صاحب‌الزمان علیه‌السلام می‌ریخت تا مهدویت در سراسر جهان نهادینه شود. ثروتمندان باید به أم المؤمنین اقتدا کنند و مال و دارایی خویش را در بهترین موضوع، صرف نمایند تا موجب هدایت مردم شود...

۴. قلیل

گفت: وقتی در اقلیت هستیم وظیفه‌مان چیست؟ آیا باید تسلیم خواست اکثریت شویم؟ خیلی‌ها به مقتضای «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، تاب نیاوردند و برای راحتی و آسایش و کم کردن مشکلات خود، هم‌رنگ اکثریت شدند. گفتم: اگر حق با اقلیت است، چرا باید از حق عدول کرد و به اکثریت باطل ملحق شد؟ غالباً اکثریت راه هوی و هوس را برمی‌گزینند و از راهبری عقل فاصله می‌گیرند. قرآن هم فرموده «و اکثرهم لا یعقلون»^۱ یا «و قلیل من عبادی الشکور»^۲: بیشتر آن‌ها تعقل نمی‌کنند و اندکی از بندگان من شکرگزارند... تو می‌گویی این اقلیت حق مدار هم ترك حق کند و چون اکثریت شود؟! گفت: فشار اکثریت، شرایط را سخت می‌کند، و هر کسی طاقت تحمل این فشار را ندارد. گفتم: این دلیل برای اعراض از حق، کافی نیست، باید آستانه صبر و استقامت آنان را بالا برد. گفت: چگونه؟ گفتم: این‌گونه که:

وقتی باور کردی که در مسیر هدایتی و خدا با توست، از هیچ عامل دیگری هراس نخواهی داشت؛ که خود فرموده است: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلہ»^۳ یعنی در شاهراه هدایت، از کمی رهروان، وحشت نکنید و دست از مقاومت برندارید.

او حتی نوید داده است که چه بسا يك گروه قلیل و اندك، بر گروه اکثریت پیروز شوند: «کم من فئّة قلیلة غلبت فئّة کثیرة»^۴. گفت: نمونه هم داریم؟ گفتم: فراوان. در جنگ بدر مسلمانان يك سوم مشرکان بودند و با مجاهدت و ایمان به

۱. مائده (۵): ۱۰۳.

۲. سبأ (۳۴): ۱۳.

۳. الغارات ۲: ۳۹۸.

۴. بقره (۲): ۲۴۹.

عقیده، بر آن اکثریت پیروز شدند. گفت: آیا می‌توان يك نسبت عددی معین کرد؟ گفتم: آری، در قرآن نسبت يك به ده را معین کرده است: اگر بیست نفر باشید بر دویست نفر غلبه پیدا می‌کنید. گفت: شرطش چیست؟ گفتم: ایمان به راه، و صبر و استقامت: إن یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین!

گفت: چگونه می‌توان این ایمان و استقامت را در اقلیت، نهادینه کرد؟ گفتم: نقش اصلی را باید در تربیت خانوادگی، معلمان شایسته و رسانه‌ها و سمن‌ها (مؤسسات مردم‌نهاد) جستجو نمود. باید از یکایک این عوامل خواست با دقت و وسواس و پشتکار، به وظایف خطیر خویش در ساختن نسلی با ایمان و مقاوم، عمل کنند. گفت: با وجود سازهای مخالف و غلبه رسانه‌های دشمن و وجود زرق و برق‌های دنیای فریبنده، خیلی کار دشوار است. گفتم: آری ولی کار سخت، مردان را از میدان به در نمی‌کند، این مجاهدانند که از پس کارهای سخت بر می‌آیند. کار فرهنگی همیشه ثمر خواهد داد؛ اگر در کوتاه‌مدت ثمر ندهد در درازمدت ثمر خواهد داد و میوه‌های شیرینش را خواهی چشید...

گفت: شنیده‌ام یاران صاحب‌الزمان عجل الله فرجه برای تغییر جهان ظلم به جهان عدل، تعداد اندکی هستند. آیا این اقلیت، بر چنان اکثریتی فائق خواهند آمد؟ گفتم: این وعده خداست و وعده‌های الهی راست است. اولاً چون سخن عدل بر اساس فطرت است، همین که پیامش به مردم برسد اکثریتی به آن دل می‌دهند؛ ثانیاً موانع هدایت مثل سران ضلالت از پیش رو برداشته می‌شوند؛ ثالثاً کارهای هدایتی یاران او در غیبت، زمینه هدایت را هموار کرده است؛ رابعاً امدادهای الهی همراه آن‌هاست چنان‌که در جنگ بدر به یاری مجاهدان آمد... گفت: ما هم می‌توانیم در زمره آن یاوران باشیم؟ گفتم: چرا نه؟! امام ششم علیه السلام فرمود: هر که شوق یآوری قائم عجل الله فرجه را دارد باید انتظار پیشه کند و عملش بر اساس تقوی و همراه محاسن اخلاقی باشد (فلینتظر. ولیعمل بالورع و محاسن الاخلاق)...^۱

۱. انفال (۸): ۶۵.

۲. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱۴۷.

۵. گذشت

أسوه و أسطورة عفو و گذشت بود پیامبر خدا. نه تنها کسی را که هر روز بر سر او خاکستر و زباله می ریخت عفو فرمود بلکه وقتی شنید هم او بیمار شده به عیادتش شتافت! در ماجرای فتح مکه، بزرگترین دشمن اسلام یعنی ابوسفیان را عفو فرمود و خانه او را محل امن قرار داد و صدها نمونه از این قبیل که نمودار عفو و گذشت در زندگی اوست و مورخان در سیره او ثبت کرده اند...

این به خاطر آن بود که خدایش به عفو و گذشت دستور داده بود: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)؛ عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض نما. و نیز اقبال مردم به سوی او را نتیجه همین مهربانی و گذشت شمرده بود: (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)^۲ به برکت این رحمت الهی، در برابر آنان نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آمرزش بخواه. تربیت شده او علی ع نیز در مورد قاتل خویش، دستور به مهربانی و پذیرایی داد و فرمود: اگر من زنده ماندم، خود درباره او تصمیم خواهم گرفت.

عفو و گذشت از صفات الاهی است و خداوند خویشتن را عفوکننده و آمرزنده نامیده است (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا)^۳ و از مردم نیز خواسته است تا خود را به این صفت، متصف نمایند و برای ایجاد انگیزه در آنان، فرموده «اگر دوست می دارید خدا از شما درگذرد و شما را ببخشد و عفو نماید، شما نیز از خطاهای دیگران درگذرید و آنان را عفو نمایید»، «و باید عفو کنند و گذشت نمایند؛ مگر

۱. اعراف (۷): ۱۹۹.

۲. آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳. نساء (۴): ۴۳.

دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟! و خدا آمرزنده مهربان است» (وَلْيَغْفُوا
وَلْيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). با عفو و گذشت،
دشمنی‌ها کمتر شده و زندگی شیرین‌تر و مخاصمه‌ها کمتر خواهد شد. با عفو
و گذشت، بسیاری از پرونده‌های انبوه محاکم دادگستری بسته و اختلافات
خانوادگی و اجتماعی مرتفع می‌گردد. البته در کارزار با دشمنان و متمردان، اگر
عفو نشانه ضعف و ذلت محسوب شود، باید با اقدام به موقع، متجاوزان را از
تعرض پشیمان نمود:

«پس هر کس به شما تجاوز کرد، به همان اندازه بر او تعدی کنید» (فَمَنْ اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ)...^۱

ما زیر پرچم و جزو امت پیامبریم. خطاها و معاصی ما، او را اندوهگین نموده
و به نوعی به خاطر این رفتار امت خویش نزد خدا شرمنده می‌شود. این است که
دست به دعا بر می‌دارد و برای آن‌ها استغفار نموده و طلب عفو می‌نماید. خداوند
نیز به پاس استغفار آن‌ها و نیز استغفار پیامبر برای ایشان، خطاهایشان را عفو
می‌فرماید: (فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)^۲. فرزند
این پیامبر یعنی مولای ما حضرت مهدی عج به نقل سید بن طاووس رح را در
سرداب مطهر دیدند که مشغول دعا برای شیعیان خویش بوده و از خدا برای
آن‌ها طلب عفو و آمرزش می‌نموده و حتی می‌فرموده از حسنات او برداشته شود و
برای جبران خطاها در نامه اعمال شیعیان قرار گیرد. این اسوه مهربانی، به سیره
جد اطهرش عمل می‌کند که سراسر مهر و لطف برای امتش بوده است. ما نیز
اگر متصف به عفو و گذشت شویم، مهدوی خواهیم بود و به خاطر این عفو، عفو
الاهی را در آغوش خواهیم کشید...

۱. نور (۲۴): ۲۲.

۲. بقره (۲): ۱۹۴.

۳. نساء (۴): ۶۴.

گفتم: چرا این قدر «دروغ» مذموم و نکوهیده است؟ گفت: چون دروغگو، به شخصیت انسان اهانت کرده و واقعیت را از او دریغ می‌کند. انسان ذاتاً و فطرتاً به راستی میل دارد و هرسخنی را راست می‌پندارد و باور می‌کند زیرا انتظار ندارد به او دروغ بگویند. وقتی شیطان در بهشت به آدم و حوا به دروغ گفت که اگر از این میوه بخورید جاودان می‌شوید، آن‌ها باور کردند و خوردند، چون انتظار دروغ نداشتند. این شد که با دروغ شیطان، از بهشت رانده شدند... گفتم: چرا دروغ از گناهان کبیره است؟ گفت: زیرا نشانه نفاق است که منشأ همه گناهان است. گفتم: اگر به عنوان مزاح و شوخی و تفریح باشد، چه؟ گفت: هرگز مجاز نیست و حق ندارید برای تفریح هم دروغ بگویید. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: انسان حقیقت ایمان را نمی‌چشد مگر آنکه دروغ را رها کند، چه دروغ جدی و چه شوخی...

گفتم: از معاشرت با دروغگویان بگو. گفت روا نیست با آن‌ها هم‌نشینی کنی بلکه دستور است با راستگویان باشی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^۱. گفتم: رابطه دروغ با سایر گناهان چیست؟ گفت: دروغ، همچون کلید است برای ورود به همه گناهان دیگر. امام یازدهم فرمود: همه کارهای زشت در خانه‌ای قرار گرفته که کلید آن را دروغ قرار داده‌اند (جعلت الخبائث كلها في بيت و جعل مفتاحها الكذب)^۲. گفتم: خدا دروغگویان را دوست دارد؟ گفت: نه تنها دوست ندارد بلکه آنان را در مواردی حتی لعنت هم نموده است (أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ)...

گفتم: آیا دروغ فقط در رابطه با مردم است که واقعیت را از آنان پوشیده دارند؟ گفت: نه، گاهی افراد به خدا دروغ می‌بندند و سخنان کذبی را به او نسبت

۱. توبه (۹): ۱۱۹.

۲. جامع الأخبار: ۱۴۸. فصل ۱۱۱.

می دهند و به طمع مال و مقام، به دروغ خود را پیامبر یا امام و خلیفه و نماینده او معرفی می کنند و سخنان خود را به عنوان آیات الاهی جا می زنند تا کسانی را بفریبند و چند روزی بر آن ها سوار شوند که این بدترین دروغ هاست. این مدعیان دروغین ممکن است چند روزی با دروغ و فریب، عده ای را منحرف سازند ولی هرگز رستگار نمی شوند و آنچه در دنیا به دست آورند، بهره ای اندک است و عذاب دردناک در انتظارشان خواهد بود (إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)...^۱

گفتم: آیا می توان جامعه ای را از شر دروغ و زشتی های آن رهایی بخشید؟ گفت: بله تا اندازه ای ولی نه به طور کامل. وقتی مریبان جامعه، زشتی ها و آثار سوء دروغ را تبیین کنند و عقول انسان ها را نسبت به مفساد دروغ شکوفا نمایند، فرهنگ جامعه از دروغ فاصله می گیرد چنان که فطرتاً هم از آن بیزار است و نسل ها با راستگویی تربیت می شوند. اما ریشه ها و ریسمان های دروغ وقتی خشک می شود که آن موعود الاهی ظهور نماید و اساس دروغ را منهدم کند و مدعیان دروغینی را که ادعای نجات جهان کرده اند در حالی که خود ریشه همه ستم ها و دروغ ها هستند، کنارزند که آن گاه فرد و جامعه جز به صدق و راستی نگراید. این است که دستور داریم خود را با آن امام راستی و ایمان همراه کنیم و برای ظهورش دعا کنیم و بخوانیم:

«أین قاطع حبائل الکذب و الافتراء»

کجاست قطع کننده ریسمان های دروغ و افتراء...

۱. نحل (۱۶): ۱۱۶-۱۱۷.

۷. آزمون

چرا باید امتحان دهیم و آزموده شویم؟ آزمون و امتحان برای چیست؟ این سؤالی است که برای بسیاری از شرکت‌کنندگان در آزمون مطرح است. آیا هدف آزمون به زحمت افکندن و به رنج انداختن افراد است؟ چه مصلحتی پشت آزمون است...؟ گفتم: اگر فلزی را آب طلا بزنند و به قیمت طلا به شما بفروشند، کار درستی کرده‌اند؟ گفت: نه، اینکه خیانت است، کلاهبرداری است! گفتم: اگر دزدی را لباس قضاوت بپوشانند و بر مسند قضا نشانند، چه؟ گفت: یقیناً این جنایت است! گفتم: چگونه می‌توان طلا را از مطلا و دزد را از قاضی تشخیص داد و جدا نمود؟ تأملی کرد و گفت: با آزمون!

هدف آزمون‌ها، راستی‌آزمایی است تا میزان و درجه و هویت و کیفیت و کمیت را مشخص سازند. انواع آزمون همیشه فرا روی ماست: آزمون درسی، آزمون شغلی، آزمون مهارتی و... اما آزمون باورهای قلبی، سخت‌تر است. این آزمون است که مشخص می‌سازد افراد با آنچه ادعا می‌کنند تطبیق دارند یا نه؟ قرآن می‌فرماید: آیا مردم می‌پندارند همین که بگویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آن‌ها را نمی‌آزماییم (أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون)؟!^۱

گاهی نتیجه آزمون برای دیگران است که متوجه شوند با چه کسی روبه‌رو هستند و گاهی نتیجه آزمون برای آگاهی خود انسان است که بداند چقدر در باورهایش صادق و استوار است و نمره‌اش در استقامت و پایداری و بردباری و صبر، چند است.

۱. عنکبوت (۲۹): ۲.

این آزمون ممکن است با ابزارهایی همچون ترس، گرسنگی، ناداری و از دست رفتن اموال، مرگ عزیزان و از بین رفتن محصولات باشد. پیروز این میدان، صابران هستند که بشارت بر آنان باد؛ زیرا از این آزمون‌ها سربلند بیرون می‌آیند (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)...

روزگار غیبت، روزگار آزمون‌های دشوار است. امام عصر علیه السلام در مورد این دوران می‌فرمایند: پناه می‌برم به خدا از اینکه افراد مؤمن، پس از ایمان و آگاهی و هدایت، در اثر وساوس شیطانی و هواهای نفسانی، به گمراهی و تاریکی بلغزند و اعمال قبلی خود را تباه سازند و در فتنه‌ها نابود شوند که خداوند می‌فرماید: آیا مردم می‌پندارند همین که بگویند ایمان آوردیم رها کرده می‌شوند؟ (وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَىٰ بَعْدَ الْجَلَاءِ. وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَىٰ وَ مِنْ مُّبِيقَاتِ الْأَعْمَالِ. وَ مُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)^۱. چنان‌که حضرت می‌فرماید، پناه بردن به خدا و استعاذه حقیقی، راه نجات است و توسل و تمسک به خود امام زمان علیه السلام برای پیروز بیرون آمدن از این آزمون‌ها...

۱. بقره (۲): ۱۵۵.

۲. کمال الدین ۲: ۵۱۱ باب ۴۵.

۸. می بیند!

به دنبال يك عالم ربّانی می‌گشت تا از او يك نکته اخلاقی فراگیرد که برای همه عمرش از آن بهره ببرد. تنی چند از دوستانش نشانی یکی از اولیاء الله را دادند و او با زحمت زیاد اما مشتاقانه خود را به آن عالم رسانید و خواسته‌اش را بیان کرد. آن عالم بدون آنکه سر بردارد به آرامی گفت: «می بیند». جوان اندیشید او نشنیده است. دوباره عرض کرد: نکته‌ای بفرمایید تا چراغ راه تهذیب من شود. عالم دوباره گفت: «می بیند». جوان که بی‌تاب شده بود، خواسته‌اش را برای بار سوم تکرار کرد. عالم سر برداشت و در چشمان او نگریست و گفت: «هر کجا و در هر حالی که هستی بیندیش که او دارد تو را می بیند: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»؟! جوان، از عالم جدا شد اما با سرمایه‌ای بزرگ...

بعدها وقتی این حکایت را برای شاگردان خود تعریف می‌کرد، افزود: اگر خود را در محضر و مشهد و منظر خدا ببینیم و بدانیم، حالمان، حال دیگری خواهد شد. ما وقتی در مقابل يك بچه ممیز باشیم، پرهیزهایی داریم چطور خواهد بود اگر خود را در مقابل خدا ببینیم، آن وقت چقدر پرهیز خواهیم داشت؟ یکی از شاگردان پرسید: استاد، آیا فقط خدا ما را می بیند؟ استاد گویی منتظر این سؤال بود با چهره‌ای برافروخته گفت: پیامبر هم ما را می بیند، امام و فرشتگان هم اعمال ما را می بینند و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^۲...

۱. علق (۹۶): ۱۴.

۲. توبه (۹): ۱۰۵.

کلیپی را در فضای مجازی دیدم که جالب بود: جیب‌بری، کیف يك خانم را بدون اینکه او متوجه شود، برداشت. بعد از اینکه چند قدم به جلورفت، فهمید دوربین محل از بالا، تصویر او را برداشته است. بلافاصله برگشت و کیف آن خانم را آرام در جای خود گذاشت و در مقابل دوربین هم به نشان پشیمانی، تعظیمی کرد و دور شد! وقتی يك دوربین این قدر مؤثر است، نگاه الاهی، نگاه پیامبر و امام و فرشتگان چقدر می‌تواند مانع اعمال ناپسند باشد...

امام عصر ارواحنا فداه در یکی از سخنان‌شان می‌فرمایند: «ما بر تمامی احوال و اخبار شما آگاه و آشناییم و چیزی از شما نزد ما پنهان نیست: (إِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ. وَ لَا يَغْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ)». نیاز به معلم اخلاق و سیر و سلوک و سازوکار آموزشی خاصی نخواهد داشت منتظری که بداند توسط امامش، دیده می‌شود و حضرتش از اعمال و کردار او آگاه است. او با این حساب، به گونه دیگری خواهد زیست... چقدر این احساس قشنگ خواهد بود که بدانیم وقتی امام، اعمال ما را می‌بیند، لبخند رضایتی بر لبانش می‌نشیند و از وجود چنین یاوری خرسند می‌شود. از شنیدن چنین خبری خواهی گفت: بدین مژده گرجان فشانم، رواست...!

نشستند و مشورت کردند و تصمیم گرفتند که کم‌هزینه‌ترین سلاح را در کارزار علیه دشمن به‌کار گیرند: یأس! یعنی از طریق نفوذی‌ها و رسانه‌ها، یأس از پیروزی را در میان سربازان دشمن، رواج دهند و کاری کنند که لشکر از پیروزی مأیوس شود. همین کار را با شایعه‌ها و القائات شروع کردند و در مدت کمی موفق شدند جرأت هر حمله و اقدام را از آنان سلب نمایند و بدین ترتیب بدون شلیک هیچ گلوله‌ای لشکر دشمن را از درون پوکاندند!

گفت: انسان مأیوس با انسان مرده تفاوتی ندارد! گفتم: چطور؟ گفت: چون یأس او موجب می‌شود دست به هیچ کاری نزند و در جای خود رسوب کند. سلاح یأس می‌تواند لشکری را به پذیرش شکست وادارد. اگر ویروس خطرناک یأس وارد هر بدنی شود آن فرد را از تحرك باز می‌دارد. اگر يك تیم ورزشی روحیه خود را ببازد و از پیروزی مأیوس شود، پیشاپیش شکست خود را رقم زده است...

و ادامه داد: به همین دلیل یأس و نومیدی از رحمت و گشایش خدا بسیار تقبیح شده و در مرتبه کفر قلمداد شده است (وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)^۱ و صریحاً خداوند از همه مردم خواسته است هر چقدر هم گناه کرده باشند به هیچ وجه یأس و نومیدی از گشایش و رحمت حق را به خود راه ندهند و آن را ترك نمایند زیرا دست خداوند در مغفرت و رحمت باز است و می‌تواند همه را مورد بخشایش خویش قرار دهد (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)^۲...

۱. یوسف (۱۲): ۸۷.

۲. زمر (۳۹): ۵۳.

مردی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و از طولانی شدن دولت جور و ستم به آن جناب شکایت کرد، مولا به او فرمودند: به خدا سوگند! آنچه آرزویش را دارید نخواهد شد... تا جایی که احدی از شما جای پای خودش نخواهد یافت و شما در نظر مردم از مردار در چشم صاحبش بی ارزش تر خواهید شد در چنین شرایطی ناگهان یاری خداوند و پیروزی بیاید و این است معنای آیه شریفه: "تا آنجا که رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که تکذیب گشته‌اند، در آن حال یاری ما به سراغشان آمد" (حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا)...

این آیه شریفه و بسیاری آیات و روایات دیگر، روح انتظار و امید را در دل مؤمنان، چنان گرم نگه می‌دارد که ذره‌ای یأس را به خود راه ندهند و مطمئن باشند وعده خدا با ظهور حضرت بقیة الله محقق خواهد شد و نصر الاهی از راه خواهد رسید. یأس از جنود شیطان است و باید مراقب باشیم در معرض آن قرار نگیریم که انسان مأیوس از دایره ایمان خارج و به سپاه ابلیس ملحق شده است. امید، سرمایه ماست، سرمایه خود را مراقبت کنیم!

۱. یوسف (۱۲): ۱۱۰.

۱۰. پوچ و پوک

با بچه‌های دیگر پول می‌دادیم و شانسی می‌خریدیم در بسته‌هایی قشنگ. بعضی از آن‌ها را که باز می‌کردیم جایزه‌های خوبی داشت و بعضی پوچ بود و موجب افسوس می‌شد و می‌گفتیم حیف از پولی که بابتش دادیم! گاهی هم گردو و بادام و فندق می‌دادند که بازی کنیم یا بخوریم، وقتی با شوق و ذوق می‌شکستیم تا مغزش را بخوریم، می‌دیدیم پوک است و مغزی درونش نیست... بزرگ‌تر که شدیم دیدیم خیلی آدم‌ها، وعده‌ها، عنوان‌ها، شخصیت‌ها و حزب‌ها علی‌رغم بسته‌بندی‌های پرطمطراق و قشنگ، وقتی به درونشان می‌رفتیم یا به آن‌ها نزدیک می‌شدیم، می‌دیدیم مثل همان شانسی‌ها فاقد مغزند و علی‌رغم ظاهر زیبا و دهان پرکن و فریبا، پوچ یا پوک هستند!

آرزویی دارید و فکر می‌کنید وقتی به آن برسید سعادت‌مند می‌شوید. چند سال می‌دوید و زحمت می‌کشید تا به آن برسید اما وقتی می‌رسید می‌بینید اشتباه فکر می‌کردید و نه تنها سعادت‌مند نشدید بلکه چند سال از عمر تجدیدناپذیر خود را هم به باد فنا دادید. بعضی‌ها همه عمرشان این‌گونه است، جوانی و سرمایه خود را برای چیزی می‌دهند که پوچ است و در ازای آن سرمایه، پوچی به دست می‌آورند مثل کسی که در قمار همه چیز خود را حتی خودش را هم می‌بازد و به بردگی می‌افتد. به تعبیر قرآن: بگو آیا می‌خواهید زیانکارترین آدم‌ها را به شما معرفی کنم؟ آنان کسانی هستند که همه تلاش آن‌ها در دنیا پوچ می‌شود در حالی که خود می‌پندارند کار خوبی انجام داده‌اند (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) ...

۱. کهف (۱۸): ۱۰۴ - ۱۰۳.

راه رهایی از پوچی و پوکی چیست؟ راه به دست آوردن بهترین ها و سودمندترین تجارت ها در زندگی این جهانی کدام است؟ چه کنیم آخر عمر با قدی خمیده و مویی سپید و عصایی در دست، افسوس نخوریم که محصول مزرعه عمرمان فاسد بوده است یا اصلاً محصولی نداشته و پوچی درو کرده ایم؟ اگر از قرآن بپرسیم می فرماید: ایمان به خدا و پیامبرش و تلاش در راه خدا با اموال و جان های خویش (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ)...

این قانون مندی را حضرت امام هادی علیه السلام در چند کلمه طلایی از زیارت جامعه تبیین نموده است: هرکه در زندگی به سراغ شما اهل البیت علیهم السلام آمد، نجات یافت و هرکه نزد شما نیامد پوچ و هلاک شد (من أتاكم نجى و من لم يأتكم هلك). زیرا اصولاً حیات طیبه در سیره شما تجلی پیدا کرده و هرکه زندگی خوب می خواهد باید گام جای گام شما گذارد. حالا که عشق به این خاندان، شما را ولایی کرده و به دوران مهدوی رسانده است، راه رهایی از پوچی را در پیروی از مرام مهدوی بجوید و به سیره و فرمان او دست توصل و تمسك زنید و به او و راهش خدمت کنید تا همه لحظه های زندگی تان زرین شود و بسته عمرتان جایزه های بزرگ یابد: (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)...

۱. صف (۶۱): ۱۰-۱۱.

۲. صف (۶۱): ۱۱-۱۲.

قلب، فرمانده بدن انسان است که با پمپاژ دائمی خون به همه اعضای بدن، حیات می بخشد و با خاموشی آن، زندگی هم پایان می پذیرد. از این عضو رئیسی و اندامی انسان، به لحاظ نقش حیات بخشی، در مقام استعاره پل زده اند به نفس نطقی و قلب انسانی که منشأ همه دل بستگی ها، اعتقادات، دوستی ها و دشمنی ها و از همه مهم تر جایگاه «ایمان» نیز هست و گفته اند: ایمان وقتی ارزشمند است که وارد قلب شود وگرنه فقط لقلقه ای بر زبان است (قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولكن قولوا أسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبکم).^۱ اعتقاد وقتی قلبی شود ایمان و امنیت و طمأنینه و آرامش می آورد (ألا بذكر الله تطمئن القلوب)^۲...

در فرهنگ قرآنی، قلب، ابزار فهم و تفقه و تعقل هم شمرده شده است؛ و گلیه شده است از کسانی که قلبشان را وسیله تفقه و فهم قرار نمی دهند چنان که چشم و گوش دارند ولی از آن برای دیدن و شنیدن حق، بهره نمی برند. جالب است مقام این غافلان که از قلب و چشم و گوش برای فهمیدن بهره نمی برند، پایین تر از حیوانات شمرده شده است (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)^۳.

همچنین تعقل نیز به قلب نسبت داده شده و فرموده است: اگر گشتی در جهان بزنید خواهید دید کسانی هستند با اینکه قلب و گوش دارند تا تعقل کنند و به بصیرت برسند ولی از آن استفاده نمی کنند. لذا قلب هایی که تعقل

۱. حجرات (۴۹): ۱۴.

۲. رعد (۱۳): ۲۸.

۳. اعراف (۷): ۱۷۹.

نکنند قلب کور و نابینا و گوش‌هایی که سخن حق را نشنوند بی بصیرت نامیده شده‌اند (لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) ...

قلب، جایگاه شریفی است، جایگاه ایمان است، خانه خداست. نباید اجازه داد هر کسی در آن جای گیرد، باید از قلب خود مراقبت کنید. نباید نقطه‌های سیاه گناه، چنان بر قلب نشیند که هدایت را بیرون کند و جایی برای تابش نور باقی نگذارد. باید با تعقل و فهم، بهترین اندیشه وارد آن شود و موجب ایمان و اطمینان گردد و این ایمان قلبی نیز چنان محکم شود که طوفان‌های فتنه و شبهه و وسوسه نتواند آن را متزلزل نماید. در صفات یاران حضرت بقیة الله عَلَيْهِمُ السَّلَام آمده است که راهبان شب و شیران روزند و قلب‌های آن‌ها سرشار از ایمان و همچون پاره‌های پولاد است که با هیچ طوفانی و حمله‌ای متزلزل نمی‌شود و با امامشان در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند و به یاریش می‌شتابند (رهبان باللیل، لیوث بالنهار. كَانَ قُلُوبَهُمْ زَبَرَ الْحَدِيدِ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ) ...^۱

۱. حج (۲۲): ۴۶.

۲. اختصاص: ۲۰۸.

۱۲. فراموشی

ما مبتلا به فراموشی هستیم؛ گاهی اختیاری و گاهی غیراختیاری. در فراموشی‌های غیراختیاری، درگیر شدن با يك موضوع جدید موجب فراموشی موضوعات متعدد قبلی می‌شود. مثلاً گذشته‌ها را، رویدادها را، آموخته‌ها را، خاطرات را، تعهدات را، قول‌ها و سایر امور را، سهواً فراموش می‌کنیم و از آن هم گریزی نیست. یعنی این فراموشی‌ها، عمدی و از روی اختیار نیست و لذا، بازخواست و عقوبتی هم ندارد. در «حدیث رفع» یکی از موارد نه‌گانه‌ای که از عقوبت و بازخواست، استثناء شده، فراموشی است. (رفع عن امتی تسعة... النسیان). یکی از راه‌های جلوگیری از این نوع فراموشی، تجهیز خود به مکانیزم‌های یادآوری است که بسته به شرایط شخص، متفاوت است و البته این روزها انواع دیجیتالی این یادآورها هم به بازار آمده و در موبایل‌ها با یادداشت‌های مهم و تعهدات و ثبت عناوین تجربه‌ها و آموخته‌ها و نیز آلازم برای اوقات عبادت و قرارها و تعهدات نقش یادآور را برای شما ایفا می‌کنند تا فراموشی موجب زیانی برای شما نشود...

نوع دوم فراموشی که اختیاری است، گاهی ممدوح است و گاهی مذموم. نمونه‌ای از نوع نخست: مثلاً گفته‌اند اگر کسی به تو بدی کرد، آن را فراموش کن و در پی تلافی مباش؛ اگر خوبی هم به کسی کردی فراموش کن و بعداً براو منت مگذار. اما گاهی این فراموشی مذموم است مثل اینکه دیگران را به انجام کارهای خیر دعوت کنی، اما خود را عمداً فراموش نمایی و از انجام کار خیر بگریزی که پسندیده نیست (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ). خطرناک‌ترین فراموشی از این نوع، فراموش کردن خداست که عواقب شوم دارد و موجب رهاشدن و خذلان

۱. بقره (۲): ۴۴.

و فراموش شدن و عدم دست‌گیری خداوند است (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ)^۱. دیگر، فراموشی آخرت و معاد است که همین عاقبت، بر آن مترتب است و فراموشکاران معاد، باید طعم عذاب را بچشند (فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا)^۲...

راه مقابله با این نوع فراموشی «ذکر» است یعنی یاد کردنِ همواره و بسیار خدا با ذکرزبانی و ذکر قلبی (واذکروا الله کثیراً)^۳. (فاذکرونی اذکرکم)^۴؛ و نیز زیاد یاد کردنِ مرگ و حساب و برای آن آماده بودن که پیامبر اکرم ﷺ آن را نشان هوشمندی و کیاست شمرده‌اند (أكثرُوا من ذکر هادم اللذات فقیل: یا رسول الله فما هادم اللذات؟ قال: الموت، فإن أکیس المؤمنین أكثرهم ذکراً للموت وأشدّهم له استعداداً)^۵...

اما فراموشی امام. مطمئن باشید امام شما را فراموش نمی‌کند و در رسیدگی به کار شما سستی نمی‌ورزد که خود فرموده است ما شما را فراموش نمی‌کنیم (إنّا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم)^۶ لذا شما نیز نباید امام و صاحب و ولی و مولا و صاحب‌اختیاران را فراموش کنید و این قسمت از دعای آن حضرت را همواره بخوانید و تکرار نمایید تا با یادآوری آن، متوجه مسئولیت‌های خود باشید (... ولا تنسنا ذکره وانتظاره والإیمان به، وقوة الیقین فی ظهوره، والدعاء له والصلاة علیه حتی لا یقنطننا طول غیبه من ظهوره و قیامه، ویكون یقیننا فی ذلك کیقیننا فی قیام رسولک)^۷...

۱. حشر (۵۹): ۱۹.

۲. سجده (۳۲): ۱۴.

۳. جمعه (۶۲): ۱۰، انفال (۸): ۴۵.

۴. بقره (۲): ۱۵۲.

۵. بحار الانوار (بیروت) ۷۹: ۱۶۸.

۶. خرائج ۲: ۹۰۳.

۷. کمال الدین ۲: ۵۱۳.

۱۳. طی الارض

پرواز با هواپیما، سریع‌ترین وسیله جابه‌جایی مدرن است. جت‌های پر قدرت، صدها مسافر و ده‌ها تن بار را از زمین می‌کنند و در فضای گسترده، پرواز می‌کنند و پس از طی کردن صدها و گاهی هزارها کیلومتر در فرودگاهی در کشوری دیگر بر زمین می‌نشینند. این نیز نمونه‌ای از قدرت الاهی است که دریا و زمین و آسمان را به تسخیر هوش و اراده انسان‌ها درآورده است که اگر خدا آن‌ها را مسخر ما نمی‌نمود، ما بر آن‌ها قدرتی نداشتیم (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ)...

جابه‌جایی‌های عرفی امروز از طریق وسایلی چون هواپیما، کشتی و یا اتومبیل انجام می‌شود اما آیا انسان بدون این ابزارها و وسیله‌های زمینی و دریایی و هوایی می‌تواند زمین را در نوردد و در مدت زمانی کوتاه به نقطه دیگر زمین منتقل شود؟ در مورد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن آمده است که خداوند در یک شب او را از مسجد الحرام در مکه به مسجد الاقصی منتقل نمود تا نشانه‌هایی از عظمت خویش را به او نشان دهد (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)^۱. این سیر و سفر شگفت که از آن به طی الارض هم یاد کرده‌اند، هنوز در تسخیر بشر در نیامده و از شگفتی‌هایی است که در مورد یاران حضرت بقیة الله عَلَيْهِمُ السَّلَام در هنگام ظهور، به وقوع می‌پیوندد و آن‌ها یک باره از هر کجا که باشند نزد ایشان حاضر و مجتمع می‌شوند. روایات در این زمینه:

۱. زخرف (۴۳): ۱۳.

۲. اسراء (۱۷): ۱.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «یاران حضرت مهدی در واپسین حرکت تاریخ و آخرالزمان هستند. آنان به شمار یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، سیصد و سیزده نفرند و بسان ابرهای پراکنده پاییزی - که به ناگاه برای نزول باران رحمت، به خواست خدا متراکم و منسجم می گردند - ظرف یک ساعت از سراسر جهان در مکه، گرد می آیند». و نیز از ایشان است: «فتصیر الیه شیعه من أطراف الأرض. تطوی لهم طياً حتی یبایعوه». یعنی یاران حضرت مهدی علیه السلام از کران تا کران گیتی به سوی او می شتابند و زمین زیر پای آنان بسان طوماری، درهم پیچیده می شود تا هر چه سریع تر به مکه برسند و با آن گرامی بیعت نمایند.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز فرمودند: «یاران او، بسان ابرهای پراکنده پاییزی - که بناگاه برای نزول باران رحمت، به خواست خدا متراکم می گردند - از نقاط و قبایل و نژادهای گوناگون، به صورت یک نفر، دو نفر، سه نفر، چهار نفر، پنج نفر، شش نفر، هفت نفر، هشت نفر، نه نفر و ده نفر، در مکه گرد آن خورشید جهان افروز گرد می آیند».

امام باقر علیه السلام هم فرمودند: «یاران قائم، سیصد و سیزده نفر هستند. برخی از آنان در روز روشن با نام و نشان و حسب و نسب شناخته شده و به طور آشکار، به وسیله ابرها به سوی آن حضرت می شتابند و برخی همان گونه که شبانگاه بر بستر خویش خفته اند، بدون وعده و آگاهی پیشین - در مکه - به خدمت سالار خویش مفتخر می گردند».

پایش را بیشتر روی پدال می‌فشرد تا با سرعت بیشتری جاده را طی کند و با رسیدن به خط پایان، برنده شود؛ چه در مسابقات دوی ماراتن و چه در اتومبیلرانی و قایقرانی، سرعت و سبقت و شتاب، برایش اهمیت ویژه‌ای داشت...

همه می‌خواهند در پیست زندگی زودتر به هدف برسند اما چگونه و به چه قیمتی و به سوی کدام اهداف؟ عجله برای زود رسیدن، گاهی هرگز نرسیدن است! داستان خرگوش و لاک پشت، این را نشان داد که سرعت باید با ایمنی همراه باشد. گاهی سرعت، و گاهی «آهسته و پیوسته رفتن» لازم است. آنان که می‌خواهند يك شبه پولدار شوند، به سرعت مشهور شوند، فوراً بر مشکلات غلبه کنند، خیلی تند از پیچ‌ها رد شوند و از رقبا جلو افتند، ناگهان مثل خرگوش در تله می‌افتند و سرازیر یا زندان یا رسوایی یا شکست، در می‌آورند...

سرعت وقتی خوب است که برای هدفی والا باشد مثلاً در کارهای خیر باید سرعت گرفت. سرعت در این زمینه، ممدوح و ستودنی است چنانچه خداوند شتاب و تقدم انسان‌ها در کار خیر را با ارزش شمرده است (أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ)^۱ و نیز فرموده است به سوی خیرات بشتابید (فاستبقوا الخیرات)^۲. اگر قرار است مسابقه بدهید، در شتافتن به سوی مغفرت الهی و رسیدن به بهشت بی‌کرانه - که وسیع‌تر از زمین و آسمان‌هاست - مسابقه بدهید! (وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ)^۳

۱. مؤمنون (۲۳): ۶۱.

۲. بقره (۲): ۱۴۸؛ مائده (۵): ۴۸.

۳. آل عمران (۳): ۱۳۳.

جالب است که خداوند، هم واژه «سرعت» را به کار برده است و هم «سبقت» را، زیرا در آیه دیگر، همین مطلب با واژه «سبقت» آمده است یعنی برای رسیدن به مغفرت و آمرزش الاهی، سبقت گیرید (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)...

حال می‌گوییم: اگر دستور است که باید در رسیدن به خیر، شتاب کنیم و سرعت و سبقت گیریم، (فاستبقوا الخیرات) ^۲ اصل و ریشه همه خیرها چیست؟ خداوند پاسخ می‌دهد حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه، «خیر» است (بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین) ^۳. پس باید در رفتن به سوی او شتاب کرد که اصل و ریشه و تفسیر و تأویل همه خیرهاست و بدون او هر خیری ناقص یا مشکک است. زیرا اگر اهل همه خیرات باشند ولی امام زمانشان را نشناسند به مرگ جاهلیت مرده‌اند (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) ^۴...

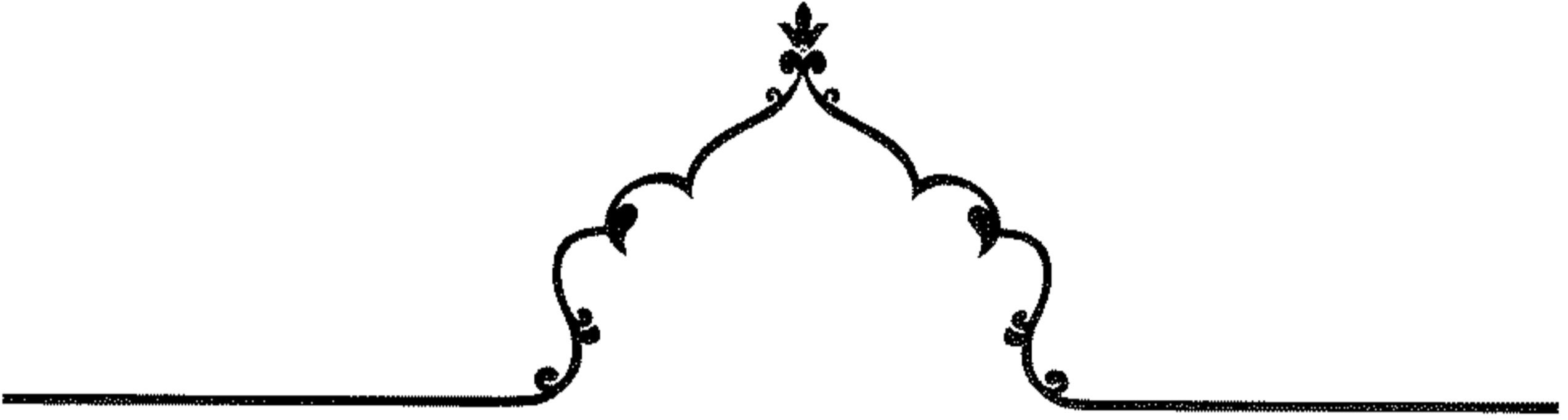
این سرعت و شتاب و سبقت برای رسیدن و پیوند گرفتن با حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه، زیباترین، امن‌ترین و پرجایزه‌ترین مسابقه زندگی است که هم در آغوش اصل خیرها هستید و هم سرانجامی عالی در بهشت بیکران خواهید داشت (جنة عرضها السموات والارض)....

۱. حدید (۵۷): ۲۱.

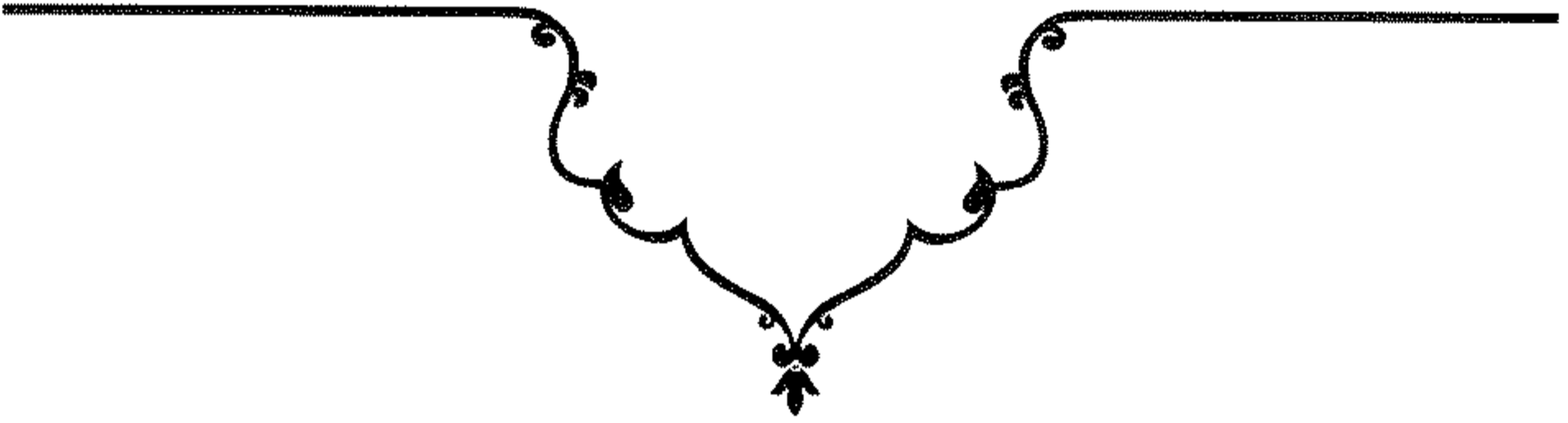
۲. بقره (۲): ۱۴۸.

۳. هود (۱۱): ۸۶.

۴. کافی ۱: ۳۷۱. مسند احمد ۴: ۹۶.



اجتماعی



دعوای سنت و مدرنیته را حتماً بسیار شنیده و دنبال کرده‌اید. سنت‌گرایان، مدرنیته را يك فرایند نظام‌مند برای حذف معنویت و دین می‌دانند و با آن مخالفت می‌ورزند و طرفداران مدرنیته، سنت‌گرایان را مرتجع و غیرامروزی معرفی می‌کنند که قصد دارند جامعه را به قرن‌ها پیش برگردانند. انسان دیندار امروزی که می‌خواهد در این زمان و مکان زندگی کند در دوراهی سنت یا مدرنیته چه موضعی انتخاب کند؟ از سویی به اصول اعتقادی خویش وفادار بماند و از سوی دیگر اسیر انگاره‌هایی که با آموزه‌های دینی او سازگار نیست و مدرنیته به او تحمیل می‌کند، نشود. هیچ عاقلی در قرن بیست و یکم نمی‌خواهد خود را از پیشرفت‌های صنعت و تکنولوژی محروم کند، اما در عین حال قصد ندارد ولن‌گار باشد و از باورهای اعتقادی و معنوی خویش به بهانه تجدد، دست بکشد. آیا تجدد با تدین ناسازگار است؟

هر زمانی اختصاصات و ویژگی‌های خود را دارد، انسان باید فرزند زمان خویش باشد، با اهل زمان خویش زندگی کند و در این دوره تحصیل و کسب‌وکار و ازدواج و فرزندداری کند. دلیلی ندارد به خاطر استفاده از مظاهر تجدد، دست از باورهای خویش بکشد. لزومی ندارد به حرام‌هایی که همین تجدد و مدرنیته مباح می‌شمرند در غلتد و الکل مصرف کند و به قمارخانه‌های مدرن برود و به ربا آلوده شود و به همجنس‌گرایی آری گوید و به اسم آزادی، خود را مجاز به هر کاری بداند و خدا و دین و شریعت را انکار کند. این مغلطه را خود اهالی مدرنیته مرتکب می‌شوند که اگر می‌خواهی از مظاهر مدرن استفاده کنی دست از دین بردار! آن‌ها بین تجدد و دین تعارض قائل می‌شوند. باید گفت ما اسیر این مغلطه نمی‌شویم. فرزند زمان خویش‌تیم و با کاروان دانش همراهیم اما دینداریم و تن به هر آلودگی به اسم مدرنیته نمی‌دهیم ...

نباید مخفی نمود که بسیاری از هم‌عصران ما، گرفتار این مغلطه (که شیطان هم سخت به آن دامن می‌زند) شده‌اند و برای مدرن نشان دادن خود با آموزه‌های سنت دینی به تقابل پرداخته یا لاقلاً آداب دینی را کنار گذاشته‌اند. این‌ها به اصطلاح جوگیر شده‌اند و برق مدرنیته چشم آن‌ها را گرفته و فریب مظاهر رنگارنگ آن را خورده‌اند در حالی که فطرت‌شان پاک است و با مختصر تذکر و تنبّه، متذکر شده و به دین فطری باز می‌گردند. لذا می‌بینیم همین‌ها در دل جوامع مدرن، با اینکه در اقلیت هستند، تجمع‌های دینی خود را حفظ نموده و برانجام آداب دینی خود وفادار می‌مانند؛ حتی گاهی از کسانی که در کشورهای اسلامی هستند بیشتر بر اصول دینی خود باقی مانده و بر آن پای می‌فشردند و عملاً نشان می‌دهند آن دیدگاه تعارضی مغلطه است و می‌توان در عصر مدرن، مذهبی زیست.

در آخر الزمان و روزگار ظهور این دوگانه سنت و مدرنیته چگونه خواهد بود؟ بی‌تردید دانش در روزگار ظهور حکومت الهی به دست پرتوان دادگستر جهانی پیشرفت چشمگیر خواهد داشت و بیست و پنج دریچه علم به دست آن بزرگوار گشوده خواهد شد که دوازده برابر همه علوم است که تا به حال مکشوف شده است. اما ظهور این دانش سرشار نه تنها از معنویت انسان‌ها نمی‌کاهد بلکه بر معنویت و عبودیت آنان می‌افزاید؛ چنان‌که به تعبیر قرآن سراسر دل‌ها در پهنه جهان، عرصه عبودیت خواهد شد (یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا).^۱ لذا به نظر می‌رسد جنبه‌های سوء مدرنیته حذف شده و انسان‌ها در پرتو دانش و نور معنویت و سایه توجّهات ولی الله الاعظم، زندگی معنوی و الهی خواهند داشت. خداوند زندگی در آن روزگار طلایی را نصیب همه منتظران و مرزبانان مهدوی گرداند...

۱. نور (۲۴): ۵۵.

اگر چه "زبان" خود يك رسانه است، اما رسانه‌های دیگری هم هستند که نقش مکمل این رسانه را دارند. هنر نوشتن، هنرهای نمایشی، هنرهای تصویری، نگارگری و هنرهای تجسمی، هنر شعر، هنر آوازی و موسیقایی و...

عنصر "زیبایی"، جوهره هنر است؛ بیانی جادویی و مسحورکننده که هم چشم‌نواز است و هم دل‌نواز، چنان مفاهیم را ملموس و رسا و گیرا می‌کند که بر روح افراد تأثیرگذار می‌شود و استفاده‌کنندگان آن، به اثربخشی فوق‌العاده آن، اذعان می‌کنند. اگر ابزار دست ناهلان شود، مفاهیم باطل با آن ترویج می‌شود و اگر به کمک ارزش‌های اصیل انسانی آید، جان‌های بیشتری به اردوی حق می‌پیوندند. هنر برای هنرنیست، بلکه هنر در خدمت آگاهی مردم است...

گرافیکست باشم یا سنگتراش، بازیگر یا سناریست، شاعر باشم یا نقاش، خواننده باشم یا کاریکاتورست، قلمزن یا خاتمکار، فیلمساز یا نگارگر... من هنرمندم و با هنر خود، ارزش‌ها را جلوه می‌بخشم و زیبایی آن‌ها را نمایان‌تر می‌کنم. گاهی مجبور می‌شوم بدی‌ها را چنان زشت جلوه‌گر سازم که پلشتی آن‌ها را همگان دریابند و هوس رفتن به سوی آن نکنند! در بعضی از انواع خود مثل هنرهای تصویری و تجسمی، نیاز به ترجمه ندارم و بین‌المللی می‌شوم و با همه مردم جهان ارتباط برقرار می‌کنم. گاهی چنان ماندگار می‌شوم که زمان را در می‌نوردم و قرن‌ها پایدار می‌مانم و پیام خود را منتقل می‌کنم. هیچ مخاطبی بی‌نیاز از من نیست، زیرا نهاد هر انسانی با زیبایی و هنر ارتباط برقرار می‌کند...

پیشوایان دینی ما با هنرمندان عصر خود ارتباط برقرار نموده و آن‌ها را با دادن صله و تشویق، تقدیر می‌نموده‌اند؛ زیرا اثر هنری آنان رسانه شده و بر جان انسان‌های بسیاری تأثیر تبلیغی می‌گذاشته است، همچون تقدیر پیامبر اکرم ﷺ

از حسان بن ثابت و امام زین العابدین علیه السلام از فرزدق و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از دعبل خزاعی و... که با آثار هنری شعر خویش، غدیر و امامت و ولایت را رسانه‌ای نموده و برای قرن‌ها جاودانه ساختند...

عصر ما با همه دوران‌های گذشته از نظر رسانه، متفاوت است زیرا به لحاظ ایجاد رسانه‌های بسیار مهم چون اینترنت، عصر رسانه نام گرفته است و چنان شده که بسان يك دهکده جهانی، همگان در کوتاه‌ترین مدت از همه اخبار و پیام‌ها مطلع می‌شوند. اکنون بهترین زمان برای رسانه‌ای کردن ارزش‌های الهی است و تأثیر آن با ابزار هنرها مضاعف خواهد شد. بهترین پیام برای این ارتباط فراگیر، هم‌سویی همه انسان‌ها در ایجاد يك جامعه پاک جهانی و ترسیم يك آینده روشن برای همگان سرشار از معنویت و انسانیت است که در قالب مهدویت می‌توان برای آن‌ها ترسیم نمود و دل آن‌ها را با مسیح‌رهایی بخش و موعود هدایت‌محور و عدالت‌گستر پیوند داد. آیا برای چنین امر پر اهمیتی نباید هريك از ما خود را به هنری مجهز نموده و با بیان هنری این پیام را فراگیر و رسانه‌ای سازیم؟!

۳. اتحاد قطره‌ها

از زیباترین جلوه‌های دینی ما، اهمیت بخشیدن به حضور جمعی مؤمنان است: هم در عبادات مثل نماز جماعت، مراسم حج، مراسم دعای جمعی و مجالس معرفتی و ذکر فضائل آل الله و حضور در مراسم تشییع و فاتحه و... نیز در امور اجتماعی و حرکت‌های خیریه و تعاونی (تعاونوا علی البر و التقوی) و امور پیشتازانه وحدت‌آفرین (و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا)...^۱ این نمادهای جمعی از آحاد انسان‌ها و افراد پراکنده، اُمّتی منسجم و قوی و همدل و اثرگذار می‌سازد که در برابر طوفان‌ها و تندبادها، مقاومت بیشتری داشته از گزندها محفوظ می‌ماند. بسیار توصیه شده که از جمع فاصله نگیرید که گرگ‌ها منتظرند تا گوسفندی از گله دور شود و تنها بماند تا به راحتی او را شکار کنند. انزوا و دور ماندن از اجتماع به هیچ وجه توصیه نشده و زیان‌های فراوان دارد...

البته شیطان هم که به قدرت جمع واقف است، بسیار تلاش کرده و می‌کند که از تشکیل و ادامه این جمع‌ها با ایجاد تفرقه و بدبینی و دمیدن روح یأس و بزرگ کردن نقاط ضعف جلوگیری نموده و به القای تکروی و انزوا پردازد و با نفوذ به درون اجتماعات، آن‌ها را دلسرد نموده و جمع را بیوکاند. باید اجتماعات را از این آفت و ویروس حفظ نمود و نگذاشت با القائات شیطانی، افراد پراکنده شوند و از برکات کار جمعی محروم مانند. کار بعدی ایجاد پیوند بین این جمع‌های کوچک و ایجاد زنجیره‌ای از این حلقه‌هاست که از دوباره‌کاری‌ها جلوگیری شود تا از اتحاد آبراه‌های کوچک، رودی خروشان به وجود آید که پر قدرت به پیش رود و به اقیانوس ملحق شود...

۱. مانده (۵): ۲.

۲. آل عمران (۳): ۱۰۳.

امروز که دشمنان ما خود را به همین راهبرد مجهز کرده و با هم متحد شده‌اند و علیه ما توطئه نموده و صف‌آرایی کرده‌اند، بیشتر از گذشته مأمور به حرکت جمعی و اتحادی و وحدت‌آفرینی هستیم. چرا همه گروه‌ها در درون يك کشور اسلامی و همه کشورهای اسلامی در درون يك اتحادیه بزرگ قرار نگیرند تا قدرت دومیلیارد مسلمان، مانع از هر توطئه و تخریبی بشود (به‌ویژه که در درون این اتحادیه بزرگ، همه سرمایه‌های مادی و معنوی و ذخائر حیاتی فوق‌العاده موجود است)؟ عقل ما را به اتحاد فرا می‌خواند، اگر چراغ عقل را خاموش کنیم ناگزیر باید لباس خواری و ذلت بپوشیم چنان‌که سرنوشت بسیاری از کشورها چنین گشته و آلت دست دشمنان شده‌اند و به خواری تن داده‌اند...

سوگمندانه باید گفت در عرصه مهدویت جای این راهبرد، خالی است. عواملی چون اهتمام به کارهای فردی، دوری از جمع، انجام کارهای تکراری، نقدناپذیری، گریز از مشارکت، نداشتن برنامه‌های درازمدت با افق‌های وسیع، عدم دیدبانی حرکت‌های دشمنان و مهدی‌ستیزان، عدم اتصال گروه‌های همسو، گریز از هم‌افزایی، بیرون رفتن از حصارهای محلی و نداشتن راهبردهای بین‌المللی و... نگذاشته است تا امام مهربانی و پیشوای الهی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را چنان‌که بایسته است به مردم جهان معرفی کنیم و آن‌ها را تشنه پیوند با او نماییم تا یکصدا فریادش کنند و بخواهندش تا خدا نیز این خواسته جمعی و جهانی را قرین اجابت کند و امام و امت به هم برسند...

«باید قلبت را سرشار از مهربانی به مردم کنی»...

این سفارش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است به مالک اشتر که قرار است به عنوان فرماندار مصر، به آن دیار برود (و أشعر قلبك الرحمة للرعية).^۱ راستی، چرا باید مردم را دوست داشت؟ چون هم‌نوع ما هستند؟ چون هم‌میهن ما هستند؟ چون مخلوق خدای ما هستند؟ چون برادران و خواهران ایمانی ما هستند؟ چون پشتیبان ما هستند؟ یکی از این‌ها یا همه این‌ها؛ باید دوستشان داشت... لازمه دوستی هم، محبت و رسیدگی و خیرخواهی و کمک به آن‌ها و دوستی با دوستانشان و دشمنی با دشمنانشان است. طبیعتاً دشمن از این قاعده استثنا می‌شود و نباید دشمن را دوست داشت. دشمن شما کیست؟ کسی که می‌خواهد شما حذف شوید؛ یا موفق نشوید؛ شکست بخورید؛ خرد شوید و نباشید. به خصوص اگر جنبه عقیدتی هم داشته باشد و بخواهد مرام الهی شما هم حذف شود. در این صورت رشته دوستی بریده می‌شود. اما کار تمام نیست، ممکن است او را ارشاد کنید و عوض شود و دشمنی به دوستی بینجامد. در حقیقت این استثنا هم به لحاظ همان قاعده است تا رشته دوستی‌ها گسترده‌تر شود...

از این محبت و دوستی و دشمنی به «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» یاد می‌شود. پس ما همه بنی آدم را دوست داریم مگر آنان که بنی آدم را دوست نمی‌دارند و خواستار تیره‌بختی آنانند! پیامبر ما صلی الله علیه و آله آن چنان مردم را دوست داشت و برای هدایت آن‌ها تلاش می‌کرد که به تعبیر قرآن، خویش را در این راه به مشقت و رنج می‌افکند (ما انزلنا عليك القرآن لتشتقی)^۲. امامان و پیروان آن‌ها هم در مردم دوستی

۱. تحف العقول: ۱۲۶.

۲. طه (۲۰): ۲.

چنین بوده و هستند. می پرسید: پس چرا این همه جنگ بوده است؟ پاسخ اینکه همه جنگ های پیامبر، تدافعی یا برای کنار زدن دشمنان مردم بود که مانع رشد آنها شده بودند. ما ذاتاً با هیچ انسانی دشمن نیستیم مگر آنکه آن انسان با سوء اختیار خود، راه دشمنی با خدا را برگزیند و به روی مردم شمشیر بکشد...

بعضی به فریب یا از روی اشتباه ادعا می کنند دشمن را هم باید دوست بداریم! این به معنی از بین بردن حق حیات مردم است که دشمن در صدد آن است. باید کسی که حریم می شکند و تعرض می کند و قتال راه می اندازد، تنبیه شود تا از اقدام زشتش دست بردارد. نمی شود صلح کلی بود. نمی شود با دوستان و دشمنان رفتاری یکسان داشت.

می پرسید: با دگراندیشان چگونه باشیم؟ دگراندیشان انسانند و باید دوستشان داشت و برای هدایتشان دلشوره داشت تا به راه آیند. شیوه آن هم دوستی و گفت و شنود علمی در فضای محبت آمیز و روش جدال نیکوست (و جادلهم بالتی هی أحسن)...

پیامبر، امام و حجت خدا دوستدارترین فرد نسبت به مردم اند، که خود را وقف سعادت انسان ها کرده و از جان خویش در این راه مایه می گذارند. امروز حجت الهی حضرت بقیه الله است که خداوند در حدیث شریف لوح او را رحمت برای جهانیان نامیده است (رحمة للعالمین)^۱. او چنان در اندیشه مردم است که همواره به دعا برای آنان مشغول است و به خاطر همین مردم است که همیشه ظهور خویش را از خدا می خواهد تا موانع سعادت انسان ها را کنارزند و همه جهانیان را خوش عاقبت نماید. یاران این امام هم چون مولای خود، مردم دوست هستند و برای هدایت و خدمت به مردم سرازیر می شناسند و هرکجا و هرزمان، زمینه باشد، در خدمت حاضرند...

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

۲. روضة المتقین ۱۱: ۸.

۵. اصلاحات

برایم سؤال بود که میان اصلاح و انقلاب چه رابطه‌ای برقرار است و کدام راه را باید رفت؟ به او گفتم: بعضی جز به دگرگونی بنیادی در ارکان اجتماع رضایت نمی‌دهند و بعضی دیگر پیرو اصلاحات در وضع موجودند. نظر شما چیست؟ گفت: تا تعریف شما از هر کدام چه باشد؟ اگر از سیدالشهداء ع رهبرانقلاب کربلا سؤال کنی ایشان حرکت خویش را حرکت اصلاحی معرفی فرمودند: «خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى» یعنی قیام من برای ایجاد اصلاحات در میان امت جدم پیامبر ص است. البته این هم يك دستور قرآنی است که هر کس تا هر اندازه که بتواند مأمور به ایجاد اصلاحات است: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» یعنی من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم ندارم و توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم. بنابراین هر دگرگونی باید به قصد اصلاح باشد. اگر هم اختلافی بین برادران ایمانی پیش آید، دیگران وظیفه‌مندند برای اصلاح میان آن‌ها اقدام نمایند (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ) ...^۳

پرسیدم: با این حساب وظیفه هر کس حرکت به سوی اصلاحات است؟ گفت آری، موسی نیز وقتی برای هجرت سی روزه از میان قوم برای مناجات با خدا، قصد سفر کرد، به جانشین خود هارون توصیه نمود که جانشین او باشد و شیوه اصلاح را در میان مردم پیش گیرد و از تبه‌کاران و فاسدان فاصله گیرد و به راه آنان نرود: «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۴. اصولاً خوی اصلاح در نهاد آدمی است؛ و اگر از این فطرت عدول

۱. مشیرالاحزان: ۴.

۲. هود(۱۱): ۸۸.

۳. حجرات (۴۹): ۱۰.

۴. اعراف(۷): ۱۴۲.

نکند، همه چیز برای سعادت او فراهم است؛ اما اگر به فساد گراید گرفتار عذاب الاهی می شود. خداوند فرموده اگر مردم اهل صلاح باشند، هرگز دچار هلاکت و عذاب نمی شوند: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ»^۱ و زمین نهایتاً به اهل صلاح (صالحان) به ارث خواهد رسید (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)...^۲

گفتم: نقش خدا در اصلاحات چیست؟ گفت: اگر مردم نیت صلاح کنند و به سوی خدا بازگردند خداوند کارشان را اصلاح نموده و گناهانشان را خواهد آمرزید: «كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»^۳. شرط، توبه و بازگشت حقیقی است و اگر چنین کنند خداوند کارشان را اصلاح خواهد نمود. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۴ و اصولاً اصلاح حقیقی امور به دست خداست و باید از او خواست که همه امور مسلمانان را اصلاح نماید. این است که مأموریم همواره چنین دعا کنیم (اللهم اصلح كل فاسد من امور المسلمين)^۵. و البته اگر ایمان، عمل صالح و تقوا و سخن گفتن استوار داشته باشیم خدا نیز کارمان را اصلاح خواهد نمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ)^۶. اگر مردم چنین باشند و به راه صلاح روند، خداوند هرگز پاداش آن‌ها را فروگذار نخواهد نمود: «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»...^۷

گفتم: اصلاح کلی امور جهان در گرو چیست؟ گفت: در گرو ظهور موفورالسرور امام عصر عجل الله تعالی فرجه است. گفتم: چه کنیم که امر ظهورش اصلاح شود؟ گفت علاوه بر امور پیش گفته (رفتن به راه تقوی و عمل صالح و قول سدید) باید به درگاه الاهی

۱. هود (۱۱): ۱۱۷.

۲. انبیاء (۲۱): ۱۰۵.

۳. محمّد صلی الله علیه و آله (۴۷): ۲.

۴. آل عمران (۳): ۸۹ و نور (۲۴): ۵.

۵. البلد الامین: ۲۲۳.

۶. احزاب (۳۳): ۷۰-۷۱.

۷. اعراف (۷): ۱۷۰.

انابه نمود و از او خواست امر ظهورش را اصلاح فرماید. گفتیم: چگونه بخواهیم؟
گفت: همان‌گونه که امام هشتم حضرت رضا علیه السلام تعلیم فرموده‌اند؛ بخوانیم:

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَخَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَرُسُلَكَ وَحُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ
وَآتِدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِكَ وَاسْلُكُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا يَحْفَظُونَهُ
مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَأَبْدِلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَلَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ
مِنْ خَلْقِكَ عَلَى وِلَايَتِكَ سُلْطَانًا وَأُذُنَ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

یعنی: بار خدایا کار [ظهور و قیام پرشکوه] بنده [برگزیده] و خلیفه شایسته‌ات
را بدان وسیله که کار پیام‌آوران و فرستادگان گرانقدرت را به سامان آوردی، آن‌گونه
که زیبنده است، به سامان آر، و او را [از سر مهر] با انبوه فرشتگان بی‌شمارت در
برگیر، و به وسیله روح القدس از جانب خود نیرویش بخش، و از پیش رو و پشت
سرش مراقبانی روان ساز تا او را از هر رخداد بد و ناخوشایند نگاهبانی کنند، و
نگرانی و هراسش را به امنیت و آرامش خاطر تبدیل نما، که او تنها تورا می‌پرستد
و نظیر و همتایی برای تو نخواهد گرفت، و به هیچ‌یک از پدیده‌ها و آفریدگانت
ذره‌ای چیرگی و اقتدار به زیان او قرار مده، و اجازه پیکار برضد دشمنانت و
دشمنانش را به او عنایت فرما، و مرا از یاران پاکبخته‌اش قرار ده، که تو ای
آفریدگار من [بر انجام هرکاری توانایی].

۶. پیران

بعضی گمان کنند چون پیر شده‌اند و توان جوانی در آن‌ها به کاستی گراییده، باید میدان خدمت را ترك نمایند و خود را بازنشسته کنند. شاید به حافظ تمثیل می‌کنند (چون پیر شدی حافظ از می‌کده بیرون آی / رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی!) اما بیت دیگر را نمی‌خوانند (از همچو تو دل‌داری دل برنکنم آری / چون تاب کشم باری زان زلف به تاب اولی) بلکه باید تمثیل کنند به این بیت (قدح پر کن که من در دولت عشق / جوان بخت جوانم، گرچه پیرم!). سعدی سن آغاز پیری را پنجاه می‌داند (ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این چند روزه دریابی) و یا (چو پنجاه سالت، برون شد ز دست / غنیمت شمر، پنج روزی که هست) اما کسانی تا مرز نودسالگی و صدسالگی هنوز توان کار و تلاش دارند و نشاط کار و خدمت...

آری شایسته است پیران همچون ایام جوانی در میدان بمانند و خدمت کنند و به موقع، نقش آفرینی نمایند (جوان بخت آنکه در پیری، جوانی را به برگیرد / به برگیرد جوانی را، جوانی را ز سرگیرد) و نیز (من به پیری هم جوانی می‌کنم / مگسلم از دوست بند مهر را) و این روش و منش را ادامه دهند تا وقتی که مولایشان - آن تاج سر آفرینش که خاک کویش، سرمه چشمان است - را درك کنند و به پاس این خدمتگزاری، به دست مولایشان دوباره جوان گردند و به خدمت مشغول شوند (هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم / هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم) (اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید / عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید / دارم امید برین اشک چوباران که مگر / برق دولت که برفت از نظرم، باز آید / آن که تاج سرم، خاک کف پایش بود / از خدا می‌طلبم تا به سرم باز آید)...

پیران، کانون تجربه و جوانان کانون تحرك و شور و نشاط‌اند. جدول زندگی با هر دو مهره تکمیل می‌شود. جوانان، از تجربه‌های گران‌سنگ پیران استفاده برند و پیران از نیرو و تحرك جوانان. اداره مؤتسات و سازمان‌ها و نهادهای گوناگون با ترکیب جوانان در پست‌های اجرایی، و پیشکسوتان در نقش مشاوران و پشتیبانان، هنرمندان موفق است. بی‌توجهی به نقش هر یک، بهره‌وری را کاهش می‌دهد. سپاهی که عقبه خوبی نداشته و از مشاوران کارآزموده که سوابق و تاریخچه کار و خدمت را بدانند بی‌بهره باشد، اسیر نقشه‌های دشمن می‌شود...

در مؤتسات دینی و هیأت و خیریه‌ها، پیرغلامان نقش هدایت و مشاوره را باید به خوبی انجام دهند تا جوانان از کوله‌بار تجربه‌های آنان در خدمت دینی بهره‌مند شوند. در این نهادهاست که هیچ‌وقت کسی بازنشسته نمی‌شود و زمین‌گیر شدن یا مرگ ممکن است در حضور افراد خللی وارد نماید. اصطلاح زیبای «پیرغلامان» یعنی خدمتگزاران سالخورده و کهن‌سال، يك مدال افتخار است؛ یعنی کسانی که در راه غلامی و خدمتگزاری اهل‌البیت علیهم‌السلام، موی خود سپید کرده‌اند و چون حبیب‌بن‌مظاهرها تا آخر عمر در عرصه مانده‌اند. پیرغلامان مهدوی آنانند که عمر خویش را با زبان و قلم و قدم و نفس و توان و امکانات در راه صاحب‌الزمان مخالفین سپری کرده و جوانانی را به عرصه کشیده و برای خدمت تربیت کرده‌اند تا عرصه خدمتگزاری هیچ‌گاه خالی نماند. دست مریزاد به این پیرغلامان مهدوی که اجرشان را تنها مولا تواند داد. آنان که هر صبح در دعای «عهد»، پیمان می‌بندند که پس از مرگ نیز زنده شوند با شمشیرهای آخته و نیزه‌های برافراخته تا دعوت مولایشان را لبیک گویند و به خدمتش قیام کنند. عرصه خدمتگزاری، عرصه حماسه است و شور و تلاش و مرزبانی، عرصه دفاع از آموزه‌های و حیانی، عرصه بیداری و علم و جانفشانی، و عرصه دلدادگی و خدمت به آن یوسف کنعانی...

۷. همت

آهنگ صدایش را که در نوجوانی شنیده بودم، هنوز در گوشم طنین دارد که می‌گفت: همت بلند دار که مردان روزگار/ از همت بلند به جایی رسیده‌اند... پیرمردی شاداب و سرزنده در سنین بالای هفتاد سال که عمری را آشپزی کرده و به همین دلیل کمی پشتش خمیده بود. در اغلب مناسبت‌ها هم در خانه‌اش دیگری بار می‌گذاشت و نیازمندان را اطعام می‌نمود. اول وقت هم در سه نوبت در مسجد بود و اذان می‌گفت و تعقیبات نماز را بلند می‌خواند و همه روزه زیارت عاشورا هم از او ترك نمی‌شد. او به عنوان آشپز در تورهای زیارتی داخل و خارج هم رفته بود. نسبتی با پدرم داشت و گاهی به خانه ما می‌آمد و می‌گفت: مادر بزرگ شما مرا بزرگ کرده است و همیشه او را دعا می‌کرد. حالا دیگر تنها بود و بچه‌هایش را هم به سرانجام رسانده بود و در خانه قدیمی بزرگش در بازارچه نایب السلطنه که همه‌گونه ابزار خیر فراهم بود، خود را وقف امور خیر محله کرده بود. حاج حسین فرزند حاج محمدعلی آشپز، خیلی حرف‌ها پای منابر شنیده بود و اگر دست می‌داد خود منبر می‌رفت و روضه هم می‌خواند. دوستش می‌داشتم و به دیدنش می‌رفتم. می‌گفت باید همت را عالی کنی تا به جایی برسی و بعد همان شعر را می‌خواند...

مَدّت‌ها به حرفش می‌اندیشیدم: همت را در امور دنیوی بلند داریم یا در امور معنوی؟ رابطه همت بلند در امور دنیوی با زهد و تقوی چیست؟ رابطه‌اش با آرزوها و آمال بزرگ دنیوی که نهی شده چگونه است؟ همت بلند در امور معنوی چیست؟

جواب را در زندگی خود او یافتم: دنیا را برای آخرت می‌خواست. پس اگر به دنبال خانه بزرگ‌تر و سرمایه بیشتر بود، برای آن بود که بتواند بیشتر به مردم

خدمت کند. اگر تمکن بیشتری داشت به جای پنج من برنج، بیست من برنج بار می‌گذاشت تا جمعیت بیشتری را در روزهای زیادتری اطعام کند؛ جهیزیهٔ بهتری برای دختران دم‌بخت فراهم کند و وام بیشتری به نیازمندان بدهد. در نگاه کسی که دنیا و آخرتش این‌گونه به هم پیوسته بود همت بلند با زهد هم‌خانه بود. اگر برای درآمد حلال بیشتر تلاش می‌کرد، نیت و هدفش توانایی بیشتر برای خیررساندن به مردم بود...

همت بلند داشتن، انگیزهٔ تلاش بیشتر است: کارگری که آرزویش معمار شدن، دانشجویی که هدفش دکتر شدن، طلبه‌ای که هدفش مرجع شدن، شاگردی که هدفش استاد شدن، کاسب خردی که هدفش رئیس‌التجار شدن، ورزشکاری که همتش قهرمان جهان شدن باشد، می‌داند که باید روز و شب تلاش کند و تنبلی و کسالت را کنار بگذارد که در نتیجهٔ این تلاش به آرزویش نیز خواهد رسید. پس ارزش و اندازهٔ هرکس به قدر همت اوست (قدر الرجل علی قدر همته)...

افق دید بعضی بسیار بلند است: ربیعه خدمتکار پیامبر ﷺ بود. حضرت به او فرمودند: هفت سال به ما خدمت کردی، حاجتی بخواه. گفت: می‌خواهم هم‌نشین شما در بهشت باشم! پیامبر فرمود: این را از چه کسی آموختی؟ گفت: خود اندیشیدم که اگر امور دنیوی بخواهم، زایل شود؛ اما هم‌نشینی با خاتم انبیا بهترین شرافت است. حضرت فرمودند: این را برایت خواهم خواست ولی تو هم با سجده‌های فراوان مرا یاری کن. و توصیه می‌فرمود: همچون آن پیرزن روستایی دانا باشید که وقتی خدمتی به موسی کرد، در برابر کارش از موسی تقاضای هم‌نشینی در بهشت با او نمود و اجابت شد...

بایسته است ما نیز ولی خدا صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را خدمتگزاری کنیم و همت کنیم تا او هم‌نشینی با خویش را نصیبمان فرماید: تو و طوبی و ما و قامت یار / فکر هرکس به قدر همت اوست...

۱. نهج‌البلاغه (صبحی صالح): ۴۷۷.

۸. وحدت

«نظرت در مورد بحث جنجالی وحدت چیست؟ بعضی‌ها به وحدتی معروف شده‌اند و می‌گویند اصلاً نباید به مسائل اختلافی مذاهب ورود کرد و باید به وحدت اندیشید. بعضی‌ها هم ضد آن‌ها موضع می‌گیرند و می‌گویند منظور از وحدت استحاله ماست و اسم رمزی است برای ذوب شدن در عقائد حریف تا دست از باورهای خود برداریم. وحدت واقعاً به چه معناست؟ خوب است یا خوب نیست؟»

گفتم: اگر منظور از وحدت، وحدت اجتماعی و سیاسی است برای مقابله با دشمن مشترك و همکاری برای رفع مشکلات اجتماعی، خیلی پسندیده است و کسی مخالف آن نیست. اما اگر منظور از وحدت ذوب شدن هر مذهب در مذهب دیگر است، کسی با آن موافق نیست و اصلاً این کار شدنی هم نیست. بهترین معنا برای وحدت را می‌توان این‌گونه بیان کرد: همکاری و تعاضد در امور اجتماعی و بین‌المللی، تأکید بر مشترکات در امور اعتقادی و گفتگوی علمی و دوستانه در مسائل اختلافی...

گفت: سابقه این موضوع چیست؟ گفتم: آموزگار بزرگ وحدت، امیرمؤمنان علی علیه السلام است که برای مصالح امت و حفظ اسلام و وحدت مسلمین در مقابله با دشمنان مشترك، از حق اصلحیت خود برای حکومت گذشت و بیشترین فداکاری و ازخودگذشتگی را نشان داد؛ اما هرگز از عقائد حقه و مسئله امامت کوتاه نیامد و هر کجا زمینه یافت تبیین‌های عالمانه را برای مردم در موضوع حق و باطل انجام داد که بخشی از این میراث علمی در کتاب جاودانه نهج البلاغه متجلی است. علمای بزرگ نیز در طول زمان بر همین مسیر رفتند و ما را دشمن شاد نکردند. به یاد دارم عالمی بزرگ و خطیبی توانا این شعر را در سلوک

اجتماعی مذاهب پنجگانه اسلامی می خواند: ما پنج برادریم و از یک پشتمیم / در پنجه روزگار، پنج انگشتیم / چون فرد شویم در نظرها علمیم / و جمع شویم بر دهن ها مشتیم!

پرسید: آیا بحث های علمی به خاطر وحدت در این دوران ها تعطیل شد؟
گفتم: نه، هرگز. علمای ما هرگز به بهانه وحدت اجتماعی، پژوهش و تحقیق و گفتگو و نگارش های علمی را رها نکردند و کتاب ها و مجموعه های گران سنگی همچون الشافی، المراجعات، الغدیر، عبقات الانوار، شب های پیشاور و صدها عنوان دیگر پدید آمد که حاصل این تلاش هاست. گفت: اکنون چه؟ گفتم: برادری و هم کیشی ایجاب می کند، هر جا که زمینه بود در فضای برادری و دوستی، به درخواست طرفین، رهاوردهای پژوهشی و علمی را برای یکدیگر بیان کنیم و اصراری هم در تحمیل عقائد نداشته باشیم تا با حاکمیت برهان، هر کس خود انتخابگر باشد. این تجربه در طول قرن ها، آثار مبارکی داشته است...

یکی از این تجربه ها در بحث مهدویت است. فعالیت های پژوهشی در موضوع مهدویت از سوی فریقین، به پدید آمدن کتاب های فراوانی انجامیده است که تا اندازه زیادی با تأکید بر مشترکات، نقاب از موضوع مهدویت، کنار رفته است: قطعیت قیام و ظهور فردی همانم پیامبر از نسل حضرت فاطمه علیها السلام در آخر الزمان از کنار کعبه با یارانی مقاوم و استوار در حالی که حضرت مسیح او را همراهی و معاضدت می کند و او زمین را از عدل و داد آکنده کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد؛ او طاووس بهشتیان است و سیره نبوی را احیا خواهد نمود...

۹. تأثیر

نمی‌دانست چه باید بکند تا حرفش تأثیرگذار باشد؛ با روان‌شناس و جامعه‌شناس هم مشورت کرده بود اما جز کلیات چیز دیگری نصیبش نشده بود. داشت به این نتیجه می‌رسید «ژن تأثیرگذاری در وجود او نیست و موضوع، وراثتی است؛ مثل روحیه شاعری که در خون بعضی هست و به روانی شعر می‌گویند ولی دیگران هرچه زور می‌زنند نمی‌توانند حتی يك بيت بشراينند...». گفتم: از نقش وراثت غافل نیستم ولی اینکه تو به دنبالش هستی، يك مهارت است و این مهارت، یادگرفتنی است و از طریق آموزش و تمرین و تکرار، به دست می‌آید. با تعجب گفت: واقعاً؟! گفتم: واقعاً! و نمی‌دانستم که با این حرف برای خودم کار تراشیده بودم و او رهايم نمی‌کرد و می‌خواست برایش توضیح دهم که چگونه می‌شود بر دیگران تأثیر گذاشت و در قلب آن‌ها نفوذ کرد و مطالبی را به راحتی انتقال داد...

گفتم: مهارت تأثیرگذاری از چهار طریق انجام می‌شود: زبان، قلم، هنر و عمل. و هر يك از این‌ها باید تبیین شوند. گفت: محبت بفرمایید. گفتم: تأثیرگذاری زبانی نیاز به مهارت سخنوری دارد و این مهارت را با آموزش می‌توان واجد شد. کسانی را می‌شناسم در بیان حرف‌های عادی خود ناتوان بودند و پس از گذراندن دوره‌های آموزش سخنوری، از سخنرانان حرفه‌ای شدند. تأثیرگذاری از طریق قلم بسیار گسترده‌تر است و محور همه رسانه‌ها، آثار نگارشی است. این مهارت هم اگر چه ذوقی است ولی از طریق دوره‌های آموزشی، افراد یادگرفته و مسلط شده و روزنامه‌نگار و داستان‌نویس و نویسنده می‌شوند. تأثیرگذاری از طریق هنرها نیز بر همین منوال است. افراد با توجه به ذوق خویش در يك شاخه هنری متمرکز شده و پس از تسلط بر آن، آثار تأثیرگذار تولید می‌کنند. آخرین مورد یعنی تأثیرگذاری

از طریق عمل، آموزش دادنی نیست بلکه این رفتار شماست که بر جان افراد تأثیر می‌گذارد و نیاز به بیان و تظاهر و نوشته و تبلیغ نیست و عامل بودن شما خود بهترین تبلیغ است و اثرگذار...

گفت: مصمم شدم که به این دوره‌های آموزشی بروم و خود را به این مهارت‌ها مجهز کنم تا به باشگاه تأثیرگذاران وارد شوم! گفتم: مبارک است. اما به محتوای آنچه می‌خواهی منتقل کنی هم بیندیش. گفت: یعنی چه؟ گفتم: وقتی سخنران یا نویسنده یا هنرمند تأثیرگذاری شدی، ممکن است پیام ناصحیح و مضری را بر جان مخاطبان بنشانی و به اصطلاح به جای نوشدارو، زهر بدهی چنان‌که بسیاری به این کار مشغول بوده و هستند و مردم را به انحراف کشانده و می‌کشانند. گفت: مرا ترساندی، این مسئولیت سنگینی است. گفتم: آری، در واقع کشاندن مردم به سعادت است یا گمراهی. لازم است در طریق الهی و بر مسیر پیام وحی حرکت کنی تا تأثیرگذاری‌ات مثبت باشد...

گفت: راستش من از سر مسئولیت دینی به فکر تأثیرگذاری افتادم. دیدم که مخالفان، متاع کفر و ضلالت‌شان را خوب قالب می‌کنند و ما متاع نور و هدایت خود را نمی‌توانیم به درستی منتقل کنیم. دیگران شخصیت‌های بی‌ارزش را الگو می‌کنند و ما نمی‌توانیم امام هدایت و موعود قلب‌ها را خوب معرفی کنیم. گفتم: آفرین، اکنون که عالی‌ترین محتوا را برگزیده‌ای سعی کن با آموزش به آن مهارت‌ها مجهز شوی تا بتوانی پیامت را در جان افراد بیشتری جایگزین کنی. ضمناً در عمل نیز خود، مهدوی شوی تا رفتارت هم عملاً تبلیغ باشد. و نکته آخر اینکه از خود خدا و ولی خدا هم کمک بخواهی تا در این راه تورا یاری کنند که تغییردهنده قلب‌ها و بصیرت‌ها خداست و دعای ولی خدا، گشاینده راه توست...

۱۰. جبران

چون متوجه شد که خطا از او بوده است و سخنش موجب هتك حرمت آن فرد شده است، گفت: جبران می‌کنم. گفتم: چگونه جبران خواهی کرد؟ گفت در همان مجلس و همان سایت و رسانه‌ای که آن حرف را زدم، رسماً معذرت خواهی نموده و خواهم گفت: آن حرف اشتباه بوده است و او را از خود راضی خواهم کرد. گفتم: از آبروی خود نمی‌ترسی که با این پوزش طلبی آسیب می‌بیند؟ گفت: اگر اکنون این کار را نکنم، در آخرت تاوان سنگین‌تری را خواهم پرداخت؛ ضمن آنکه شرط صداقت با مردم ایجاب می‌کند وقتی حرفی را به آن‌ها زدی که بعداً فهمیدی غلط بوده است بروی و راستش را به آن‌ها بگویی. این اتفاقاً نشان صداقت توست و آبرویت افزون خواهد شد. شجاعتش را تحسین کردم و گفتم ای کاش بقیه نیز این‌گونه صادق باشند. البته توصیه کردم بعداً سخن را سنجیده بگو تا مجبور به پوزش نشوی!

جابر و جبار از ریشه جبر است که گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ اراده می‌آید و گاه به معنی جبران و اصلاح. شکسته‌بند را هم که شکستگی را درمان می‌کند جابر گفته‌اند چنان‌که در دعاها داریم: یا جابر العظم الکسیر (ای کسی که استخوان شکسته را پیوند می‌دهی). به گفته‌ی راغب در مفردات: «اصل جبر اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت». این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می‌پردازد. آری خداست که چالش‌ها و کمبودها و مشکلات را جبران و شکستگی‌ها و شکست‌ها را اصلاح می‌نماید. این اسم هرگاه در مورد خداوند استعمال شود هم به معنای «بسیار چیره و غالب» و هم به معنای «بسیار ترمیم‌کننده و جبران‌کننده دل‌های شکسته» است. چنین است که امام

۱. تفسیر عیاشی ۲: ۱۹۸.

سَجَادٌ بِحُجَّةٍ بِهٖ خَدَا عَرَضَ مِی كُنْد: «و لا اری لكسرى غيرك جابراً» یعنی خدایا من برای درمان شکستگی هایم جز تو جابر- ترمیم کننده ای - ندارم...

سؤال کردم: چه چیز انسان را می شکند؟ گفت: این خطاها و گناهان است که انسان را می شکند و در انسانیت او شکاف ایجاد می کند. گفتم درمانش چیست؟ گفت: پشیمانی، توبه و بازگشت به سوی خدا و جبران آن با اعمال صالح. اگر حقی از کسی ضایع شده است، استرداد آن حق، جبران است و هم‌زمان از خدا هم خواسته شود که این جسارت را ببخشد (یا جابر العظم الکسیر). نام «جبار» فقط زبیده خداست یعنی کسی که در پادشاهی و حکومت و قدرت، مقامش بسیار عظیم است (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) ^۱ و اگر در مورد غیر خدا به کار رود به عنوان مذمت است و منظور، افراد گردنکش و ظالم و مفسد است که به دروغ در برابر خدا ادعای قدرت کنند در حالی که همه چیز آن‌ها عاریتی است...

در دعای شریف افتتاح که از ناحیه امام عصر علیه السلام صادر شده است، خدا را با صفت «قاصم الجبارین» می ستایید (الحمد لله قاصم الجبارین، مبير الظالمین، مدرك الهاربین، نکال الظالمین، صریخ المستصرخین) اوست که شکننده جباران، میراننده ستمگران، پناه ده گریختگان، کیفرده ظالمان و دادرس فریادخواهان است. اگر چه خداوند هم‌اره چنین بوده است اما بزرگ‌ترین جلوه این قدرت را در حکومت حقه صاحب‌الزمان علیه السلام نشان خواهد داد تا آن دولت کریمه را برپا کند. دولتی که در آن ترسناکان به امنیت رسند و صالحان نجات یابند و مستضعفان رفعت یابند و متکبران خوار شوند (یؤمن الخائفین و ینجى الصالحین و یرفع المستضعفین و یضع المستکبرین) و نهایتاً مؤمنان عزت یابند و منافقان خوار و ذلیل گردند و همگان جلوه عظیم صفت جباریت خدا را ببینند...

۱. بحار الانوار (ط - بیروت) ۹۱: ۱۴۲.

۲. حشر (۵۹): ۲۳.

۱۱. عیادت

با خبر می‌شوید که دوست شما، همسایه شما، خویشاوند شما، همکار شما، هم‌کیش یا غیر هم‌کیش شما که تا دیروز بانشاط و سالم بوده، به بستر بیماری افتاده و مریض شده است. وظیفه خود می‌شمیرید به دیدارش بشتابید و از او عیادت کنید. این دیدار هم برای شما مفید است که از حال و روز او با خبر شوید و برایش دعا کنید و اگر خواسته‌ای دارد، برآورید و برای بهبودش کمک کنید و هم برای او مفید است که در حال ناتوانی و رنج بیماری، دوستانی را در کنار خود می‌بیند و احساس می‌کند وجودش برای آن‌ها اهمیت دارد که نگران سلامتی‌اش هستند و این احساس به او انرژی مثبت می‌دهد و خوشحال می‌شود و با روحیه بهتری به مصاف بیماریش می‌رود و مسیر عافیتش هموارتر می‌شود. بیماری که احساس کند فراموش شده است و کسی برای سلامتی‌اش نگران نیست زودتر طعمه مرگ می‌شود....

منابع دینی ما عیادت از مریض را از حقوق واجب مسلمانان نسبت به یکدیگر شمرده و آن را وظیفه‌ای الهی - انسانی دانسته است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: حقوق هر مسلمان بر مسلمان دیگر این است که هرگاه با او دیدار کند، بر او سلام کند، و هرگاه مریض شود از او عیادت نماید، و هرگاه از دنیا رفت در تشییع جنازه‌اش شرکت نماید. و فرمود: عیادت‌کننده از بیمار، در رحمت خدا غوطه‌ور می‌شود؛ او در بوستانی بهشتی است تا زمانی که باز می‌گردد؛ و فرمود: خدای تعالی در روز قیامت می‌فرماید: ای پسر آدم! من بیمار شدم اما عیادت‌م نکردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا چگونه تو را عیادت کنم حال آن‌که تو پروردگار جهانیانی؟ می‌فرماید: مگر ندانستی که فلان بنده‌ام بیمار شد و عیادتش نکردی، مگر نمی‌دانستی که اگر به عیادتش روی، مرا نزد او می‌یابی؟!

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به عیادت بیمار برود، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت می‌کنند و برایش آمرزش می‌طلبند تا آن‌گاه که به منزل خود برگردد.

مباد بگویی فلانی به عیادت من نیامد، من نیز به عیادتش نمی‌روم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از کسی که به عیادت تو نمی‌آید عیادت کن و به کسی که به تو هدیه نمی‌دهد، هدیه بده. در روایت است که چون به عیادت بیمار رفتی، با هدیه‌ای از خوراکی یا عطریا... به نزدش روید تا خوشحال شود و آرامش یابد و نیز مراعات حال بیمار را نمایند و عیادت را طولانی نکنید و برای سلامتی‌اش دعا کنید که پیامبر فرمود: پراجزترین عیادت کنندگان، آن کسی است که کمتر پیش بیمار بنشیند و علی علیه السلام نیز فرمود: «عیادت کامل آن است که دستت را بر بازوی بیمار بگذاری و زود برخیزی که عیادت نادان‌ها و پرحرف‌ها برای مریض از بیماری او سخت‌تر است. دیگر آنکه چون او در بستر بیماری است، بنگر که خانواده‌اش چه احتیاجاتی دارند در رفع آن‌ها به اندازه‌ی وسع اقدام و حتی در کیفیت درمانش کمک کن و از تجربه‌ی خود و دیگران در این راه استفاده نما تا او زودتر به زندگی خویش بازگردد...

موضوع وقتی مهم‌تر می‌شود که بدانی این همبستگی و دوستی و برادری يك وظیفه‌ی دینی و امری مؤکد است. ضمناً امام توهم بر آن توجه و اهتمام ویژه دارد اما به دلیل غیبت، محذوراتی دارد که نمی‌تواند به این امر مهم عمل کند، لذا شایسته است وقتی می‌خواهی به عیادت مریضی بروی آن را به نیابت از مولایت انجام دهی که تأثیر آن چندبرابر خواهد شد. چنانچه توصیه شده همه امور استحبابی‌ات را با این نیت انجام دهی که اثرات فوق‌العاده‌ای از آن خواهی دید. این نیت و نیابت در امور استحبابی چنان مؤثر است که آثارش گفتنی نیست بلکه باید خود بچشی تا شیرینی فوق‌العاده‌اش را وجدان کنی. این گوی و این میدان!

۱۲. سنگ مزار

وقتی در آگهی‌های ترحیم، نگاه می‌کنی یا در آرامستان‌ها قدم می‌زنی یا از آرامگاه‌ها عبور می‌کنی، آن متن‌ها یا سنگ‌نوشته‌های مزارها با تو سخن می‌گویند: یکی از جوانی ناکام حکایت دارد، دیگری از برادر یا همسر یا فرزند یا پدری مهربان و آن یکی از مادری عزیز جان، و آن دیگر از عالمی خدمتگزار یا شهیدی بزرگوار و یا کاسبی نیکوکار و همین‌طور انواع و اصنافی که اینجا آرمیده‌اند و سکوت بر همه آن‌ها حکم فرماست. این متن‌ها و سنگ‌نوشته‌ها علاوه بر نام و نشان و تاریخ تولد و مرگ متوفی، گاهی حاوی عبارات یا مفاهیم نغز و بلندی است که برای افراد زنده‌ای که آن را می‌خوانند، مایه تأمل و عبرت است. نخست درباره فناء و بقاء و مرگ و ماندگاری است که: اوست باقی و ما بقی، فانی؛ هو الباقي؛ الحی الذی لا یموت؛^۱ از اویسیم و به سوی او می‌رویم؛ کل نفس ذائقة الموت...^۲

یکی از زیباترین عبارات که بر بعضی سنگ‌مزارها دیده می‌شود شعری عاطفی و پرمعنی است که می‌تواند زبان حال همه درگذشتگان باشد و تذکر به دستان خالی ما و امید به بخشش و عنایت خدای مهربان است. يك دو بيتی به عربی منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که گویند خود حضرتش وقتی لحد قبر سلمان را چید و قبر را پوشانید با دست خود بر روی قبر سلمان شعر زیر را نوشتند: وفدت علی الکریم بغیر زاد / من الحسنات والقلب السليم / وحمل الزاد اقبیح کل شیء / اذا کان الوفود علی الکریم...^۳

۱. معانی الأخبار: ۳۸.

۲. فرقان (۲۵): ۵۸.

۳. آل عمران (۳): ۱۸۵؛ انبیاء (۲۱): ۳۵؛ عنکبوت (۲۹): ۵۷.

۴. منتهج البراعة ۶: ۶۳.

یعنی بدون هیچ زاد و توشه‌ای از حسنات و قلب سلیم بر شخص کریمی وارد شدم و در پیشگاه کریم، بردن زاد و توشه زشت‌ترین کار است... من که رو بردرگه صاحب نعیم آورده‌ام / نی ره آوردی و نی قلبی سلیم آورده‌ام / چون نشاید برد بر خوان کریمان توشه‌ای / من تهی از توشه، رو بر آن کریم آورده‌ام.

بعضی شاعران خود برای سنگ مزار خویش، شعری سروده‌اند. یکی از زیباترین آن‌ها، شعری است که بانوی بزرگ شعر پارسی پروین اعتصامی برای سنگ مزار خویش سروده و این رفتن ناگزیر را تذکر داده است: اینکه خاک سیهش بالین است / اختر چرخ ادب پروین است / گرچه جز تلخی از ایام ندید / هر چه خواهی سخنش شیرین است / صاحب آن همه گفتار امروز / سائل فاتحه و یاسین است / دوستان به که زوی یاد کنند / دل بی دوست، دلی غمگین است / خاک در دیده بسی جان فرساست / سنگ بر سینه بسی سنگین است / بیند این بستر و عبرت گیرد / هر که را چشم حقیقت بین است / هر که باشی و ز هر جا برسی / آخرین منزل هستی این است / آدمی هر چه توانگر باشد / چون بدین نقطه رسد، مسکین است / خرم آن کس که در این محنت‌گاه / خاطری را سبب تسکین است...

روایت شده است که امام عصر ارواحنا فداه نیز شعری را با دست خویش بر مزار مرزبان بزرگ شیعی یعنی شیخ مفید رحمته الله نوشتند تا بدین‌گونه از آن عالم خدمتگزار و مرزبان آموزه‌های شیعی و مهدوی تقدیر نموده باشند. این نشان می‌دهد که از زندگی و خدمات او رضایت داشته‌اند:

لا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ / يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ / إِنْ كُنْتَ قَدْ غَيَّبْتَ فِي
جَدِّ الثَّرِي / فَالْعَدْلُ وَ التَّوْحِيدُ فِيكَ مُقِيمٌ / وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كُلَّمَا / تَلَيْتَ
عَلَيْكَ مِنَ الدُّرُوسِ عُلُومٌ...

۱. کتاب المزار: ۱۱ (المقدمه).

یعنی: خبردهنده مرگ، هرگز خبر فقدان تورا نیاورد که امروز برآل محمد عليه السلام روز مصیبت بزرگی است. اگر تو در میان خاک قبر پنهان شدی، عدل و توحید همراه تو اقامت کرد. قائم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک خوشحال می شود هر وقت که درس ها و علوم تورا برایش می خوانند (کتاب های تورا طالبان، مورد مطالعه و بحث قرار می دهند)....

ای کاش آن بزرگوار از زندگی ما نیز هنگام رفتن، رضایت داشته باشند و نه البته به پایه آن مرزبان بزرگ، اما هم چون خدمتگزاری کوچک، بنویسند: او متعلق به ماست...

سراغش را گرفتم گفتند مدتی است رفتارش عوض شده و کارهای عجیبی می‌کند. گفتم کجاست؟ نشانی خانقاهی را دادند. به دنبالش رفتم و پیدایش کردم دیدم لباس مندرسی پوشیده و عزلت گزیده و به جای نماز و عبادت، به سماع و چله‌نشینی روی آورده و اهل خرقة و حلقه و ذکر شده است. گفتم: درویش، در چه حالی؟ گفت از ظواهر، رسته و به حقیقت رسیده‌ام! گفتم: دین را چگونه می‌بینی؟ گفت از نردبان دین به بام حقیقت رسیده‌ام و دیگر به نردبان حاجت نیست! گفتم: حقیقت چیست؟ گفت همان خداست که در همه چیز ظهور پیدا کرده و هیچ چیز از او خالی نیست و او در همه چیز متجلی است! گفتم در تو هم تجلی کرده؟ گفت: در همه چیز تجلی کرده، گفتم اگر تو او هستی پس سماع و ذکر چیست؟ اگر به راستی تو خود اوایی، پس که را می‌خوانی؟! اگر تو او شده‌ای و او در تو تجلی کرده، چرا این قدر حقیر و فقیر و عاجز و درمانده‌ای؟! تو با این اعتقاد بزرگ‌ترین اهانت‌ها را به او نموده‌ای، این است حقیقتی که به آن رسیده‌ای و شریعت را رها کرده‌ای؟! نهیبش زدم به خود آی که همه چیزت را از دست داده‌ای؛ لابد پیامبر و امامان که تا آخر عمر به شریعت و عبادت پای بند بودند به حقیقت نرسیدند و اکنون تو رسیدی و فائز شدی؟!!

انگیزه‌ای شد که درباره تصوّف بیشتر تحقیق کنم و دانستم که این طریقه پیش از اسلام در اشکال عرفان هندی و رهبانیت مسیحیت بوده است و با سلوک ریاضت و انزوا و فشار بر نفس، ظهور داشته‌اند و پس از قرن دوم هجری بعضی مسلمانان با اطلاع از آن روش‌ها و آمیختنش با معنای انحرافی از زهد، مکتبی ساخته و با آداب خاصی، کسانی را به طریقه خود جذب کرده‌اند. به جای مسجد، خانقاه ساخته و به جای نماز و عبادت و... سماع و ذکر را پرداخته و از اصل شریعت، به بهانه رسیدن به حقیقت کناره گرفته‌اند و ده‌ها فرقه امثال

اویسی و خاکساری و گنابادی و اهل حق و... هر يك بساطی پهن کرده‌اند و کسانی را در دام خود اسیر می‌نمایند...

گفتم: ای کاش خود را به اسلام و تشیع منسوب نمی‌نمودند و مثل همان هندوها یا راهبان مسیحی صبغۀ غیراسلامی به خود می‌گرفتند، زیرا وقتی به نام دین می‌آیند، ضایعات بیشتر می‌شود. بزرگ‌ترین سلاح آن‌ها هم تأویل و توجیه است که صریح‌ترین مفاهیم را با توجیه و تأویل، به ضدّ معنای اصلی برمی‌گردانند و توحید را به شرك تبدیل می‌نمایند که ائمه علیهم‌السلام بیشترین مخالفت را با آنان داشته‌اند و انحرافشان را بیان کرده‌اند و مردم را از خطر آن‌ها تحذیر داده‌اند...

وقتی تحقیقاتم را برایش گفتم ابتدا مقاومت می‌کرد ولی چون نهاد پاکی داشت و از خانواده اصیلی هم بود، کم‌کم حقیقت را دریافت و خودش هم تحقیقاتی کرد و اکنون به کانونی انتقادی علیه آن‌ها تبدیل شده است. او برایم گفت: در مورد مهدویت نیز آنان به «مهدویت نوعی» قائل‌اند؛ به این معنا که در هر زمانی قطب و مراد، همان مهدی است و مهدویت خاصه حضرت حجة بن الحسن العسکری را که در روایات متواتر ایشان را مهدی آخرالزمان معرفی نموده بودند، باور نداشتند و من خوشحالم که زود آگاه شدم و این را هم وامدار خود حضرتم چون از کودکی عشق به آن عزیز را در وجودم نهادینه کرده بودند و همین ارتباط، مرا نجات داد.

تمام توان خود را برای شکست رقیب به کار گرفته بودند. شایعه و تهمت و افترا و بهتان و تخریب و دروغ را مجاز می‌شمردند، چون طرف مقابل را از پیش در اذهان خود به غیرارزشی بودن و عامل بیگانه شدن، ممهور نموده؛ بیرون راندن او از صحنه را يك وظیفه‌الاهی برای خویش محسوب می‌کردند که به خاطر آن مأجور هم بودند! این سبک از رقابت، سابقه در احزاب اشتراکی و کمونیستی داشت که می‌گفتند «هدف وسیله را مباح می‌کند!» و البته اگر می‌خواستی سابقه را به عقب‌تر ببری، به دستگاه معاویه می‌رسیدی که برای تخریب امام متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام، دستور داده بود آن حضرت را در نمازها و خطبه‌ها، لعن کنند تا مباد مردم به سوی او گرایش پیدا نمایند!

وقتی خدای بزرگ، آبروی مؤمنان را همسنگ خون آنان شمرده و از هر دروغ و افترا و بهتان و تخریب و غیبت مؤمنان به شدت نهی فرموده و آن‌ها را گناه کبیره شمرده است، به چه مجوزی افراد برای رسیدن به يك مقام و موقعیت و شهرت و تمکن مالی، به خود اجازه چنین اعمالی را می‌دهند و نام خود را هم مسلمان می‌نهند؟! حتی اگر مسلمان هم نبودیم به فرمایش سالار شهیدان، آزادگی حکم می‌کرد از این اعمال شنیع در رقابت‌ها کناره گیریم. خود در رقابت‌های ریاست جمهوری شاهد بودم که جناح‌ها برای کسب آرای بیشتر چگونه به این گناه‌ها آلوده شدند و ابزار رایگان شیطان گشتند و از آخرت نه‌راسیدند و همه چیز خود را به ثمن بخش فروختند. حال چه کامروا گشتند و رئیس شدند و چه ناکام ماندند و به پست و موقعیت چندساله هم نرسیدند. این‌گونه رقابت‌ها را باید تقابل دو دیدگاه الاهی و شیطانی نامید...

پرسیده می‌شود رقابت مُجاز و سالم چه ویژگی‌هایی دارد؟ اولاً برای رسیدن به هدف قصد تقرب الی الله کنند و نیت را الاهی نمایند؛ ثانیاً به جای تخریب رقیب، ویژگی‌ها و توانایی‌های خود را شرح دهند؛ ثالثاً اگر رقیب را تواناتراز خود یافتند، میدان را به او واگذارند و خود خلاء دیگری را پر کنند؛ شیاطینی که به اسم تیم یا هوادار، جریان تخریب را دامن می‌زنند، از گرد خود برانند و اگر پیروز شدند از کنایه و سرزنش و شماتت رقیبان بپرهیزند و جانب تقوی را بگیرند و آن‌ها را هم در اصلاح امور مردم به همکاری دعوت کنند و از توان آن‌ها در ارتقای کشور استفاده نمایند...

يك لحظه بیندیشند اگر در حکومت مهدوی و در نظارت آن مولای دادگستر باشند، آیا چنین با یکدیگر رقابت خواهند کرد؟ اصلاً فکر کنند برای امری رقابت می‌کنند که یا واجب و یا مستحب است و برای انجام هر واجب یا مستحب نباید مرتکب حرامی شوند. دیگر آنکه رقیب آن‌ها، هم‌کیش ایشان است و هم‌کیشان موظف‌اند با هم برادرانه سلوک کنند و برادران هرگز به تخریب هم قیام نکنند (انما المؤمنون إخوة)؛ و سه دیگر آنکه امامشان در هر صورت (چه غیبت و چه ظهور) حجت خدا و ناظر بر آن‌هاست و نامه اعمال به خدمت ایشان عرضه می‌شود، مباد سوء رفتار آن‌ها در این رقابت‌ها، موجب ناخرسندی ایشان شود و گردد غم بر چهره مبارکشان نشاند...

با شورا میانه خوشی نداشت و می گفت تعدد نظر، مدیر را در تنگنا قرار می دهد و کار تصمیم گیری را کند می کند و امور دچار وقفه می شود، باید يك نفر آنچه مصلحت می بیند، تصمیم گیرد و کارها را به پیش برد. گفتم: عقل و شرع ما را به مشورت دعوت می کند. مشورت، مشارکت در عقول و تجربه های دیگران است و دانش مدیر را برای تصمیم گیری توسعه می دهد. گفت: یعنی مدیر با کسانی که در اندازه او نیستند هم مشورت کند؟ گفتم نه با هرکس بلکه با شایستگان و کارشناسان باید مشورت کند تا تصمیم معیوب و زیانبار و غیر کارشناسی نگیرد. گفت: اگر کارشناسان، تعدد نظر داشتند چه باید کرد؟ گفتم: باید آن نظر را که کم زیان تر است و پرفایده تر، برگزینی...

گفت: آیا در همه امور باید شور کرد یا آن که مشورت، سطوحی دارد؟ گفتم: خداوند به پیامبر خویش نیز در امور عمومی توصیه به مشورت می نماید و آن را رمز پیروزی و موفقیت می شمارد. سوره ای نیز در قرآن به نام شوری نازل فرموده و آنجا هنگام بیان اوصاف برجسته مؤمنان می فرماید: مؤمنان کسانی هستند که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز برپا می دارند و کارهایشان بین آنان با مشورت انجام می شود.^۱ همچنین در آیه ۲۳۳ سوره بقره می فرماید: اگر در مورد بازداشتن کودک از شیر قصد تصمیم گیری دارید، مشورت کنید. در آیه هجدهم سوره زم نیز می فرماید: پس بندگان مرا که سخن را می شنوند و نیکوترین را پیروی می کنند، بشارت ده. بعضی مفسران این آیه را با آیه «و امرهم شوری بینهم»^۲ هم معنا می شمارند؛ زیرا مشورت بهترین ابزار برای رسیدن به اندیشه های نیک و برتر است.

۱. شوری (۴۲): ۳۸.

۲. شوری (۴۲): ۳۸.

گفت: در سپهر اجتماع چگونه می شود از سازوکار مشورت استفاده کرد؟ گفتم اتفاقاً در جامعه‌ای که با مسائل و معضلات و پیچیدگی‌های زیاد روبه‌روست باید با تشکیل شوراها، مردم را در امورشان مشارکت داد. اصل شورا نه تنها یک امر اخلاقی بلکه یک سازوکار حاکمیتی برای تسهیل مناسبات اجتماعی و سیاسی است. وقتی قرآن حتی در مورد بازگرفتن نوزاد از شیر، به مشورت بین زن و مرد توجه نشان داده و مشورت را از صفات مؤمنان می‌شمارد، به این معناست که در جامعه، امور عمومی جز از طریق گفتگو و مشورت امکان‌پذیر نیست. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «لا تستبد برأیک فمن استبد برأیه هلك»؛ در رأی و نظرت استبداد نوز، هر کس که استبداد رأی به خرج دهد، هلاک می‌شود. و در جایی دیگری فرمایند: «من شاور الرجال، شاركها فی عقولهم»؛ هر کسی که با مردم مشورت می‌کند، در خردشان سهیم شده است...

در غیبت امام عصر ارواحنا فدا، امر مشورت، ضروری‌تر می‌نماید؛ زیرا از نعمت ظاهری امام محرومیم و برای آنکه نلغزیم، باید تصمیم‌های نادرست را با مشورت و شور، به حداقل برسانیم. بدون حب و بغض و تمایلات حزبی و گروهی و شائبه‌های مادی، بهترین‌ها را برای شوری برگزینیم و نظرشان را بگیریم تا کم‌خطا تر جلوه کنیم و بدانیم دشمنان نیز با مشورت فراگیر در مقابل ما ظاهر شده‌اند و تصمیم نادرست ما بازی در زمین آنهاست و خسارات سنگینی را متوجه جامعه اسلامی می‌نماید. روح توتل و تمسک ما به امام مهربان نیز نباید فراموش شود و در هر مشورتی باید از خود آن حضرت خواست بهترین راه را الهام نماید و دست‌گیری فرماید...

۱. عیون الحکم و المواعظ: ۵۲۸.

۲. کتاب سلیم: ۳۶.

۱۶. انتخابات

جمعه روز انتخابات بود نگاهی انداختم به بعضی کانال‌های دینی در تلگرام در روز پیش از انتخابات و نیز روز انتخابات. تنها يك يا دو کانال را دیدم که کاملاً حواس‌شان جمع بود که جمعه روز صاحب‌الزمان عجل الله فرجه است؛ و به خوبی از این رویداد برای تذکرات مهدوی بهره برده بودند. مناسب است با هم مروری داشته باشیم به بعضی از آن‌ها شاید تذکری باشد برای همه و بتوانیم از هر رویدادی به انتظار پل بزنیم:

یا صاحب‌الزمان! صدای تیک تاک این ساعت‌ها قرار است آینده ایران را مشخص کند... ولی در بین این‌همه رنگارنگی روزگارا؛ او که یک‌رنگ است شمایید! او که مهربان است شمایید! اهل صداقتید؛ شمایید که بر دل‌هایید... حتی بدون رأی هم؛ نامت را که می‌بریم دل‌مان، روحمان، با عشقت هم‌سو است. من از دوست داشتنت، از باورت، از عشقت، دست نمی‌کشم. حتی اگر هیچ‌کس به تو رأی ندهد، همه گلبول‌های وجودم به تو رأی خواهند داد...

ای تنهاترین دولت‌مرد جهان! امروز روز شماست؛ و امروز بیشتر از هر جمعه‌ای هوایت را دارم. سلام ای منتخب خداوند!

من به نفع هیچ رقیبی از تو انصراف نخواهم داد!

آقا جان! چقدر نبودت را جهان فریاد می‌زند؛ چقدر کنارت نبودن سخت است، و چقدر مردم این شیعه‌کده دلشان برای ظهور زیبایت تنگ است... این روزها؛ دلِ انتظارت را هر شب دیکته کرده؛ و شما مثل همیشه سایه‌سار امن ایران‌اید؛ سلام سایه‌سارمان...

تو منتخب دل‌های شکسته‌ای، خون‌های به ناحق ریخته، مظلومان بی‌یاور،
محرومان بی‌پناه... کاش بیایی و جهان را از این سیاهی‌ها نجات دهی؛
منتظر در هر کشوری که باشد؛ جمعه‌ها به تو رأی می‌دهد و تو را انتخاب
می‌کند ای آرزوی خواستاران مشتاق! (بنفسی انت امنیة شائق یتمنّی): رأی ما
بوی انتظار دهد/ای که مشتاق دیدنت هستیم!
وقتی تو از صندوق دل‌ها مان برون آیی و تو را به جَد خواسته باشیم، آن روز، روز
ظهور خواهد بود!

روزگاری شعر يك رسانه بود، وقتی شاعری مفهوم جدیدی را در شعرش می سرود فوراً در افواه مردم جاری می شد و نشر می یافت. نوشته اند دعبل خزاعی شاعر معروف وقتی قصیده مشهورش تاییه را در مدح خاندان پیامبر سرود و برای حضرت ثامن الحجج علیه السلام خواند و مورد تأیید واقع شد و صله شایانی هم حضرتش به او بخشیدند، در راه بازگشت به شهرش، کاروان گرفتار دزدان شد و همه داروندار کاروانیان را ضبط کردند. دعبل دید که یکی از دزدان ابیاتی از قصیده تاییه او می خواند، گفت این ابیات از کیست؟ گفت از دعبل است، گفت من دعبل هستم مرا پیش رئیس خود ببرید؛ بردند و رئیس دزدان وقتی فهمید او دعبل است دستور داد همه اموال کاروانیان را به خاطر دعبل به آنان بازگردانند... غرض، شعر رسانه ای بود که به سرعت حتی به دزدان نیز می رسید...

روزگاری کنفرانس ها و خطابه ها و همایش ها رسانه بود؛ بعدها نشریات، رسانه شدند پس از آن رادیو و سپس تلویزیون و سینما و تئاتر رسانه شدند؛ امروز با رشد اینترنت و فضای سایبر، انبوهی از شبکه ها و کانال های اجتماعی تبدیل به رسانه شده اند که روزانه میلیاردها مراجعه به آن ها می شود و می توان گفت جدیدترین رویدادها ظرف چند ثانیه در اختیار همه مردم جهان قرار می گیرد و این شگفتی روزگار ماست. علاوه بر آن، از طریق ابزارهای مدرن، هرکس می تواند يك رسانه باشد و خبر یا مفهومی را برای انبوهی از مخاطبان در جهان ارسال نماید.

این امکان اگر در اختیار نشر فضیلت ها باشد، خوبی ها و فضیلت ها را می پراکند و اگر ابزار فاسقان باشد، رذیلت ها را رسانه ای می کند. اختیار با ماست و اراده و همت ما که چقدر آن را جدی بگیریم و از آن بهره ببریم! شاید در هر

دقیقه‌ای میلیاردها کلمه توسط رسانه‌ها به زبان‌های مختلف در جهان نشر می‌یابد، سهم ما از این همه چقدر است و آیا در این مصاف و میدان، بازیگریم یا تماشاچی؟ آیا همت می‌کنیم در تبلیغ رسالت‌های الهی (که فرموده‌اند الذین یبلغون رسالات الله...) چنین رسانه‌ای باشیم که پیام پاکی‌ها و فضیلت‌ها و راستی‌ها را به همه گوش‌ها و چشم‌ها و جان‌های آماده شنیدن و دیدن و اندیشیدن برسانیم؟!

امروز همه مردم جهان، خسته از نظامات بشری، به دنبال گمگشته آرمان‌های خویش در رسیدن به يك جامعه زیبا و برین و دادبنیان است اما نشانی آن را نمی‌داند و با ویژگی‌هایش آشنا نیست و گونه وصول به آن را نمی‌شناسد؛ آیا ما رسانه می‌شویم تا دست او را در دستان موعود رهایی بخش از جنس مسیح بگذاریم تا دردهای او را التیام بخشیم؟ آیا تلاش کرده‌ایم تا با قابلیت‌های رسانه و زبان و سازوکار آن آشنا شویم تا بتوانیم نام و یاد و راه امام مهربانی‌ها را از طریق آن برای همه مردم، هر جا که هستند، تبیین کنیم؟ گفته‌اند وقتی حضرتش از کنار کعبه سخن آغاز می‌کند همه مردم جهان می‌شنوند (این یعنی رسانه) آیا اکنون که رسانه در اختیار ماست، پیامش را نرسانیم؟!

از نوجوانی دلش می‌خواست اهل قلم شود؛ نویسنده باشد تا بتواند به راحتی و به روانی و به زیبایی بنویسد و از این طریق با انبوهی از مخاطبان رابطه برقرار کند. نثرها و نوشته‌های دشوار و ابهام‌آلود و پرتکلف را نمی‌پسندید. معمولاً هر روز کتاب‌ها و مقالات و گزارش‌های جدید را از نظر می‌گذراند تا نکته‌ای و مطلب مفیدی بیابد تا هم خود بهره‌مند شود و هم به دیگران انتقال دهد. برای نویسندگان خوب و متعهد، ارزش والایی قائل بود و آن‌ها را سرداران آگاهی و فرهنگ می‌شمرد. سبک‌های مختلف نویسندگی را کاویده بود و از میان همه آن‌ها، سبک روان و ساده اما محکم و استوارنویسی را پسندیده بود و در این قالب چیزهایی منتشر کرده بود و مخاطبانی هم داشت...

قلم نیز همچون بیان، موهبتی الهی است که آموزگارش خداست (الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم). کتاب نشان داده بود آن قدر ظرفیت دارد که معجزه جاوید یک دین شود؛ قلم نشان داده بود که اهل علم میرا نیستند و تا سال‌ها و قرن‌ها بعد از خود با آثار خود زنده می‌مانند؛ اثر قلم، فراتر از زمان و مکان، تأثیرگذار است. بدون کتاب و اثر علمی، تمام حوزه‌ها و مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و آموزش‌شکده‌ها، به تعطیلی می‌گرایند؛ تمام رسانه‌ها و فیلم‌ها و تئاترها، نیازمند متون نگارشی هستند. بدون قلم اغلب کارهای جامعه معطل مانده و یا به خاموشی می‌گراید...

آثار قلمی در سبک‌ها و شکل‌های گوناگون تجلی می‌یابد: گاهی متنی علمی است و گاهی داستان یا رمان یا طنز، گزارش، مقاله، نقد، شعر، آثار عاطفی و دل‌نوشته‌ها، ادبیات کودکان و نوجوانان، دانشنامه‌ها و... و قالب‌های عرضه

۱. علق (۹۶): ۴-۵.

نیز می‌تواند یکی از این انواع باشد: کتاب، نشریه، روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه، فصلنامه، سالنامه و گاهنامه، بولتن‌ها و جزوات تخصصی و... هر یک از این قالب‌ها هم، الزامات خود را دارند و بر اساس مخاطبان آن‌ها باید نوع نگارش تغییراتی پیدا کند. همه نوشته‌ها هم باید دو آیین‌نامه را رعایت کنند: نخست آیین ویراستاری علمی و ادبی و دوم آیین رسم‌الخط واحد، تا هم نوشته مطبوع شود و هم خواننده در پیچ و خم نوشتارهای ناموزون اسیر نشود...

اما در مورد آثار قلمی مهدوی، اگرچه در چند دهه اخیر تحولات مثبتی رخ داده و متون خوبی عرضه شده است اما هنوز کمبود و خلأ فراوانی وجود دارد. برای همه اقشار و انواع مخاطبان، متون مناسب به قدر کفایت وجود ندارد. هم در متون آموزشی برای سطوح مختلف کمبود هست و هم در نوشته‌های تبلیغی برای سنین گوناگون. در آثار هنری، چالش و کمبود، افزون‌تر است. در سناریو و نمایشنامه و رمان و داستان خلأ داریم. متون متناسب برای رسانه‌ها و مجریان برنامه‌ها به اندازه کفایت نداریم، در حوزه شعر روز و آیینی متناسب با مخاطبان متنوع، کمبود هست...

آیا علاقه‌مندان ساحت قدسی مهدوی و منتظران آن موعود جهانی، نباید با مهارت قلم و نویسندگی، آن امام‌همام را در سطح ملی و بین‌المللی معرفی نموده و همه مخاطبان را پوشش دهند و با آن عزیز آشنا نمایند؟

سالن پراز جمعیت بود و او با تسلط کامل برای جمع چند صد نفره سخنرانی می‌کرد و به راحتی مطالب خود را در شنوندگان انداخته و ایجاد باور می‌کرد. یادش آمد روزی را که از سخن گفتن در جمع چند نفره هم هراس داشت و نمی‌توانست منظورش را برساند. راهی را که طی کرده تا بدین جا رسیده بود با خود مرور کرد: اعتماد به نفس را به خود تلقین کردن، تمرین زیاد، تقویت انگیزه‌های معنوی برای تبلیغ، شنیدن نوار سخنرانی از سخنرانان موفق و تجزیه و تحلیل آن‌ها، بازخوردگیری از سخنرانی‌های خود و رفع نواقص آن‌ها، تقویت بنیه علمی با مطالعه زیاد و نکات دیگری که در مهارت سخنوری نقش آفرین هستند. از یاد نمی‌برد آموزش و تشویق معلمان خود را که در این مهارت او را یاری کرده بودند و او خود را وامدار همه آنان می‌دانست و برای آن‌ها دعا می‌کرد و سعی داشت همین کار را برای دیگران انجام دهد.

بیان و سخن را خداوند به انسان آموخت آنجا که فرمود: *عَلَّمَهُ الْبَيَانَ*. این ابزار ارتباطی مهم‌ترین ابزار تبلیغ و ارتباط بوده و سفیران الهی از آن بهره‌ها برده‌اند تا بر مخاطبان تأثیر گذارند. موسی وقتی خواست رسالتش را آغاز کند از خدا خواست گره از زبانش بگشاید تا سخنش فهمیده شود (*وَاحْلِلْ عَقْدَةَ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي*)^۱. داعیان نور و هدایت، به وسیله بیان و خطابه، مبلغان رسالت‌های الهی بوده‌اند که در طول قرون، انسان‌ها را با پیام وحی آشنا نموده‌اند. آن‌ها در این مسیر جز خدا از هیچ نه‌راسیده‌اند و خدا برای حسابگری کارها کافی است (*الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا*)^۲. تبلیغ و ام‌دار بیان و بیان موهبتی الهی است.

۱. طه (۲۰): ۲۷-۲۸.

۲. احزاب (۳۳): ۳۹.

يك خطابه، گاهی كار يك لشكر عظيم را انجام می دهد و یا كار آن ها را تسهیل می کند. خطابه ها گاهی از يك جنگ جلوگیری می نمایند و غائله ای را پایان می دهند و مشعل دوستی را فروزان می کنند و اختلافات را به اتحاد مبدل می سازند. این بیان است که ابزار كار تعلیم و تربیت و تبلیغ است و آموزه ها را بر جان و روح افراد تثبیت می نماید... چنین است که باید بیان و سخنوری بسیار ارج نهاده شود و والدین و اولیای تربیتی جامعه برای ایجاد و تقویت این مهارت در فرزندان امت کوشا باشند و خود افراد هم باید در تجهیز خود به این مهارت تردید ننمایند...

فرهنگ فرازند مهدوی نیازمند سخنوران و مبلغان توانمندی است که با قدرت بیان خود بر سرزمین دل های انسان ها باران هدایت ببارند و آنان را با ذکر کمالات و الطاف و عنایات مهدوی مشتاق تر کنند و معرفت نسبت به آن حضرت را بگسترند. هرچه این سخنوران بیشتر و توانمندتر شوند، قادر خواهند بود انسان های بیشتری را بر یاران امام بیفزایند. اگر در تربیت سخنوران مهدوی، قصور و یا فتور و یا کم کاری شود ضایعاتش جبران نشدنی است و همه مسئول خواهیم بود که چرا کوتاهی کرده ایم. شایسته است هر روز زبان و بیان ما در کار باشد که افراد یا جماعاتی را با نام و یاد و راه مولای مهربان خویش، آشنا و به حضرتش دلبسته کنیم تا با توکل و تمسک به او، فائز شوند...

آیا می‌توانید نشان دهید کسی را که جز در کنار دیگران و با دیگران بتواند زندگی کند و موفق باشد؟! حتی اگر هم بتواند با سختی و مشقت گلیم خویش از آب به در برد، عقل به او می‌تازد که دست مشارکت به دیگران ده، تا راحت‌تر و مطمئن‌تر و سریع‌تر به هدف برسی؛ زیرا يك دست صدا ندارد و دست خدا با جماعت است (یدالله مع الجماعة) و...

می‌گویی: کار با دیگران که دارای سلايق مختلف‌اند سخت است و آفاتی دارد، کاری که خود انسان مباشرش باشد کم دردسرتراست، می‌گویم: همین‌طور است اما کارهای بزرگ از يك نفر ساخته نیست و کاری که منحصر به يك نفر باشد، آسیب‌پذیر است و با فقدان او خاموش می‌شود. می‌گویی یافتن افراد همفکر و هم‌جهت و توجیه آن‌ها سخت است، می‌گویم: به خاطر تأثیربخشی افزون‌تر و تداوم کار می‌ارزد این سختی را بپذیری تا شاهد نتایج خوبش باشی...

می‌گویی: مشارکت‌ها بعضاً به شکست می‌انجامد، می‌گویم: مشارکت، هم دانش می‌خواهد و هم هنر و هرکسی نمی‌تواند شرکای خوبی پیدا کند و یا آن‌ها را در درازمدت نگهدارد. شناسایی و انتخاب شريك همسو و سالم، گام اول است و بعد از آن برنامه دقیق که نقش و وظایف هر يك را خیلی روشن معین کند و سازوکار رفع اختلاف و داوری را معین نماید و سپس داشتن تحمل و بردباری و سعه صدر و به دنبال آن رصد دائمی نقاط قوت و ضعف و بهره‌برداری از آن، شرط توفیق است. گاهی هم مشارکت‌ها زمان‌دار و محدود است یعنی شما برای يك کار مشخص و زمان‌دار با کسانی مشارکت می‌کنید و جدا می‌شوید. گاهی هم مشارکت همیشگی است مثل مشارکت با همسر در طول زندگی و سازمان‌های دینی و فرهنگی و بنیان‌گذاری مؤسسات خیریه و مسئولیت اجتماعی که هرکدام

ویژگی های خود را دارند و علاوه بر نکات عمومی مشارکت ها باید آن ویژگی ها را به منظور پایداری، لحاظ نمود.

می گویی: پس چرا ده ها مؤسسه همسوهستند که بی اعتنا به هم، هر کس ساز خود را می زند و دست همکاری به هم نمی دهند؟ می گویم: این آفت یا ناشی از عدم شناخت یکدیگر است یا تعصبات و خودخواهی بیجا و عدم اخلاص یا بی اطلاعی از فواید مشارکت. وقتی نیروهای کوچک که همسوهستند با هم کار کنند، هم خود در فرایند همکاری با دیگران، رشد می کنند و هم زودتر به مقصد می رسند. می گویی: الزامات مشارکت های فرهنگی و دینی چیست: می گویم: از جهاتی آسان تر از مشارکت های اقتصادی است و از جهاتی دشوارتر. آسان تر است چون اهداف مادی در آن ها نیست و همین امر بروز اختلافات را کمتر می کند و دشوارتر است چون شیطان بیشتر وسوسه می کند تا این کارها به نتیجه نرسد و نیز بعضاً فاقد برنامه ریزی و مدیریت علمی است و لذا تأثیرش زیاد نیست...

می گویی مختصات مشارکت در فعالیت های مهدوی چیست؟ می گویم: با توجه به مباحث بالا خودت بگو! می گویی: اینکه همگی داریم برای صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه له تلاش می کنیم، دل ها معنویت بیشتری پیدا کرده و برای رفع مشکلات مشارکت به خود حضرتش متوسل و متمسک می شویم. شرکای خود را سربازان امام عجل الله تعالی فرجه له می شمیریم و برایشان احترام فوق العاده قائلیم و همه گونه مساعدشان خواهیم بود. نیت همه، جلب رضای حضرت می شود و این نیت همبستگی و تلاش بیشتر به دنبال می آورد و این جدیت و انتظار موجب رضایت و خشنودی امام خواهد شد که فرموده اند: بکوشید و منتظر باشید ای گروه مورد توجه و رحمت شده (فجدوا وانتظروا هنيئاً لكم ايته العصابة المرحومه)...^۱

۱. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱۴۷.

سخن را به «تغییر» کشاند و نظرم را در مورد آن جویا شد که موافقم یا نه و اصولاً تغییر را چگونه می‌بینم. گفتم: تغییر واژه‌ای بسیار پرکاربرد و شعاری جذاب است که برخی با تأکید بر آن در تبلیغات انتخاباتی خویش، طرفداران بسیاری پیدا کرده و بعضاً به ریاست یا مقاماتی رسیده‌اند! البته تغییر مثبت، دگرگون ساختن وضع موجود به سوی وضع مطلوب است و گرنه عکس آن هم نوعی تغییر محسوب می‌شود. تغییر در همه عرصه‌ها کاربرد دارد، هم در عرصه فردی و هم اجتماعی و نیز تغییر در اخلاق، تربیت، سیاست، اقتصاد، الگوهای رفتاری، روابط خانوادگی، مناسبات اجتماعی، نگرش‌ها و ... گاهی تغییر جنبه درمانی پیدا می‌کند و تغییر آب و هوا و محیط، و نیز سفر و یا مهاجرت حال جسمی و روحی افراد را بهبود می‌بخشد. تغییرات گاهی دشوار است و در مقابل آن مقاومت‌هایی صورت می‌گیرد چون بعضی به وضع موجود عادت کرده‌اند، اما به هر حال تغییر اجتناب‌ناپذیر است ...

پرسید: اراده انسان در تغییر چقدر نقش دارد؟ گفتم: بسیار! امور تکوینی دست ما نیست، مثلاً اینکه در کدام نقطه جهان و در چه خانواده‌ای به دنیا بیاییم و کی طوفان و زلزله و باران بیاید و ... که از اراده ما خارج است اما در امور اختیاری، این اراده ما است که تعیین‌کننده است: چه بخوریم و کجا برویم و چکار کنیم و با که بنشینیم و دوست شویم و سفر رویم و راستگو باشیم یا دروغگو، منظم یا نامنظم، شکیبا و صبور یا شتابگر و عجول و خلاصه همه کارهایی که در آن اختیار داریم و به خاطر آن‌ها تشویق یا بازخواست می‌شویم، اراده و انتخاب ما تعیین‌کننده است و در این امور تغییر به دست ما است. نشانه آن هم این است که وقتی به خطا کاری می‌کنیم بعداً پوزش می‌خواهیم و به اصطلاح توبه می‌کنیم و رفتار خود را

تغییر می دهیم... حتی خداوند نیز برخی تغییرات تکوینی را منوط به تصمیم‌ها و رفتارهای ارادی ما نموده و فرموده اگر مردم ایمان و تقوی پیشه کنند برکات خود را بر آن‌ها می فرستیم و اگر ناسپاسی و کفران کنند، از آن‌ها سلب می کنیم و نیز عذاب‌های تکوینی را نتیجه ظلم و کفر و اعراض آن‌ها شمرده است. در يك آیه مشهور نیز فرموده خداوند نعمت را از هیچ قومی باز پس نمی گیرد، مگر آنکه خود، با گناهان سبب سلب نعمت شوند. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)...

گفت: در تغییرات ما فقط مسئول خویشیم یا نسبت به دیگران هم وظیفه مندیم؟
گفتم: بی تفاوتی نسبت به شرایط اجتماعی و عدم تلاش در راه بهبود دیگران هم، مذموم است. یعنی همان که با عنوان نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر بر آن تأکید شده است تا همه در برابر هم مسئول باشیم و تغییرات نادرست را در دیگران رصد کنیم و به آن‌ها کمک کنیم تا فریب شیطان‌های مختلف را نخورند و راه را گم نکنند یا اگر گم کردند، بازگردند. يك تغییر اساسی در کار جهان را هم خداوند وعده داده است که اوضاع را از شرایط نامطلوب به شرایط عالی تغییر دهد و به وسیله ولی خویش، عدل و داد را جایگزین ظلم و بی‌داد نماید. در این تغییر هم اراده انسان‌ها تأثیرگذار است چنانچه با مکانیزم‌های مطرح شده در وظایف منتظران، مردم می توانند نقش آفرین باشند و تاریخ تحقّق آن را دور یا نزدیک کنند...

گفت سیمای تغییرات در حکومت مهدوی چگونه است؟ گفتم: کوتاه‌ترین عبارت‌ها در نویدهای قرآنی این است: صالحان، حاکمان زمین خواهند شد، و همگان به عبودیت و ایمان می‌گرایند. روایات نیز این تغییرات را بسط داده، عبارت جایگزینی عدل و قسط به جای ظلم و جور را به کار برده‌اند. امیر مؤمنان علیه السلام نیز در مورد تغییرات آن زمان در يك بیان کلی و نمادین فرموده است: آن موعود

۱. رعد (۱۳): ۱۱.

الاهی هدایت را جایگزین هوی، و پیام قرآنی را به جای آراء بشری خواهد نشانند
 چنانکه پیش از آن هواها را به جای هدایت و آراء خود را به جای قرآن نشانده
 بودند (يَعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ إِذَا عَظَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهَوَىٰ وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى
 الْقُرْآنِ إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ)...^۱

۱. نهج البلاغه صبحی صالح: ۱۹۵، خطبه ۱۳۸.

۲۲. آن سال‌ها

تا نخوانی نام شاه دادرس / کی رسد دستت به آن فریادرس؟ تا نکوبی خانه
 اهل کرم / کی شوی محرم بر آن اهل حرم؟ / کی خورد نامت در آن دفتر رقم؟ ...
 می‌گفت تا تو نیاز نیاوری، نوازشی نبینی: تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟
 گفتم: آری گاهی هم بی‌گریه و تقاضا بخشند: ما نبودیم و تقاضامان نبود،
 لطف تو بر ما عنایت‌ها نمود...

وقتی لطف کردی و ما را به خدمتگزاری آستان پذیرفتی، دانستیم دعا‌های
 پدر و نیایش‌های مادر به اجابت نشسته است؛ لیک از همان نخست دانستیم
 قامت کوتاه ما در این مسیر با انبوه قصورها و تقصیرها، و دردسرهای يك ياور
 بی‌تدبیر، زحمت شما افزون کند و بر مشکلات شما افزاید اما مقام خلیفة‌اللهی‌تان
 اجازه طرد نمی‌داد و شأن کریم بودنتان راندن را بر نمی‌تافت... چمیدن در
 بوستان امامت و خرامیدن در گلستان مهدویت، از یاران شما مرزبانانی ساخت
 که شجاعانه به مصاف گمراهان و اضلالگران رفته با سرپنجه برهان، مرگ
 علمی‌شان را رقم می‌زدند و بطلان‌شان را آشکار و حرکت‌شان را سد می‌نمودند.
 آنان با استعانت از امدادهای شما، از هیچ میدانی نمی‌گریختند و همواره برای هر
 مبارزه تن به تن آماده بودند تا فریب‌کاران را رسوا کنند و متجاوزان را عقب رانند
 و دشمنان را از مرزهای اعتقادی دور نمایند...

در طول سالیان، نسل‌ها آمدند و رفتند، حاکمانی حکومت کردند و به آخر
 رسیدند، سختی‌ها و رنج‌ها، فرود آمدند و گذشتند. شیاطین، به طمع بریدن
 آن حبل‌مودت و ولایت، دسیسه‌ها کردند و شاخه‌هایی را بریدند، عده‌ای هم
 رفتند و به سرای باقی پرکشیدند، اما نهال‌هایی نوبر جای خود نشانند و اگرچه
 طوفان‌های مهیبی درگرفت و گردبادهای سهمگین شبهات آمد و سونامی‌های

فکری در دریای اضلالت رسانه‌ای و امواج ماهواره‌ای رخ داد؛ اما گلستان شما از طراوت که نیفتاد هیچ، میوه‌های شیرین‌تری داد و نگذاشت مشعل هدایت خاموش و امام نور، فراموش شود که زمین هرگز از حجت خالی و این امت بدون ولی نخواهد ماند، چراکه این سنت الاهی است که تا روز و روزگار باقی است، سفیر الاهی نیز در مسند امامت باقی است...

این سال‌ها، بسیار تحولات را از سر گذراند؛ کشتی اشتراکی‌ها به خاک نشست و اندیشه‌های آنان به تاریخ پیوست؛ چهره واقعی اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری نیز از پشت شعارهای رفاهی و آزادی نمایان شد و تبعیض‌ها و فریب‌ها و بحران‌ها و با پنبه سربریدن‌ها و صرف دلار و دینار برای رویاندن داعش‌ها و تروریست‌ها آشکارا در معرض دیدها قرار گرفت؛ مردودی ارباب ادیان نیز نزد مردم جهان رقم خورد؛ از چرخش‌های واتیکان به سوی ستمگران تا کشتار مسلمانان در میانمار و خاورمیانه و کشمیر توسط موبدان و صهائینه و سیک‌ها و غیران، ادعاهای گزاف بعضی برای تغییر جهان به سوی عدالت و ایمان و شکست آن‌ها در این شعار و گفتمان نیز، نشان داد استفاده ابزاری از دین، فرجامی جز رسوایی ندارد. کینه‌های فروخته در سینه منافقان در مرگ و خون و آتش و ترور برای مخالفانشان رخ نمایاند و دروغ‌ها و تزویرها یکی پس از دیگری افشا شد. ناتوانی نهادهای مدعی اصلاح و عدالت نمادین و داعیه‌داران نظم نوین نیز آشکار شد و بشریت از همه این مدعیان بشری نومید گشت و دست تضرع به سوی آسمان برداشت...

اکنون ماییم و بغض‌های فروخته در گلوها که هان! ای انسان‌ها که به بیراهه رفته‌اید؛ راه اینجاست و مقصد اینجا و مشعل امید اینجا و امام مهربانی اینجاست؛ باز گردید از این همه بیراهه که رفته‌اید و ضربه خورده‌اید و سختی کشیده‌اید و به آخر خط رسیده‌اید و هیچ نیافته‌اید؛ بازگردید که پایان شب نزدیک است و حق آمدنی است و وعده الاهی انجام شدنی و عدالت و داد تحقق یافتنی

است. بازگردید که امام در اندیشه شماسست و چشمش به آمدن و آماده شدن و یآوری شماسست تا آن زمان موعود فرا رسد و خداوند ظهور را رقم زند و شما باشید در رکاب نور و همراهی صاحب رایت نور که فرمود: «و اشرققت الارض بنور ربها» و جهان یکپارچه سرور در تحقق وعده زبور که زمین به صالحان رسد بی هیچ سستی و فتور...

آنک نمی دانیم باقی عمرمان در هجران و فراق خواهد بود یا دیدار و وصال، اما ما با ایمان و انتظار، غیبت را به سخره گرفته ایم و امام خود را در کنار خود باور داریم و غیبت او را به منزله شهود گرفته ایم و به دنبال اجرای اوامر او در وظایف انتظاریم. ما ناامیدی را ناامید کرده ایم و با امید، همه طوفان را از سر گذرانده ایم و آماده ایم وقتی ظهور فرا رسد بخوانیم: دوران هجر را گذرانندیم و زنده ایم/ ما را به سخت جانی خود این گمان نبود! ما که زبونی همه ملحدان را در این سالها دیده ایم؛ ما که شکست همه مدعیان اصلاح جهان را نظاره کرده ایم؛ ما که امدادهای صاحبمان را روز و شب دیده ایم؛ ما که عنایاتش را با گوشت و پوست خود وجدان کرده ایم؛ ما که به حفظ او از خطرات اعتقادی محفوظ مانده ایم و مدال نوکریش را با تاج کیانی عوض نکرده ایم همچنان بر پیمان خود استواریم و به قول اساتید خود: ما بر آن عهد که بودیم برآنیم هنوز...

زندگی فردی و اجتماعی ما پُر است از انواع شکاف‌ها، رخنه‌ها، خلأها، نیازها، کمبودها و گرفتاری‌ها... دل بی‌غم، جامعه بی‌مشکل، زمانه بی‌تلخی، خاطر آسوده، بخت همراه، دوست باوفا، نوش بی‌نیش، کیمیاست!

عقل به یاری می‌شتابد، علم همراه می‌شود، تدبیرها به‌کار می‌افتد تا این شکاف‌ها و رخنه‌ها را از زندگی‌ها برطرف کند و به غیر از موارد معدودی، کمتر توفیق می‌یابد و چرخه زندگی بر همان مدار می‌چرخد و شکاف‌ها خسارات بیشتری وارد می‌کند و از آن رخنه‌ها، زندگی‌ها تلخ می‌شود و دردها افزون، و آینده در ابهام...

شکاف طبقاتی، محرومیت‌های اجتماعی، آفات فقر و فلاکت و تبعیض و جهل، دست از سربشريت بر نمی‌دارد، بسیاری از راه حل‌ها به بن بست می‌رسد؛ بسیاری از مشکل‌ها لاینحل باقی می‌ماند؛ رفع بعضی از مشکلات در توان بشر نیست؛ حتی سازمان‌های بین‌المللی و عزم جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای به فرض صداقتشان ره به جایی نبرده و نمی‌برند. فقر و اعتیاد و جنگ و جهل و تبعیض و شکاف طبقاتی و... همچنان باقی و روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود...

آن‌ها که فهمیده‌تر و باتجربه‌ترند، کم‌کم زبان به اعتراف گشوده‌اند که در اشتباه بودیم و بیهوده خوش‌خیالی کردیم که بشریت می‌تواند این شکاف‌ها را پر، و این مشکلات را حل کند. مگر کسی حریف زیاده‌خواهی مستکبران و فاسدان و زورگویان - که شیطان را روسفید کرده‌اند - می‌شود؟ دیری است دست‌ها رو به آسمان شده است و نومید از تدبیرهای بشری، با خدا و دین آشتی کرده‌اند؛ دیری است که به دنبال منجی الهی هستند؛ نامش را هرچه بگویند در باطن یکی است؛ آنکه از سوی خدا باشد و به پشتوانه قدرت لایزال الهی، جهان را از ورطه

سقوط نجات دهد. مسیح باشد یا مهدی، سوشیالیست یا هر نام دیگری، می‌آید تا به داد این مردم غمدیده برسد و نجاتشان دهد.

و ما به درستی این رویکرد را تأیید و همراهی می‌کنیم و از آن برای توجه افکار و انظار به موعود الاهی یعنی حضرت بقیة الله مکاتیبه علیهم السلام و پیوند بیشتر با او بهره می‌بریم و می‌گوییم حلّ همه این مشکلات و رفع همه شکاف‌ها و رخنه‌ها به دست شخص شخیص او نهاده شده است: خود او در دعای افتتاح این مسیر را روشن فرموده است:

خدایا به وسیله آن امام، ما را از پراکندگی به جمعیت برسان. رخنه میان ما را پر کن و جدایی ما را به وصل، بدل ساز. تعداد کم ما را افزون گردان. ما را از خواری به سربلندی نایل ساز. نیاز ما را به بی‌نیازی تغییر ده. بدهی‌مان را ادا و نداری‌مان را جبران کن. راه تهیدستی‌مان را ببند و سختی‌مان را آسان گردان. به ما آبرو ببخش و از اسارت آزادمان کن. خواسته‌هایمان را برآورده کن. وعده‌هایمان را عملی کن و دعایمان را برآورده ساز. درخواست‌مان را اجابت فرما و ما را به آرزوهای دنیا و آخرت‌مان برسان و به واسطه او افزون بر میل و خواهش‌مان به ما ببخش...

با عصبانیت می‌گفت: چقدر زود رنگ عوض می‌کنند، دیروز يك نوع شعار می‌داد و امروز نوعی دیگر؛ ظاهراً تناقض برایش مفهوم ندارد، دنبال موقعیت است و می‌بیند پسند امروز چیست بر همان پایه می‌چرخد. گفتم جامعه نیز مانند دریاست، تلاطم دارد بعضی آن چنان سبک بنیان هستند که با هر موجی، بالا و پایین می‌شوند. بستر اجتماع از این تلاطم‌ها بسیار دارد: بحران‌ها، رقابت‌های سیاسی و شغلی، فتنه‌ها و نزاع‌ها و انتخابات و موقعیت‌ها و ریاست‌ها... در این تلاطم‌ها اهل دانش و بینش پابرجا می‌مانند و مابقی به هرسو می‌چرخند. امیرمؤمنان علیه السلام آن‌ها را پشه‌های سرگردانی نام نهاده که با هر بادی، به این سوی و آن سوی می‌روند (همج رعاع)...

گفت: متأسفانه خیلی‌ها را می‌توانم نشان دهم این‌گونه‌اند: تاجری که با رانت و رشوه، هزار برابر ثروتش افزوده، کارمند ساده‌ای که با ورود به باندهای سیاسی؛ تا وزارت بالا رفته؛ مدیر کوچکی که با چاپلوسی به مدیرکلی رسیده و صدها نمونه دیگر... در مقابل افراد اصیل، بصیر و دانشوری که در کنج خانه و غربت، محروم مانده و کنار گذاشته شده‌اند... شما بگو در چنین جامعه‌ای جوانان، راه گروه اول را انتخاب می‌کنند یا گروه دوم را؟ گفتم: اکثریت راه گروه اول را برمی‌گزینند تا هم‌رنگ جماعت شود و در رفاه باشد و خوش بگذرانند؛ افسوس...

گفت: چه باید کرد؟ گفتم: عصر غیبت، عصر تلاطم‌هاست. در این دوازده قرن، دائماً نوسانات و نشیب و فرازها بوده و ریزش‌های بسیاری رخ داده است. البته به طور محدود و در اوج مشکلات، رویش‌هایی هم بوده است. باید از يك سو معیارها را آموزش داد و از سوی دیگر انگیزه افراد را برای ثبات بر ایمان و عقیده، بالا برد. گاهی با يك هشدار، گاهی با يك محبت، گاهی با رفاقت گاهی

با دلالت، می‌توان کسی را از لغزش و سقوط نجات داد. مهم آن است که روح نظارت عمومی و پافشاری برایمان از طریق امر به معروف و نهی از منکر، در ما زنده بماند...

گفت: باور مهدوی چه کمکی می‌کند؟ گفتم: بسیار! ببین، امام که ولی خداست حواسش به همه هست. باید او را طوری در نظر بگیریم و برای افراد محسوس کنیم که گویی همیشه با آنان است و رفتارشان را می‌بیند و اگر از او کمک بخواهند، در تلاطم‌ها دست‌گیری می‌نماید. باید امام را ناظر بدانیم و به خاطر جلب رضای او از آنچه که او کراهت دارد، دوری کنیم. اگر با او چنین باشیم هرگز او را با متاع بی‌ارزش دنیا در هر شکلش عوض نخواهیم نمود. خود ایشان فرموده‌اند:

(فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يُقَرَّبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَلِيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهِيَّتِنَا وَسَخَطِنَا. فَإِنَّ أَمْرَنَا يَبْعَثُهُ فُجَاءَةً حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ، وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدْمٌ عَلَى حَوْبَةٍ)

هر يك از شما باید به آنچه که او را به دوستی ما نزدیک می‌سازد، عمل کند و از آنچه که خوشایند ما نبوده و خشم ما در آن است، دوری گزیند، زیرا خداوند به طور ناگهانی انسان را می‌گیرد، در وقتی که توبه برایش سودی ندارد...

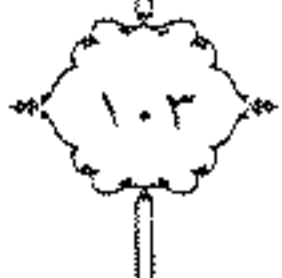
در دانشگاه بود که با دسته‌بندی‌ها و گروه‌ها و احزاب و گرایش‌ها بیشتر آشنا شد: چپ‌ها، راست‌ها، میانه‌روها، لیبرال‌ها، دموکرات‌ها، بنیادگراها، اصلاح‌طلب‌ها، رادیکال‌ها، اشتراکی‌ها و... همه این‌ها را باید در یک ترازو می‌گذاشت تا سنجیده شوند، آن ترازو و میزان چه می‌توانست باشد؟

موقع نماز بود و برای نماز رفت به مسجد دانشگاه. نماز ظهر تمام شده بود و دعاخوان بعد از نماز می‌خواست دعای بین دو نماز را بخواند، گفت: صلوات مخصوص این ماه (شعبان) را باهم بخوانیم. کمی عربی می‌دانست جذب دعا شد و لذت می‌برد؛ تا رسید به عبارتی از آن که گویی پاسخ سؤال او برای میزان و معیار سنجش‌ها بود: المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق و اللازم لهم لاحق...!

او اکنون می‌توانست مرامنامه، شعارها، برنامه‌ها و اهداف گروه‌ها را با این نگاه ارزیابی کند؛ زیرا میزان و ترازو و معیار تندروی و کندروی هر کس در زندگی و حیات اجتماعی، اهل بیت پیامبر ﷺ اند، هر مدعی ایمان باید خودش را با آنان بسنجد، کسانی که از آن‌ها جلوافتند، منافق‌اند، آنان که از آن‌ها عقب‌مانند، در هلاکت‌اند اما کسانی که ملازم و همراه و تابع آنانند، اهل نجات و رسیدن به سعادت‌اند. سیره اهل‌البیت و تعالیم آنان که خلفای پیامبرند راهنمای افراد است. آن حرکت اجتماعی یا فردی که منطبق بر تعالیم آنان باشد، صحیح است و اگر منطبق نباشد، انحرافی است. سیره آنان نیز منطبق بر سیره پیامبر است که در همین صلوات شعبانیه از خدا می‌خواهیم ما را یاری کند که به سنت او اقتدا کنیم و به شفاعتش نائل شویم: اللهم فاعنا على الاستئان بسنته فيه ونيل الشفاعة لديه...^۲

۱. مصباح‌المتهدج: ۱، ۴۵.

۲. اقبال‌الاعمال: ۲، ۶۸۸.



این میزان در دوران امامت امام عصر علیه السلام، يك تبصره ویژه هم پیدا می‌کند و آن شرایط عصر غیبت و تحذیرهای مربوط به این دوران است: گریزاز فتنه‌های آخرالزمانی، پرهیز از ورود به جنبش‌ها و جنجال‌های بدفرجام، وارد نشدن به بازی در زمین دشمنان و بازیگر بازی‌های طراحی شده آنان شدن و در نظر نگرفتن شرایط تقیه و... از آن جمله است. منتظران امام زمان علیه السلام، بیش از هر چیز به اصلاح خویش اقدام نموده و حضور فعال در صحنه تبلیغ و خدمات اجتماعی داشته و اولویت‌های فرهنگی و هدایتی را مد نظر دارند و سرلوحه کارها را رضایت مولا می‌شمرند...

تعبیرهای زیبای دیگر برای اهل بیت علیهم السلام در این صلوات، تشبیه به کشتی و پناهگاه است: «الفلك الجارية في اللجج الغامرة» و نیز «الكهف الحصين»...؛ کشتی روانی که در امواج سهمگین، به سلامت راه می‌پوید و پناهگاهی محکم و استوار که محلی امن برای افرادی است که ملازم آنانند نه عقب مانده و نه پیش افتاده.

ما را اهتمام است که بر آن کشتی درآییم و به آن پناهگاه امن وارد شویم تا هماره ملازم صاحب‌الزمان علیه السلام باشیم.

معارض بود به مصادره‌ها و تصرفات نابجا در اموال افراد و حراج املاک مردم توسط بانک‌ها و دلال‌ها و... و می‌گفت: این‌ها امنیت اقتصادی را مخدوش می‌سازد و موجب نابسامانی اقتصادی و فرار سرمایه و سرمایه‌گذار و فرار مغزها می‌شود و ادامه داد: اگر امنیت اقتصادی به مخاطره افتد، امنیت اجتماعی و سیاسی هم به مخاطره خواهد افتاد که به فروپاشی جامعه خواهد انجامید. اشتغال و کسب‌وکار وقتی ایجاد می‌شود که مالکیت‌ها محترم شمرده شود و قانون از مالکیت مشروع پشتیبانی کند تا میل به سرمایه‌گذاری و تولید و اشتغال زیاد شده چرخ جامعه به حرکت درآید نه اینکه هر کس و سازمانی خودسرانه با حرکات غلط، این امنیت را به مخاطره اندازد...

گفتم: کاملاً حق با توست. بگذار سخنی از حضرت ولی عصر علیه السلام برایت در این زمینه بگویم. تعجب کرد و گفت: آیا ایشان در این زمینه مطلبی فرموده‌اند؟ گفتم: آری، این یکی از سخنانشان در این موضوع است:

«... لا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ» یعنی بر هیچ کس روا نیست که بدون اجازه دیگری در مال او تصرف کند. یعنی مالکیت افراد، محترم است و کسی حق ندارد بدون اجازه مالک، در اموال او تصرفی بنماید. این همان زیربنایی است که آن را شرط امنیت اقتصادی شمردی...

آن‌گاه گفتم این امنیت، آن قدر اهمیت دارد که شارع اجازه نمی‌دهد در مکان و لباس متعلق به دیگری (یعنی غصبی) عبادت کنی. بنابراین وقتی که تکه‌ای از لباس غصبی باشد نمی‌توانی با آن نماز بخوانی چطور می‌خواهی با مال و سرمایه کسی بدون اذن و اجازه او تجارت یا تصرف کنی؟

۱. کمال الدین ۲: ۵۲۱ باب ۴۵.

مبحث غصب آن چنان جدی است که یکی از ابواب حقوق اقتصادی را در فقه ما رقم می‌زند. غصب حتی فقط در مالکیت اموال فیزیکی خلاصه نمی‌شود و مالکیت معنوی را هم در بر می‌گیرد. تصرف در کتاب و مقاله و اثر هنری افراد بدون اذن آن‌ها، غصب است و مالکیت معنوی آن‌ها باید محترم شمرده شود و قانون از آن‌ها حمایت نماید...

از انواع همین غصب‌ها و تصرفات غیرمجاز می‌توان از تصرف در اموال خود امام علیه السلام نام برد. سهم امام از سود فعالیت‌های اقتصادی هر کس (خمس)، جزو اموال حضرت است و بدون مکانیزم‌های نهاده شده نمی‌توان در آن تصرف نمود که متأسفانه توسط بعضی این اموال محترم شمرده نمی‌شود که یا نمی‌پردازند و یا در آن تصرف غیرمجاز می‌کنند... چنین کسانی در هر صورت غاصب شمرده شده و در سخنی از خود آن حضرت مورد لعن واقع گشته‌اند...

۲۷. هم خواهی

هم خواهی از این بالاتر که شما به فکر دیگران باشی و چون می دانی آن‌ها مرتکب گناہانی شده‌اند که موجب هلاکت‌شان خواهد شد، برای آنان دعا و استغفار کنی تا سایه مرگ را از آنان دور کرده باشی؟!

این نوع دوستی، هم خواهی، صفا و صمیمیت، از زمان پیامبر ﷺ یادگار است که به روایت قرآن، وقتی مردم استغفار می کردند، پیامبر نیز برای آنان استغفار می نمود و این موجب بارش رحمت و مغفرت الاهی می شد (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) ...

امام عصر ارواحنا فداه را سخنی است با پسر مهزیار که بسیار قابل تعمق است. می فرمایند: ای پسر مهزیار! اگر طلب مغفرت و آمرزش بعضی از شماها برای همدیگر نبود، هر کس روی زمین بود، هلاک می گردید به جز آن شیعیان خاصی که گفتارشان با کردارشان یکی باشد (لَوْلَا اسْتِغْفَارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، لَهْلَكَ مَنْ عَلَيْهَا، إِلَّا خَوَاصَّ الشَّيْعَةِ الَّتِي تَشَبَّهُهٗ أَقْوَالُهُمْ أَفْعَالُهُمْ) ...^۲

یعنی بعضی از شما برای بعضی دیگر استغفار می کنند و این استغفارها، مانع عذاب و هلاکت مردم می شود که اگر این استغفارها نباشد، همه هلاک می شوند به جز شیعیانی که قول و فعلشان یکی باشد...

در تأثیر استغفار، بسیار سخن گفته شده است، اما این روایت مهدوی از يك تأثیر مهم استغفار در آخرالزمان پرده برمی دارد. بعضی از منتظران، نه فقط از سوی خود بلکه از سوی دیگران به درگاه الاهی استغفار نموده و بدین وسیله عذاب و هلاکت را از آنان دور می نمایند. بالاترین مصداق این سخن، خود

۱. نساء (۴): ۶۴.

۲. دلائل الامامة: ۵۴۲.

حضرت بقیة الله عَلَيْهِ السَّلَام است که مطابق سیره جدّشان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مردم استغفار می نمایند و دعا می کنند. منتظران خاص نیز به تبعیت از مولاشان چنین می کنند و حضرت نیز دعای آن ها را آمین می گویند و خداوند نیز به برکت این استغفار و دعا، مردم را نجات می بخشد...

نکته دیگر در پایان سخن حضرت با پسر مهزیار، نقش تطابق قول با عمل در دفع بلاهاست. شیعیانی که سخن و فعل شان یکی باشد از عذاب و هلاکت در امان می مانند. یعنی همان طور که استغفار در دفع بلاها مؤثر است، همراهی گفتار و کردار هم مؤثر است. رعایت هر دو مکانیزم، مردم را در آخر الزمان بیمه نموده و به تعبیر صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَام، از هلاکت نجات می بخشد. به خاطر هم خواهی و نوع دوستی، از این دو مکانیزم غافل نشویم!

۲۸. گلاب

امروز یکی از دوستان که از قمصر آمده بود به رسم هدیه، گلاب آورده بود، تشکر کردم و به شوخی گفتم: گیرم گلاب ناب شما اصل قمصر است / اما مگر نه حاصل گل‌های پیرپر است!؟

خندید و گفت: از دولت گل است گلاب و یقین بدان / این هدیه‌ای است که مخصوص دلبر است!

گفتم تو خود گلابی عزیز: چون که گل رفت و گلستان شد خراب / بوی گل را از که جویم از گلاب!

و ادامه دادم: عزیزم، هم‌نشینی با دوستان گلی چون تو، آدم را معطر می‌کند: آب، چو با گل نشسته چند صباح / همچو گل، عالی و معطر گشت... آب نه، خاک هم باشی و با گل بنشینی معطر می‌شوی و می‌گویی: چو عمرم مدتی با گل، گذر کرد / کمال هم‌نشین در من اثر کرد / وگرنه من همان خاکم که هستم!

اگر نسل معطر می‌خواهیم باید آن‌ها را در جوار گل‌ها قرار دهیم. هم دوستان شایسته و هم معارف بایسته! باید محیط زندگی آنان را تا آنجا که مقدور است پاک نگه‌داریم. هرگونه آلودگی در روح آن‌ها اثر می‌گذارد. با وسواس و دقت تمام، بر دوستان فرزندان خود نظارت کنیم؛ با خانواده‌های اصیل و مهذب رفت و آمد کنیم؛ هر کتاب و سی‌دی و محصول هنری را به خانه نبریم و در معرض استفاده آن‌ها نگذاریم مگر آنکه دقیقاً تأثیر آن‌ها را بررسی کرده باشیم؛ هر دعوت مهمانی خانوادگی را نپذیریم تا مطمئن شویم با چه کسانی معاشر خواهیم بود؛ پای هر رسانه‌ای را به خانه باز نکنیم؛ بسیاری از سموم از طریق همین رسانه‌ها به مجرای تنفسی خانواده‌ها نفوذ می‌کند...

فرزندان ما چون آب هستند، ابتدا رنگ و بویی ندارند اما اگر آن‌ها را با گل‌های معطر، همراه کنیم و در ظروف محیط اجتماعی پاک قرار دهیم، در فرایند تربیت و تقطیر، گلاب معطری خواهند شد که عطر و بوی آنان، محیط را معطر خواهد کرد. این پدرها و مادرها هستند که بچه‌ها را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند وگرنه فطرت همه انسان‌ها بر فطرت خداشناسی و اسلام، نهاده شده است (کل مولود یولد علی الفطرة فأبواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه)...

دوستان مهدوی، محیط‌های مهدوی، معارف مهدوی، مجالس مهدوی... همان گل‌ها و محیط‌های معطری هستند که اگر فرزندان خود را در مجاورت آن‌ها قرار دهیم، رنگ و بوی مهدوی خواهند گرفت. گاهی خود ما هم وقتی می‌بینیم کم‌اثر شده‌ایم بدانیم احتیاج داریم یک بار دیگر در کنار گل‌ها قرار بگیریم تا پس از فرایند تقطیر دوباره معطر شویم. این نیاز در محیط‌های آلوده و چندوجهی، بیشتر احساس می‌شود. خودمان باید هر چند وقت یک بار، خود را پایش و بازسازی کنیم. نام و یاد و راه مهدوی همان عصاره معطری است که می‌تواند میلیون‌ها جان منتظرا عطرآگین کند...

وقتی با خدمتگزاری و مرزبانی، کنار این عصاره قرار بگیریم، گلاب خواهیم شد!

۱. متشابه القرآن و مختلفه ۱: ۱۵۱؛ امالی المرتضی ۲: ۸۲.

بدون دوست، هرگز!

یادش بخیر ایام کودکی، دوستانی داشتیم خالص، صمیمی، یکرنگ و بی غل و غش، حتی دعواها مان هم جدی نبود و بعد از ساعتی دوباره آشتی بود و ادامه بازی! دوستی‌های سال‌های بعد رنگ و بوی دیگری داشت، انتخاب دوست صادق و صمیمی آسان نبود، معدود دوستانی که به زحمت یافته بودیم بخشی از زندگی ما بودند. کنار آن‌ها دلگرم بودیم؛ از هم چیز یاد می‌گرفتیم؛ در غم و شادی هم شریک بودیم؛ یاور یکدیگر می‌شدیم؛ مواظب هم بودیم...

انسان بدون دوست، بدون مونس و بدون رفیق همراه، هرچه هم داشته باشد، فقیر است!

وقتی شنیدم یکی از دوستان خوبم به ناگاه در اثر یک بیماری پرکشید، انگار تکه‌ای از وجودم رفت. تا مدتی حال عادی نداشتم. خاطرات با او همدم من بود؛ چه درس‌ها که از او آموختم؛ چه فداکاری‌ها که از او دیدم؛ چه کمک‌ها که از او گرفتم، چه نکته‌ها که از او شنیدم، چه وفاها، خلوص‌ها و گذشت‌ها که از او دیدم و حالا جای خالی اش پرشدنی نیست. هزار دوست خوب هم که داشته باشی، کم شدن یکی از آن‌ها ضایعه است و جایش خالی می‌ماند...

کاش کسی به نسل امروز یاد دهد آیین دوست‌گزینی و دوست‌یابی را، دوست خوب می‌تواند شما را تا اوج ملکوت بالا برد و دوست بد تا حضيض شقاوت سقوط دهد. دوست با ایمان، برایمان شما می‌افزاید و دوست بی‌ایمان، ایمان شما را متزلزل می‌کند. همسر شما هم می‌تواند دوستی باشد که همدل و یاور و رفیق راه شما در نیکی‌ها باشد. به قول یکی از دوستان، ما بهترین دوستانمان را در کلاس‌ها و نشست‌های دینی پیدا کردیم و بعد در مسیر خدمت دینی و

مرزبانی مهدوی، این دوستی‌ها را استوارتر ساختیم. همسران ما نیز در همین راه به ما پیوند خوردند و فرزندان ما هم طبیعتاً به همین شیوه خواهند بالید. عطر ایمان از این دوستی‌ها در رگ و پوست ما دویده است... باید این فرایند دوستی را فراگیرتر کنیم تا از ضایعات دوستی‌های بی‌پایه در امان مانیم...

از دوستان درگذشته خود یاد کنم: یکی از همین دوستانم، شهید نام‌آشنایی از خیل شهیدان نامدار وطن بود که با او در محله و مدرسه و هیأت قائمیه بودیم و بهترین خاطراتمان وقت‌هایی بود که برای طاق نصرت‌های باشکوه مسجد صدریه به مناسبت نیمه شعبان همراه می‌شدیم و بعدها در شور مرزبانی مهدوی پرتلاش تر شد تا اینکه دست تقدیر او را به دفاع مقدس کشاند و سرفرازانه به دیدار مولایش شتافت... دیگری اهل قلم بود و کتابی مهدوی از او به یادگار ماند؛ دیگری استادی بود بی‌بدیل در تدریس و خطابه و قلم که هزاران جان را با قلم و بیان، با امام آشنا نمود؛ دیگری و دیگری که هر یک هنری داشتند و خدمتگزار بودند. بعضی از آن‌ها پرکشیدند و رفتند و بعضی هستند و موفق به خدمت‌اند و شوقشان کسب رضایت مولایشان است (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر)...

خدا را به خاطر اعطای ثروت عظیم دوستان مهدوی، هماره باید شکرگزار باشیم...

وقتی دیده بود در دسته بندی های قدرت های روز، چه در سطح جهانی و چه در محیط اجتماعی هیچ کس با او نیست و تنهای تنهاست، افسرده و ساکت و دلتنگ، گوشه ای کز کرده و در خود فرو رفته بود و نمی خواست کسی را ببیند... نتوانستم رهایش کنم و بی تفاوت باشم اما دل و دماغ صحبت هم نداشتم؛ گفتم بیا مثل سابق ها بنزیم به کوه و برویم دربند، و آن بالا در قهوه خانه مرشد، يك نیمرو بنزیم و چای و خرما! پذیرفت و رفتیم. طراوت کوهستان، حال و هوایش را عوض کرد و توانستم سر صحبت را بکشانم به آنچه لازم بود با او در میان بگذارم...

بچه که بودی کسی جرأت نمی کرد نگاه چپ به تو بیندازد وقتی کسی مثل پدر همراهت بود! در آغوش مهرش، آن چنان احساس آرامش می کردی که گویی در بهشت هستی و هراسی از هیچ چیز نداری. می دانستی اگر هم چیزی لازم داشته باشی او برایت آماده می کند، زیرا او ولی توست. در سایه ولایت او، آسوده خاطر بودی و خوشبخت... کمی که بزرگ تر شدی فهمیدی پدر که این همه منشأ خیر و خوبی است، تنها يك واسطه است، ولی حقیقی ما خداست که از سویدای دل و فطرت، باورش داریم و به او ایمان آورده ایم و در سایه سار ولایتش در امن و امانیم، کسی باید ناخرسند باشد که خود را از ولایت خدا، جدا کرده است و مولایی چون خدا ندارد: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ). گفت: آری، امان از غفلت، ماهی در آب است و از آب غافل!

به قهوه خانه دنج مرشد رسیدیم و خسته از دو ساعت کوهنوردی، روی یکی از تخت ها نشستیم و نیمرو سفارش دادیم. چای و خرما مثل همیشه خستگی را برد. گفت: اما زمانه، زمانه سختی است، مشکلات گاهی مثل این کوه سرراه

۱. محمد بن یونس (۴۷): ۱۱.

ما قد می‌کشد و می‌بُریم و یادمان می‌رود حامی داریم! گفتم عبادت‌های روزانه همان یادآوری است که غفلت زداست و به یادمان می‌آورد که تنها نیستیم و با استعانت از او، کوه‌ها را هم می‌توان جابه‌جا کرد...

صحبت‌ها گل کرده بود و خوشحال بودم نشاط سابق در رگ‌های او دویده بود، گفتم: پسر خوب، يك چیز دیگر بگویم: گفت: بگو. گفتم: یادت هست به يك جشن در نیمه شعبان دعوت شده بودیم و سخنران چنان از امام زمان سخن گفت که تا به حال نشنیده بودیم و چنان شوری در ما ایجاد کرد که فهمیدیم تا حامی‌ای مثل او داریم، غم نداریم زیرا او فرموده ما شما را فراموش نکرده و در رسیدگی به امور شما کوتاهی نمی‌کنیم؟ گفت: آری، او می‌گفت خدا ولایتش را از طریق امام اعمال می‌کند و امروز ولی ما حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است، چرا ما از این حامی غافلیم...؟

گفتم: بیا امسال باهم مجلسی بپا کنیم و به جبران این غفلت، دوستان قدیم را دعوت کنیم و از يك سخنران مهدوی بخواهیم بیشتر از لطف امام برای ما بگویند تا در زندگی کم‌نیاوریم و با عنایت به الطاف او، مشکلات را ذوب کنیم... گفت: هستم، روی من حساب کن...

گفتم نکته‌ای نگز مرا بیاموز، گفت از تماشا غفلت نکن! گفتم تماشای چی؟
 من همیشه تماشا می‌کنم! گفت: جغد هم تماشا می‌کند، تو چون انسان تماشا
 کن! گفتم: روشن‌تر بگو! گفت: هر که را خداوند چشم داده است اهل «تماشا» است
 اما فقط انسان است که پشت تماشاهایش می‌تواند تفکر و تعمق و عبرت باشد:
 بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس...
 می‌توانی نگاهت را به آب روان در جوی بدوزی و از این تماشا، گذار عمر را نتیجه
 بگیری که این جهان نیز همچون این آب جوی، گذران است!

گفتم دیگر بگو، گفت:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار!
 کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند / نه همه مستمعی فهم کنند این اسرار
 خبیرت هست که مرغان سحر می‌گویند / آخرای خفته، سراز خواب جهالت
 بردار

هر که امروز نبیند اثر قدرت او / غالب آنست که فرداش نبیند دیدار!
 تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش / حیف باشد که تو در خوابی و نرگس
 بیدار

کی تواند که دهد میوه‌الوان از چوب / یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار؟!
 ادامه داد: مثلاً به این کاخ‌ها و قصرها و آثار باستانی دیگر بنگر و با خود بگو:
 کجایند فرعون‌ها، قیصرها، کسری‌ها، شاهان و شاهزادگانی که روزگاری در این
 قصرها لم می‌دادند و به عیش و عشرت می‌پرداختند و گمان می‌بردند جاودانی

خواهند ماند و حال آنکه اکنون زیر خروارها خاک خفته‌اند: این الملوك و ابناء الملوك؟ این الأكاسره، این القیاصره، این الفراعنة...؟

این نگاه با عبرت و تماشای با فکرت، شأن انسانی است:

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان / ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان!

دیدم زیر لب زمزمه‌ای دارد، گفتم به کسی دل بسته‌ای و با او نجوا می‌کنی و به تماشای زیبایی‌هایش نشسته‌ای؟ گفت: چه زیباست زیبایی را تماشا کردن و به زیبایی آفرین، آفرین گفتن! محبوب ندیده‌ما که جامع همه زیبایی‌هاست، زیبایی‌اش از خداست که او را این چنین زیبا آفریده و به جلوه‌های زیبا آراسته است:

با صدهزار جلوه برون آمدی که من / با صدهزار دیده تماشا کنم تو را!

آن که دیده‌اش به جمال تو روشن شد و به تماشای حسن تو فائز شد، حاشا که از هیچ جلوه دیگری لذت برد...

ما را تماشای آن جلوه ملکوتی آرزوست:

يابن الحسن، روحى فداك، متى ترانا ونراك...

۳۲. کتاب

آیا کتاب هنوز زنده است؟ آیا با وجود رواج فراگیر اینترنت و سایت‌ها و کانال‌ها و شبکه‌های اجتماعی، از اقتدار کتاب چیزی باقی مانده است؟ اگر چه این‌ها رقیب بسیار جدی کتاب هستند اما کتاب همچنان زنده است و جایگاه خود را دارد. شاخص مطالعه کتاب ممکن است پایین آمده باشد ولی حذف نخواهد شد. به هر حال آنکه دارد يك کتاب دیجیتال را از روی موبایل یا تبلت یا نوت‌بوک یا صفحه مونی‌تور کامپیوترش می‌بیند، دارد کتاب می‌خواند. در بعضی کشورها برای تشویق مطالعه، کتابخانه‌های کوچکی بدون کتابدار دایر کرده‌اند که افراد خودشان کتاب را می‌برند و بعد از خواندن باز می‌گردانند؛ یا قفسه‌هایی برای فروش کتاب بدون فروشنده هست با يك پیام: «مطالعه‌کنندگان نمی‌دزدند و دزدان مطالعه نمی‌کنند!» اگر می‌خواهیم کتاب زنده بماند باید تدابیر جدیدی بیندیشیم...

کتاب، شاخص علم و آگاهی است، کتاب میوه قلم است؛ و آموزگار قلم خود خداست (الذی علم بالقلم)^۱. کتاب، معجزه جاویدان دین ماست. قوام مدرسه و حوزه و دانشگاه و فرهنگ به کتاب است و هرگز مباد از کتاب و علم جدا شویم. خلوت بودن کتابخانه‌ها و پایین بودن تیراژ کتاب يك زنگ خطر برای جامعه فرهیخته است. درست است که از نظر استفاده از فضای مجازی بین کشورها رتبه بالایی داریم ولی نباید در يك جامعه هشتاد میلیونی شمارگان کتاب، هزار یا کمتر باشد. می‌شود تدبیری اندیشید که کتابخانه‌های مجازی و کتاب‌های دیجیتال به کمک بیایند...

۱. علق (۹۶): ۴.

کتاب در عرصهٔ دین، حساسیت بیشتری پیدا می‌کند. باید نویسندگان و پدیدآورندگان آثار مکتوب، معالم دین را در کتاب‌هایی به زبان روز برای همهٔ تیپ‌های اجتماعی با روش‌های فنی و هنری متناسب با نیازها و شرایط متحول جهانی، عرضه کنند. هرچه در این زمینه یارانه داده و حمایت شود بیجاست و بهترین سرمایه‌گذاری است تا ایمان نسل، دستخوش سارقان اندیشه و رهنان معنویت قرار نگیرد و هویت دینی متزلزل نشود. شکست، سرنوشت ملت‌های بی‌هویت است. همه موظف‌اند کتاب را حمایت کنند: نویسندگان بنویسند، مسئولان حمایت کنند و مردم بخوانند...

«کتاب مهدوی» با این عنایت، باید مورد توجه خاص باشد زیرا زنده بودن و پویایی يك ملت در گرو انتظار مثبت و امید به آینده است. چنانچه نتوانیم مطالب مهدوی را در کتاب‌های متناسب با اقشار مختلف اجتماعی از کودکان تا پژوهشگران به زبان روز و در قالب‌های زیبا و هنری عرضه کنیم، مهدی‌ستیزان میدان را اشغال خواهند نمود. باید خوراك خواندنی برای همه در زمینه مهدویت فراهم باشد و هر کدام از ما باید دائماً از خود سؤال کنیم نقش من در این عرصه چیست و چگونه می‌توانم به ترویج کتاب‌های مهدوی کمک کنم؟...

حکایت کنند روزی شیر و گرگ و روباه باهم به شکار رفتند و باهم یک گاو وحشی، یک بز و یک خرگوش شکار کردند. شیر به گرگ گفت: این سه شکار را تقسیم کن. گرگ گفت گاو وحشی که بزرگتر است از آن شما، بز از آن من و خرگوش هم قسمت روباه باشد. شیر گفت چه گفتی؟ در جایی که من وجود دارم تو اظهار وجود می‌کنی؟ پیشتر بیا. گرگ که پیش آمد شیر با پنجه‌های نیرومندش او را در هم درید. سپس رو به روباه کرد و گفت حالا تو این شکارها را تقسیم کن. روباه گفت سرورم این گاو فربه برای صبحانه شما، این بز هم برای ناهار شما و خرگوش هم برای شامتان. شیر گفت این تقسیم کردن را از که آموختی؟ روباه گفت از سربریده گرگ!

بله این قانون جنگل است، هرکه زورش بیشتر باشد هر ظلمی را به دیگران روا داشته و هرچه بخواهد می‌کند. در جهان انسان‌ها، بعضی بدتر از قانون جنگل عمل می‌کنند. درندگان بعد از سیر شدن، دست از درندگی بر می‌دارند؛ اما بعضی انسان‌های شرور هرگز از خونریزی سیر نمی‌شوند! خداوند شرایع را فرستاده تا قانون جنگل بر انسان‌ها حاکم نباشد و جایگاه هر موجودی معین باشد. انسان اگر تربیت شود از فرشته پیشی می‌گیرد و اگر رها شود از هر درنده‌ای درنده‌تر خواهد شد که نمونه‌های این درندگی را هر روز در بمباران‌ها و انفجارها شاهد هستیم.

اگر مرز این دو در تربیت است، بر تربیت نسل تأکید ویژه کنیم و هرچه بایسته است برای آن تدارک کنیم. هر غفلتی در تعلیم و تربیت انسان‌ها ممکن است به فجایعی بزرگ بینجامد زیرا فاجعه‌آفرینان و جنگ‌افروزان و فاسدان از تربیت صحیح محروم ماندند که به خوی جنگل درآمدند و آن فاجعه‌ها را رقم زدند و همچنان می‌زنند. انسان تربیت شده به یک مورچه هم جفا نمی‌کند در حالی که تربیت نشده حاضر است برای منافع خود جهانی را به آتش بکشد...

اما تربیت بر چه مداری باشد؟ باور دارید منظور دانش‌آموختگی مدرسه و دانشگاه و مدرک تحصیلی نیست بلکه آشنایی با شریعت و حقوق فردی و جمعی است که خدا نهاده و تلاش در راه تحقق آن در خود و جامعه است.

تربیت مهدوی يك گام فراتراست؛ یعنی آمادگی برای چنین جامعهٔ تربیت‌مدار و تلاش در راه تحقق آن از هم اکنون!

منتظران همان‌هايند که می‌خواهند قانون جنگل را در جنگل دفن کنند و با یاری امام خود از هم اکنون برای يك جامعهٔ انسانی و يك تمدن الهی که حقوق همگان رعایت شود و برهیچ‌کس جفا نرود، تلاش می‌کنند...

هرچه می‌گفتم زیر بار نمی‌رفت و دائماً می‌گفت تا این کمبودها برطرف نشود من پیشرفت نمی‌کنم! فقط او نبود، همه جا سخن از کمبودهاست: کمبود امکانات، کمبود سرمایه، کمبود متخصص، کمبود مالی، مدیریتی... و بسیاری افراد، شکست‌ها و عدم موفقیت‌هایشان را پای کمبودها می‌گذارند. اگرچه کمبودها گاهی موجب اختراع و نوآوری شده و می‌شود و بسیاری از مظاهر مدرن امروزی ثمره کمبودهایی بوده که بشر را به کنکاش و جستجو و تحقیق کشانده و نتیجتاً به اختراع و کشف يك وسیله یا ابزار مدرن انجامیده است و گفته شده که نیاز، مادر اختراع است.

بعضی‌ها هم اصلاً متوجه کمبود نیستند در نتیجه اقدامی در جهت رفع آن نمی‌کنند: آن کس که نداند و نداند که نداند/ در جهل مرکب ابدالدهر بماند! طنزنویسی نوشت: از مردم جهان خواستند در مورد کمبود غذا در سایر کشورها نظر بدهند ولی کسی نظر نداد! چرا؟ چون مردم آفریقا نمی‌دانستند «غذا» چیست؛ مردم آسیا نمی‌دانستند «نظر» چیست؛ مردم اروپا نمی‌دانستند «کمبود» چیست و مردم آمریکا نمی‌دانستند «سایر کشورها» چیست!

هشدار به موقع کمبود می‌تواند افراد را به تلاش برای رفع آن بکشاند چنان‌که هشدار درد، فرد را به سوی مداوا و درمان هدایت می‌نماید. بنابراین می‌توان از چالش کمبودها، فرصت ساخت برای بهتر کردن و تغییر شرایط.

اما چاره چیست؟ می‌گویند: تشخیص کمبودها در شرایط فعلی جهان، گام اول است: نبود یا کمبود امنیت زیستی (زیرا دارندگان حق و تودر شورای امنیت خود نوعاً باعث ناامنی هستند: ... هرچه بگنجد نمکش می‌زنند/ وای به روزی که بگنجد نمک!)، کمبود امنیت حقوقی و قضایی و سیاسی، کمبود امنیت

غذایی و رفاه اجتماعی، وجود تبعیض در توزیع فرصت‌های علمی و اجتماعی، وجود کاست‌ها و تراست‌ها و مافیایها در اقتصاد و سیاست و رسانه و...

گام دوم اندیشیدن به نظام جایگزین است. سادگی است اگر کسی هنوز به نظامات بشری امید داشته باشد. امروز که در قلّه تمدن بشری هستیم این همه کمبود و ضعف و تبعیض و بی‌عدالتی و فقر و جهالت‌های مدرن را شاهدیم. عقل ما را به نظامی فرازین و آسمانی و الهی (مهدوی) هدایت می‌کند. نظامی که همه‌گونه امنیت را برای انسان‌ها تأمین می‌نماید (ولیبذلنهم من بعد خوفهم أمناً) حتی حیوانات در امنیت‌اند و گرگ و میش در کنار هم زندگی می‌کنند و هیچ تبعیض و ستمی باقی نمی‌ماند و داد و برابری حاکم خواهد شد و «کمبود»، «فزون بود» خواهد شد!

اولین حقوقش را که گرفت از اینکه استقلال اقتصادی پیدا کرده بال در آورده بود! شب‌ها در صفحات دنیای مجازی یا دوستان دانشگاهی تحت بمباردمان تبلیغات فمینیستی و شعارهای تساوی حقوق زن و مرد و استیفای حقوق از دست‌رفته بانوان و رفع ستم و ظلم از جامعه زنان بود و راستش کمی هم این حرف‌ها باورش شده و دیگر در انجام وظایف دینی هم کوشا نبود و رنگی می‌پوشید و می‌خواست متجدد جلوه کند و انگ امل به او نچسبد!

به خاطر خویشاوندی نمی‌توانستم به سرنوشت او بی‌تفاوت باشم. به همسرم گفتم به رسم مهمانی دعوتش کند تا فرصت صحبت پیش آید. آن شب آمد و خوشبختانه بهانه‌ای طبیعی برای گفتگو فراهم شد و بسیار صحبت کردیم...

... زنان ما همپای مردان در روستاها و مزرعه‌ها کار می‌کردند و در نوع وقایع مهم خانواده مثل معیشت و ازدواج و خرید خانه و سفر، همراه و یاور و تصمیم‌گیر بودند و هرگز فکر نکردند حقوقشان پایمال شده، چرا باید چشممان به غرب باشد تا حقوق زنان استیفا شود؟ مگر کتاب زندگی آن‌ها قرآن، آن‌ها را تا جایگاه والای قرب الاهی بالا نبرده از نماز تا روزه و احسان و حج و علم و دانش به ملکوت الاهی بار نداده است؟ مگر همه دغدغه‌های مادی آن‌ها را توسط همسر تضمین ننموده است؟ جامعه غربی که زنان را وسیله تبلیغ کالا کرده کجا می‌تواند چون خدا سعادت او تضمین کند؟

گفت: ولی بعضی مردان به زنان با دید نابرابر می‌نگرند و احترام و ارزش چنان‌که خدا فرموده برای زنان و همسران نگاه نمی‌دارند؟ گفتم متخلف همه جا هست، مگر در غرب همه ارزش زنان را پاس می‌دارند؟ مهم اعتماد است به قانون الاهی که سعادت زن و مرد را در پرتو شریعت تضمین نموده است. گفت سهم من در

فعالیت‌های اجتماعی تا کجاست؟ گفتم تا هرجا که مردان فعالیت اجتماعی دارند زنان هم هستند. زنان فقط از جهاد با شمشیر معاف شده‌اند آن هم برای پشتیبانی از کانون خانواده و خدمات پشت جبهه است؛ وگرنه در تبلیغ دین و خدمت به مردم همپای مردان مسئولند. اما باید دانست زن چون ریحانه است و باید شأن و ظرافت او در کارسپاری‌ها لحاظ گردد...

گفتم و گفت تا رسیدیم به مسئولیت‌های این زمانی. گفتم امروز به طور مساوی زن و مرد برای مسئولیت‌های ناشی از انتظار و خدمتگزاری به آستان مهدوی وظیفه‌مندند. حتی روایات از زنان به عنوان بخشی از سیصد و سیزده سردار آن امام همام نام برده‌اند. حاشا که گمان رود نقش بانوان در این مصاف کمتر از مردان است. همه شیرمردان و شیرزنان منتظر، همپای هم در روزگاران غیبت باید چنان تلاش کنند که لبخند رضایت بر چهره امامشان بنشانند. سهم زنان در این مسئولیت خطیر اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ زیرا علاوه بر مسئولیت‌های شخصی، پرورش فرزندان منتظر نیز بر عهده آنان است...

۳۶. بدلی‌ها

استاد کلاهبرداری از زندان آزاد شده بود...! بچه‌ها و دوستانش را جمع کرده و داشت برای آن‌ها از تجربه‌ها و شگردهای خود صحبت می‌کرد: ... وعده و وعید بدهید؛ رؤیاهای قشنگ ترسیم کنید؛ طمع افراد را برانگیزید، آن قدر قشنگ صحبت کنید و ماهرانه دروغ بگویید که همه فکر کنند راست است؛ به ظاهر خود برسید؛ برای خود عنوان دهان‌پرکن بسازید؛ کارت ویزیت درست کنید؛ در جای خوب، شرکت و دفتر بزنید، منشی داشته باشید؛ اسم اختلاس را هوشمندی در تجارت بگذارید؛ در رسانه‌ها بروید و خود را معروف کنید؛ نمی‌توانید اصل باشید، بدلی باشید؛ مردم زیاد تشخیص نمی‌دهند و شما را باور می‌کنند و آن وقت می‌توانید آن‌ها را بدوشید و سوار پول و موقعیت شوید...!

بدلی‌ها در همه جا هستند، در زیورآلات، برندهای مهم و پرفروش، آدم‌های مشهور، هنرپیشه‌ها... وقتی فابریک‌ها گران باشند و یا در دسترس نباشند، افراد طماع، از بی‌اطلاعی مردم سوءاستفاده کرده بدلی‌ها را روانه بازار کرده به جای اصل قالب می‌کنند. بدلی‌ها فقط در امور دنیوی ظاهر نشده‌اند بلکه در امور دینی هم خود را جای پیامبر و امام جا زده، دعوی نبوت و امامت و مهدویت کرده و ضایعاتی به بار آورده‌اند و عده‌ای ناآگاه را فریفته‌اند. جعفر برادر امام عسکری علیه السلام همان بدلی بود که دعوی جانشینی برادر کرد و منکر امامت فرزندش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شد و در ارث تصرف نمود، درحالی‌که امام اصلی یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده بود (یقسّم میراثه و هو حی).^۱

۱. الهدایة الکبری: ۳۶۷ باب ۱۴.

این کلاهبرداران معنوی در طول تاریخ بوده و هنوز هم هستند و خسارات زیادی به بار آورده و می‌آورند. خسارات جانی و مالی و اختلاف و جنگ و خونریزی و تفرقه که مدعیان دروغین بابیت و مهدویت و نبوت در دو قرن گذشته در کشور ما به وجود آوردند، قابل محاسبه نیست. این بدلی‌ها که به نام بابیت و بهائیت، خود را امام و پیامبر جا زده با وابستگی به کانون‌های استعماری، متأسفانه هنوز هم برای این کشور هزینه می‌آفرینند و کسانی را فریفته و از دامن اسلام و مهدویت، جدا کرده و می‌کنند...

مبارزه با بدلی‌ها در حوزه مهدویت از اصلی‌ترین وظایف مرزبانان است؛ زیرا هدف این مدعیان دروغین خاموش کردن مشعل امید و انتظار است. اگر این کانون امید و انتظار که روح مهدویت است از بین برود، باورمندان آن بدلی‌ها، به ابزار رایگان شیطان تبدیل می‌شوند که هر سازی شیاطین بزنند آن‌ها خواهند رقصید و برده قدرت‌ها خواهند شد. مباد دیر از خواب بیدار شویم و ببینیم بدلی‌ها از خانواده یا دوستان و یا آشنایان و همسایگان ما، عده‌ای را شکار کرده، فریفته و به جمع خود افزوده باشند. اگر خود کارشناس نیستیم، از کارشناسان این فن یاری خواهیم...

پرسید: آیا عدد سیزده نحس است؟ اصلاً نحس یعنی چه و ما در باورهای خود به نحس معتقدیم یا نه؟ گفتم «نحس» یعنی شوم در مقابل «سعد» به معنای یمن و مبارکی و خوانده‌ام که تاریخ‌نگاران سابقه باور به نحس بودن عدد سیزده را به مسیحیان نسبت می‌دهند که یهودا، حواری سیزدهم، خیانت کرده سبب دست‌گیری و نهایتاً به اعتقاد آن‌ها مصلوب شدن حضرت مسیح گردید و سپس تا حال این ادامه یافته به نوعی که هنوز نحوست سیزده در غرب ادامه دارد و بعضی خطوط هوایی ردیف سیزده را در هواپیما یا بعضی هتل‌ها طبقه سیزده را حذف نموده‌اند تا آنجا که حتی شنیده‌ام سازمان ملل نیز طبقه سیزده ندارد! گفت: آیا در باورهای ما این نحوست ریشه دارد؟ گفتم: هرگز، خداوند هیچ عددی را نحس قرار نداده و برعکس برای ما سیزده، عدد مبارکی است که مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام مشهور است که در آن روز یعنی سیزدهم ماه رجب متولد شده‌اند و شماره یاران صاحب‌الزمان علیه السلام نیز سیصد و سیزده گفته شده و بعضی نویسندگان خوش‌ذوق هم با کنکاش‌های ریاضی، مضرب‌هایی از سیزده را در بعضی آیات قرآنی نشان داده‌اند...

پرسید: ولی واژه نحس در قرآن وجود دارد، آن به چه معناست؟ گفتم: «نحس» به رفتارهایی از انسان‌ها باز می‌گردد که موجب عدم رضایت الاهی و نهایتاً عذاب برای خودشان شده است مثل آن روزهایی که عذاب بر قوم ثمود نازل شد که به خاطر رفتار خود آن‌ها، آن روزها برایشان شوم و نحس گردید، زیرا عذاب الاهی در آن روزها قرار گرفت ولی دیگر نمی‌رساند که همان روزها در هفته بعد، و در ماه بعد و... ایام نحس باشند چون اگر تمام آن ایام در تمام سال، نحس باشند، لازمه‌اش این است که تمام زمان‌ها نحس باشند و چنین چیزی نداریم. اما در

نقطه مقابل، بعضی اجزای زمان از شرافت بیشتری برخوردارند همچون شب قدر و روز جمعه و اعیاد خاص که آن هم دریچه‌هایی از رحمت الاهی است...

گفت: آیا ائمه برای تصحیح این باور فرمایشاتی فرموده‌اند؟ گفتم: روایتی دیده‌ام از حضرت امام هادی علیه السلام که خیلی زیبا موضوع را بیان نموده‌اند: یکی از یاران امام دهم می‌گوید: «خدمت حضرت رسیدم؛ درحالی که در مسیر، انگشتم مجروح شد، سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می‌گویی؟ و روز را که گناهی ندارد، گناهکار می‌شماری؟ آن مرد می‌گوید: از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم: ای مولای من! استغفار می‌کنم و از خدا آمرزش می‌طلبم، حضرت افزود: روزها چه گناهی دارند که شما آن‌ها را شوم می‌دانید؟ درحالی که کیفراعمال شما در این روزها دامانتان را گرفته است؟ شوم دانستن ایام برای توفایده‌ای ندارد، آیا نمی‌دانی که خداوند ثواب و عقاب می‌دهد و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد؛ سپس افزود: دیگر این عمل را تکرار مکن...

گفت: درود خدا بر آن بزرگواران! من دیگر هیچ پاره‌ای از زمان را شوم نخواهم شمرد و نحس را در رفتار خودم دنبال خواهم کرد و آن وقتی است که خدای ناکرده کاری کنم که موجب خشم الاهی باشد و نهایتاً به عذاب بینجامد. اما سیزده را دوست دارم که یادآور میلاد امیرمؤمنان علیه السلام و به نوعی یادآور یاران امام عصر ارواحنا فداه است...

۳۸. امروز برای فردا

داشت برای مدیران سخن می‌گفت و شیوه‌های وصول به موفقیت در مدیریت را درس می‌داد که در میان صحبت‌هایش، این جمله زیبا و پرمغز را گفت: «فردا از آن کسانی است که امروز برایش آماده می‌شوند»... و ادامه داد: میوه‌گر خواهی، کنون بذری بکار؛ گنج خواهی، در طلب رنجی بپر. راه آینده را با تلاش امروز هموار کن... به یادم آمد نویسنده‌ای نیز در دهه پنجاه، کتابی در مهدویت نوشت که این جمله تیتراغ‌آغازین آن بود: «خلقی که در انتظار مصلح است، خود باید صالح باشد»...

معروف است که می‌گویند استعمار پیر، برای پنجاه سال آینده نقشه می‌کشد اما برای تحقق آن از امروز شروع به کار می‌کند، این است که سیطره‌اش را همواره حفظ کرده است. می‌گویند فرزند صالح می‌خواهی، همسرت را از خانواده اصیل انتخاب کن؛ یعنی برای داشتن جوانان صالح، به سراغ خانواده اصیل برو تا همسری خوب برای خویش و مادری صالح برای آن‌ها انتخاب کنی. از آغوش مادران حسینی، یاران کربلایی بیرون می‌آیند: من غم و مهر حسین با شیراز مادر گرفتم / روز اول کامدم این درس تا آخر گرفتم... پس برای داشتن نسل فرهیخته و مؤمن و مهدوی باید از قبل ازدواج برنامه‌ریزی نمود و در یک فرایند مداوم تربیتی به سوی آن گام برداشت...

اگر چهارصد میلیون شیعه، هرکدام پانزده نفر را متذکر می‌کردند الان همه جمعیت جهان با اندیشه مهدوی آشنا بود. یا اگر فقط یکصد میلیون مبلغ داشتیم که هر یک می‌توانست پیام‌رسان برای شصت نفر باشد، امروز کسی نبود که با این اندیشه حق، ناآشنا باشد. طبیعتاً تسلط به زبان خارجی و فنون تبلیغ متناسب با این زمان و بهره‌گیری از تکنولوژی رسانه‌ای، پیش‌نیاز بوده و اگر از همین امروز شروع کنیم ظرف یک دوره ده‌ساله به هدف خواهیم رسید...

بله، غیر از حکمت الاهی در مورد غیبت، راه اقامه امام از آمادگی و پذیرش مردم می‌گذرد. امام همانند کعبه است که باید مردم به سویش بروند و او را بخواهند و اقامه کنند. جمله معروف امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام پذیرش بیعت مردم بر همین موضوع یعنی آمادگی مردم دلالت دارد (لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر... لألقیت حبلها علی غاربها). پس برای تعجیل در قیام مهدوی، بعد از دعا، از امروز باید برای تدارك یاران و الزامات آن اقدام نمود تا زمینه فرهنگی برای پذیرش جهانی حضرتش فراهم شود. آری، فردا از آن کسانی است که امروز اقدام کنند...

۱. علل الشرایع ۱: ۱۵۱ باب ۱۲۲.

نقل می‌کنند از نوام چامسکی که گفته است: «اکنون وقت آن نیست که بدانیم چه کسی جهان را خلق کرده است، باید دید چه کسانی به تخریب آن مشغولند». گفتم برایش ایمیلی بفرستم و بگویم: بله باید ببینی چه کسانی به تخریب جهان مشغولند و اگر آن‌ها را شناختی از آن‌ها بپرسی مگر شما جهان را خلق کردید که به خود اجازه می‌دهید تخریبش کنید؟ آنکه شما و جهان را آفریده، اجازه نداده حتی به بدن خودت خراش وارد کنی، چه رسد به آزار خود و دیگران و تخریب طبیعت و جهان! جناب چامسکی! تخریب‌کنندگان جهان همان‌ها هستند که از خود نمی‌پرسند مرا چه کسی آفرید و این جهان چگونه خلق شد و رابطه من با سایر مخلوقات او چه باید باشد و حدود اختیاراتم چیست و برای چه هستم و به کجا می‌روم؟ ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود/ به کجا می‌روم آخرنمایی وطنم...؟

چه کسانی به تخریب جهان مشغولند؟ چه کسانی با آزمایش‌های هسته‌ای طبیعت را نابود می‌کنند؟ چه کسانی با گازهای گلخانه‌ای به تخریب لایه ازن مشغولند؟ چه کسانی با تولید سلاح‌های شیمیایی، جان موجودات را می‌گیرند؟ چه کسانی آن قدر موشک با کلاهک هسته‌ای تولید کرده‌اند که با آن می‌توانند صدها بار کل زمین را نابود کنند؟ چه کسانی افزارهای جنگی تولید می‌کنند و به خاطر فروش آن، در گوشه و کنار جهان، جنگ و خونریزی راه می‌اندازند... این‌ها همان‌ها هستند که با خدا و خالق جهان، کاری ندارند و گرنه می‌دانستند اجازه ندارند به يك مورچه آسیب وارد کنند؛ زیرا خالق جهان به او جان داده و ما حق نداریم جانش را بگیریم: می‌آزار موری که دانه‌کش است/ که جان دارد و جان شیرین خوش است...

مشکل امثال چامسکی این است که گمان دارد اگر فهمید چه کسی به تخریب زمین مشغول است، می‌خواهد با خواهش و تمنا و بیانیه او را متقاعد کند که از کارش دست بردارد! مگر بیانیه‌های بی‌خاصیت سازمان ملل و شورای امنیت را ندیده که زورسالاران اگر نتوانند آن را وتو کنند، پیشیزی برایش ارزش قائل نیستند و نمی‌گذارند اجرایی شود و جناب دبیرکل هم در آخر دوره‌اش برای رهایی از سرکوب وجدان می‌گوید سعودی‌ها به سازمان ملل کمک مالی کردند و ما نتوانستیم آن‌ها را به خاطر نسل‌کشی در یمن محکوم کنیم!... در کدام جهانی جناب چامسکی؟!

راه اصلاح و نجات جهان از تخریب، از خدا باوری می‌گذرد. اتفاقاً الآن درست وقتش هست سؤال شود چه کسی جهان را خلق کرده و از ما چه انتظاری دارد؟ درباره خود و دیگران و طبیعت از ما چه خواسته است؟ باید با کار فرهنگی مردم جهان برای يك زندگی خداپسندانه و مورد رضایت خدا تربیت شوند. باید به سیره مسیح و مهدی علیه السلام جامعه‌ای مهربان و عدالت‌محور بخواهند تا جهان از تخریب نجات یابد و آباد شود و مسیح و مهدی چون بیایند، گام اول آن‌ها کنار زدن این زور و زرسالاران است که سال‌هاست به تخریب جهان و جانداران و زمین و مردمان مشغولند...

۴۰. تکنولوژی

«آن قدر سریع می رود که هر کار می کنیم جا می مانیم!»! گفتم در مسابقه رالی؟ گفت: نه تکنولوژی را می گویم. موج تغییرات تکنولوژی در دهه اخیر به حدی سرعت گرفته که بسیاری را جا می گذارد. ما با فناوری موج دوم اتومبیل تولید می کنیم و دائماً ضرر می دهیم، دیگران با فناوری موج چهارم اتومبیل تولید می کنند و سودآور هستند. همین طور در فناوری تولید و عرضه محصولات معدنی، استخراج گاز، حمل و نقل عمومی، تولید مسکن و ... فناوری های موج اول و دوم را به کار می گیریم و درجا می زنیم درحالی که با فناوری های موج سوم و چهارم، مشکلات حل می شود... چند آمار داد از عقب ماندن ما از کشورهای دیگر به خاطر همین درجا زدنمان در فناوری های موج جدید که بهت آور بود. هیچ وقت این قدر فناوری را جدی نگرفته بودم...

به تبلیغات دینی اندیشیدم. دیدم راست می گوید. ما هنوز از شیوه های موج اول یا حداکثر موج دوم استفاده می کنیم و به خطابه و مجالس سنتی می پردازیم و دیگران سوار بر فناوری های جدیدتر رسانه ای و هنری و فضای مجازی و ... ما را جا می گذارند و متاع بی ارزش خود را به جوانان ما قالب می کنند؛ لذا عقب می مانیم و گروه گروه افراد و موقعیت ها را از دست می دهیم...

پرسید: آیا ما با فناوری مشکل داریم؟ گفتم چه مشکلی؟ گفت همین که به آن اهتمام نداریم و عقب می مانیم! گفتم: ما افتخار می کنیم دینمان بیشترین اهمیت را به دانش و دانشوران می دهد تا آنجا که آن را فریضه شمرده و گفته اگر علم در چین باشد بروید و به دستش آورید و معتقدیم چون امام زمان مان ظهور کند بیست و پنج حرف علم را ظاهر می کند که تا پیش از آن فقط دو حرف آن آشکار شده است... گفت: پس چرا باید مجاز باشد که در دانش و فناوری عقب

بمانیم؟ چرا باید دیگران، تحصیل کرده‌های ما را جذب کنند و از آن‌ها برای پیشرفت خودشان پل بسازند؟ چرا این قدر علم و عالم و فناوری در جامعه ما کم بهاست و دیگران که دانش و دانشوران را بها می‌دهند، ما را جا می‌گذارند؟

پاسخی نداشتم به او بدهم و سکوت بهترین پاسخ بود... فقط گفتم باید از خودمان شروع کنیم. باید متعلقان و منسوبان به امام خوبی‌ها، برترین‌ها باشند تا موجب زینت آن‌ها گردند نه موجب سرشکستگی آن‌ها، چون فرمودند (کونوا لنا زیناً و لا تکنوا علینا شیناً). اگر یکان یکان تلاش کنیم بهترین‌ها در علم و فناوری باشیم تا موجب افتخار مولایمان شویم؛ ما دیگران را جا می‌گذاریم نه آن‌ها ما را...

«این همه استرس را نمی‌خواهم» و ادامه داد: «زندگی‌ها تماماً شده است اضطراب، آیا راهی هست از این استرس‌ها رها شویم؟ استرس احساسی ناخوشایند همراه با بی‌تابی، آشفتگی، ناامنی، کوفتگی، درماندگی و اضطراب است که در موقعیت‌های خاص و نوعاً دشوار پیش می‌آید و اگر مکرر و طولانی شود به بیماری می‌انجامد و در زندگی فرد ایجاد اختلال می‌کند. دانستم از فشارهای گوناگون که نتیجه زندگی‌های پرتنش امروزی است خسته و کوفته شده و خلاصه بریده است. این فقط مشکل او نبود، سرنوشت اغلب آدم‌ها با استرس توأم شده و عوامل شخصی و اجتماعی و شغلی و خانوادگی و بیماری و انواع گرفتارهای روزمره پدیدآور آن است...»

کمی دلداری‌اش دادم اما مطمئن بودم این همه درمان نیست. باید آستانه تحمل او را بالا می‌بردم. گفتم شما که قوی‌تر از این‌ها بودی پهلوان! همیشه فکر کن اگر مشکلاتی از این سخت‌تر پیش می‌آمد چه می‌کردی؟ من با تو هستم روی من حساب کن، نگران مباش و افزودم من که کسی نیستم، خدا با توست گمان داری فراموش کرده؟ حاشا!

رنج و انسان همزادند و رنج‌ها سازنده‌اند تا پولادین شویم. آبی بنوش، قدمی بزن، سفری برو، تمرکز کن، بخند، یادداشتی بنویس، به مثبت‌ها بیندیش، دستی به دعا بردار، به عزیزی زنگ بزن... و چون می‌دانستم اهل روضه است گفتم مگر نشنیده‌ای فرمودند وقتی مصیبتی بر تو فرود آمد یادی از مصائب آل‌الله کن. این به خاطر آن است که آن‌ها عملاً به ما آموختند چگونه از سخت‌ترین مصائب، پیروز بیرون آیند...

نکات دیگری هم از آموخته‌ها و خواننده‌ها برایش گفتم: برای هر تقدیری اگرچه ناگوار باید آماده بود چون به نفع نهایی ماست، زیرا هرچه از دوست می‌رسد نیکوست! ضمناً خود او فرموده با هر سختی، آسانی است (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) و استقامت شرط پیروزی است و نهایتاً اصل این دنیا فناپذیر است چه رسد به این ناملایمات؛ و غم مدار که خدا پشتیبان توست (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ)^۱. یادی از درگذشتگان کن و به خود یادآور شو: ما هم باید برویم چه باک از سختی‌ها! و نقل کردم که اسکندر با آن همه قدرت و سلطنت وصیت کرد دستم را از تابوت برون نهید تا مغروران ببینند تهیدست رفتم... نفهمیدم این حرف‌ها چقدر تأثیر داشت ولی آرام شد و به فکر فرو رفت...

کمی بعد آخرین تیرترکش را رها کردم: عزیز بزرگوار، شما که پشتیبانی بسیار قوی داری چرا مضطربی؟ گفت: منظورت چیست؟ گفتم فراموش کردی خلیفه خدا، صاحب‌الزمان عَلَيْهِ السَّلَام، صاحب و نگهدار توست و او رعایای خود را رها نمی‌کند؟ دست کمک در همه مواقع اضطراب به سوی او گیر و از او مدد بخواه، مشکلات هرچه بزرگ‌تر باشد از قدرت او بالاتر نیست؛ اولیای خدا که خوف و حزنی ندارند چون او را دارند؛ در دوران امامتش هستی، از امام غافل مشو که با تمسک به او از هر اضطراب و استرسی، رها خواهی شد... این‌ها را که شنید آن چنان نشاطی پیدا کرد که گفتم صدها استرس هم‌زمان نیز اگر به سراغش آید او را از پای در نخواهد آورد... يك «یا بقیة الله» گفت، رویم را بوسید و گفت: غافل بودم، ممنون که با تذکرت، از غفلت بیرونم آوردی...

۱. انشراح (۹۴): ۶.

۲. حدید (۵۷): ۴.

می‌گفت: «باید انقلاب کنیم؛ اعتصاب کنیم، این شرایط را عوض کنیم؛ باید همه چیز دگرگون شود؛ باید وطن را متحول کنیم؛ جهان باید رنگ عدالت بگیرد؛ باید پرچم پیروزی را بر قلّه‌ها بنشانیم؛ باید اول شویم؛ باید پشت دشمن را به خاک بساییم؛ باید سرفراز باشیم؛ همه را پشت سر بگذاریم...».

این فریادها و آرمان‌ها را در جوانان می‌بینیم و مشت‌های گره شده و سینه‌های سپر کرده و شور‌ها و شعارها... چون جوانیم به سرشور جهانی داریم! جوانی است و شور و تحرك و آرمان‌گرایی و بلندپروازی و تحول‌خواهی و شتاب و سرعت و جوش و خروش...

درست به همین دلائل و شرایط، جوان‌ها در تیررس شیاطین رنگارنگ هستند تا هم شور آن‌ها را عقیم کنند و هم مسیر غلط به آن‌ها نشان دهند تا هرچه بیشتر بدوند، از هدف دورتر شوند. لذا مسئولیت جوان‌دارها، بسیار سنگین و سترگ است. هم خود جوانان باید مواظب دام‌های شیاطین باشند، هم بزرگ‌ترها باید از جوانان در برابر این خطرات مواظبت کنند...

شکوه زندگی در جوانی است. کودکی و پیری، دوره کم‌توانی؛ و جوانی دوره توانایی است. این توانایی، عزم تغییر و تحول و دگرگونی را تقویت نموده، آماده است تا به سوی آرمان‌های بزرگ برود. البته اگر پختگی و تدبیر پیران جهان‌دیده نیز به کمک او بیاید، رسیدن به آن آرمان‌ها دور از دسترس نخواهد بود. سرمایه جوانی را نباید به رایگان از دست داد. پیامبر ﷺ به ابوذر فرمود: ای ابوذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بدان: جوانی‌ات را قبل از پیری، تندرستی‌ات را قبل از بیماری، دارایی‌ات را قبل از تنگدستی، فراغت خود را قبل از گرفتاری و زندگی‌ات را قبل از مرگ...

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: یاران اصلی قائم علیه السلام همگی جوان هستند؛ و سالخورده در میان آنان بسان سرمه در چشم یا نمک در طعام، اندک است بلکه از آن هم کمتر... (ان اصحاب القائم شباب. لا کُھول فیہم الا کالکحل فی العین. او کالملح فی الزاد و اقل الزاد الملح).^۱ خود آن حضرت نیز با وجود سن زیاد، در شکل و شمایل جوانان سی تا چهل ساله است (فی سن الشیوخ و منظر الشباب)^۲ (فی صورة شاب دون اربعین سنة)^۳. شیخ طوسی به نقل برخی از کسانی که حضرت را در طول غیبت صغری مشاهده کردند، می گوید آن حضرت جوانی زیبارو، معظرو باهیبت بوده و هنگامی که سخن می گفت، کسی را بهتر از او در سخن گفتن ندیدم...

انتخاب یاران جوان، نشانگر توجه و علاقه آن بزرگوار به جوانان و ویژگی های آنان است، جوانی تان را مهدوی کنید و به جوانان به انگیزه مهدوی شدن یاری رسانید...

۱. غیبت نعمانی: ۳۱۶ باب ۲۰.

۲. کشف الغمه ۲: ۵۲۴.

۳. کفایة الاثر: ۲۲۶.

گفتم: رهایش کن، این کار از روی عادت از او سرزده است. گفت: چرا باید به کار بد، عادت کند؟ انسان، خود عادت‌هایش را می‌سازد، حیوان که نیست بگوییم اقتضای طبیعتش بوده: نیش عقرب نه از ره کین است/اقتضای طبیعتش این است!

«عادت»، کار و رسم و خو و منش و هنجار و آیین و سنت و عکس‌العملی است که انسان به آن خو گیرد و در زمان و موقعیت خاصی انجام دهد و معتاد به انجام آن شود. عادات بر اثر تکرار منظم و پایدار به وجود می‌آیند و برای دفعات بعد، انرژی کمتری از مغز می‌گیرند اما انسان‌ها می‌توانند با راهکارهایی بر چرخه عادت‌هایشان اثر بگذارند و آن‌ها را تغییر دهند. عادت از دیرباز در اخلاق و تعلیم و تربیت و دین مورد توجه بوده و عادات خوب یا زشت از عوامل خوشبختی یا تیره‌بختی شمرده شده است...

اراده، مهم‌ترین سرمایه انسان در ایجاد یا تغییر یا ترك عادت است. حتی اگر عادت‌ها چنان در انسان جاگیر گشته که طبیعت ثانویه او شده باشد، با تلاش و اراده قوی می‌توان بر آن‌ها فائق شد. بسیاری از عادت‌ها از کودکی و نوجوانی و به تدریج در افراد شکل می‌گیرد و اولیای تربیتی می‌توانند بهترین‌ها را در آن‌ها، به عادت تبدیل کنند. به برکت قدرت تمرین و تلقین مداوم می‌توان به تجمع و تمرکز قوا نائل شد و رفتارهای مناسب را در خود ایجاد و آن‌ها را تبدیل به عادت نمود. پیدا کردن همراهان مناسب در این مسیر و قرار دادن امور انگیزشی و تشویقی برای خویش به این فرایند مدد رسان خواهد بود. باید گذاشت عادت‌های خوب در اثر تکرار چنان نیرومند و مستحکم شود که نتوان با آن‌ها مقابله و ستیزه کرد. باید این‌گونه رفتارهای شایسته در انسان تبدیل به عادت و سجیه (منش، خوی، خصلت) شود...

در قسمتی از زیارت جامعه خطاب به امامان بزرگوار خود می‌گویی:

کار شما، نیک و عادت شما احسان و منش شما بخشندگی است (فِعْلُكُمْ
الْخَيْرُ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَسَجِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ)^۱.

آنس می‌گوید: نزد امام حسین علیه السلام بودم که کنیزی آمد و دسته‌گلی به حضرت
تقدیم کرد. امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. گفتم: ای فرزند رسول خدا! یک
دسته گل چقدر ارزش دارد که شما او را آزاد کردید؟ امام فرمود: خدای سبحان ما
را تربیت کرده و فرموده هرگاه به شما تحیتی گفتند، پاسخ آنان را نیکوتر از آن و یا
به همان اندازه بدهید، پاسخ نیکوتر او، همان آزادی‌اش بود.

آن بزرگوار وقتی دید دشمن و اسبش تشنه است با دست خود، او و مرکب او را
آب نوشاند؛ و آن غلام شبان، که حضرت همه گله گوسفندان را از ارباب او خرید
و به او بخشید و خودش را آزاد کرد، گفت: در شگفتم که این دستان بخشنده
چگونه زیر خاک خواهد رفت...

در مورد فرزندش حضرت بقیه الله ارواحنا فداه نیز در زیارت روز جمعه
می‌خوانید: و توای مولای ما بخشنده و فرزند بخشندگان و مأمور به مهمان‌نوازی
و پناه دادن و پذیرشی؛ پس ما را بنواز و بپذیر (و انت یا مولای کریم من اولاد
الکرام و مأمور بالضيافة و الإجارة فاضفنی و أجرنی)^۲...

اگر رهرو راه این بزرگوارانیم، عادات نیک را از آنان بیاموزیم و سجیه خود
کنیم...

۱. من لایحضره الفقیه ۲: ۶۱۶.

۲. جمال الاسبوع: ۳۸.

می‌گفت: اوائل به همه اعتماد می‌کردم ولی حالا نه! گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه دروغ بسیار شنیده‌ام و دروغ ریشه اعتماد را نابود می‌کند، چنان‌که بی‌وفایی و فریب و پیمان‌شکنی چنین کند... اعتمادی نیست بر یاران این دنیای دون / عاقبت بیگانه گردد آشنای این جهان... اعتماد یعنی اطمینان، وثوق، تکیه کردن، متکی بودن (چنان‌که بر عصا و ستون تکیه کنند)؛ گفتم صادقی نیافتی تا به او اعتماد کنی؟ گفت: چرا، گاهی به انسان‌های صادق هم تکیه کردم اما آن‌ها خود محتاج تکیه به دیگری بودند و اعتماد به آن‌ها کارساز نبود؛ به حُسنِ ساخته، زنهار اعتماد مکن / که در دو هفته مه چارده، هلال شود... چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل / که بر گل اعتمادی نیست گر حُسن جهان دارد...

گفتم: اکنون به چه کسی اعتماد داری؟ گفت: اگر قرار باشد به عمود و ستونی تکیه و اعتماد کنم، آن عمود، جز خدا نیست که هر عمودی جز او، قدرتش عاریتی است، تنها خداست که مستعان است و مستعار نیست: ما اعتماد بر کرم مستعان کنیم / کان تکیه عار بود که بر مستعار کرد... به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد / گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید... بر عمر خویش هم اعتماد مکن؛ زیرا هر لحظه ممکن است تمام شود:

به عمر عاریتی، هیچ اعتماد مکن / که پنج روز دگر می‌رود به استعجال...

اعتمادی نیست بر کار جهان / بلکه بر گردون گردان نیز هم...

دل ای حکیم بر این معبر هلاک مبنده / که اعتماد نکردند بر جهان عقّال

مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا / که پشت مار به نقش است و زهر او قتال ...

اعتمادی نیست بر شیرازه موج سراب / دل منه بر جلوۀ ناپایدار زندگی ...
 گفتم متقابلاً خدا نیز به ما اعتماد کرده که به ما اختیار داده تا خود نیک و بد را بگزینیم زیرا در پرتو عقل راه را پیدا خواهیم نمود. گفت: آری او به تو اعتماد کرده تو هم واقعاً به او اعتماد کن! او در کنار توکل به خودش، دو تکیه گاه و عمود مستحکم هم قرار داده تا با اعتماد و تکیه به آن‌ها به سعادت برسیم. گفتم: قرآن و عترت؟ گفت: آری! گفتم: مصداق عترت، امروز صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه است؟ گفت: جز او نیست.

ز مهربانی آن شاه می شود معلوم / که بر محبت من کرده اعتماد آن ماه ...
 نمی بینی دل های ما به سویش پرواز می کند و شعله مهرش در قلب های ما زبانه می کشد و ناخود آگاه هوایی او می شویم ...؟

احساس کرد می خواهم باز هم از اعتماد بدانم، گفت مگر نفرموده اند: همگی به ریسمان الاهی چنگ زنید؟ (واعتصموا بحبل الله جميعاً)^۱؟ گفتم: آری. گفت: مگر نگفته اند: با وسیله به سویش بشتابید؟ (وابتغوا الیه الوسیله)^۲ گفتم: آری. گفت: امروز آن ریسمان و وسیله، شخص شخیص بقیة الله است که با تکیه به او می توانی با اطمینان به سوی سعادت روی. به او اعتماد کن تا ببینی چگونه زندگی ات از این رو به آن رو می شود و هیچ تهدیدی حریف تو نیست ...

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

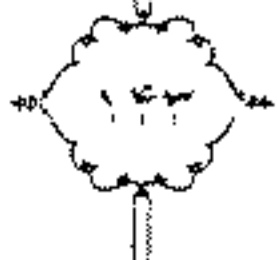
۲. مائده (۵): ۳۵.

۴۵. گردشگری

سفر را دوست دارم! گردش، سیر و سفر و سیاحت يك نیاز انسان است تا هم نشاط گیرد، هم تجربه اندوزد، هم عبرت گیرد و هم دوستان جدیدی یابد. هم یاد بگیرد و هم یاد دهد و خود و جامعه و باورهایش را توسعه دهد. گردشگری و جهانگردی، پلی میان فرهنگ‌هاست و انسان‌ها با عبور از این پل، خود و تجربه‌هاشان را فربه‌تر می‌کنند. امروز صنعت گردشگری قوی‌ترین جاذبه را دارد و اقتصاد مبتنی بر آن به خاطر سفرهای چند صد میلیونی گردشگران، موتور محرک اشتغال و تبادل فرهنگی و مردم‌دوستی و پیوندهای ملی و فراملی به شمار است...

آنان که به تبلیغ و نشر فرهنگ اهتمام دارند هرچه بیشتر سفر روند، پخته‌تر و جهان‌دیده‌تر می‌شوند و راهکارهای مؤثرتری پیدا می‌کنند و در نسبت با کسانی که از موطن خود پا فراتر نمی‌گذارند در رسیدن به هدف، توفیق بیشتری می‌یابند. بیشتر عالمان تأثیرگذار، اهل سفر و جهانگردی بوده‌اند. گسترش بی‌سابقه ادیان در گوشه و کنار جهان، مرهون همین سفرهای متعدد از سوی مبلغان بوده است که يك نمونه آن ورود اسلام به جنوب شرق آسیا (اندونزی و مالزی و تایلند و ...) است؛ که گرایش چند صد میلیون انسان را نتیجه این سفرها شمرده‌اند...

سفر پیامبر ﷺ به شام قبل از بعثت و سفر به طائف و هجرت به مدینه و توقف ایشان در «وادی حجر» و بیان رخدادهای قوم ثمود و نشان دادن آثار تاریخی قوم حضرت صالح، چشمه‌ای که ناقه صالح آب می‌خورد و گور «ابی‌رغال» و نیز بازدید امیرمؤمنان از کاخ کسری، سرزمین براتنا و بابل و نیز سفر امام مجتبی ﷺ به روم و نمونه‌های دیگر همه گویای این واقعیت است که جهانگردی با انگیزه



الهی مورد تأکید بوده؛ به ویژه که قرآن رسماً با عبارت «سیروا فی الارض»^۱ دستور به جهانگردی به منظور عبرت‌آموزی داده و صفت «سائحون» (گردشگران) را جزو صفات مؤمنان شمرده است (التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ)^۲...

جهانگردی مقدمه مناسبی برای انتقال و گسترش فرهنگ مهدویت و منجی‌باوری است. بسیار کسان وقتی با این فرهنگ آشنا می‌شوند به آن دل می‌دهند. از همین طریق مرزبانان مهدوی هم به سفرهای مهدوی رفته و می‌روند و هم در سفرهای عادی خویش به تبلیغ مهدوی پرداخته و نتایج شگفتی گرفته‌اند. هم توطئه موعودستیزان را خنثی کرده‌اند و هم غافلان را با مولا پیوند داده‌اند. خود امام عصر ارواحنا فداه نیز بر اساس روایات در عصر غیبت، شرق و غرب عالم را درمی‌نوردد و در میان همگان حضور دارد و آنان را سرپرستی می‌کند و به هنگام نیاز و اضطرار، یاری می‌نماید، چنان‌که در دوران حاکمیت نیز بر اساس روایات همچون ذوالقرنین به همه جای زمین سفر می‌کند. یاران امام نیز به منظور آشنایی با فرهنگ‌ها، تاریخ، جغرافیا و آداب و رسوم انسان‌ها و سپس تبلیغ آن‌ها از طریق همین آشنایی، با گردشگری در کرانه‌های جهان، خود را آماده خدمت به حکومت جهانی او می‌کنند...

۱. آل عمران (۳): ۱۳۷.

۲. توبه (۹): ۱۱۲.

«حالا دیگر عضو يك جامعهٔ متمدن هستم و هرگز حاضر نیستم به عصر غارنشینی برگردم!»!

این سخن همه مردمی است که در شهرها و کلان‌شهرها، طعم تکنولوژی و پیشرفت دانش و رسانه و اینترنت و ... را چشیده‌اند و هرگز نمی‌خواهند به عقب باز گردند. این عصر را عصر تمدن (شهری‌گری، شهرمان) یا مدنیت جدید نامیده‌اند که شاخص‌های آن هم در شهرسازی نوین، حاکمیت قانون، آزادی‌های فردی و اجتماعی، حق دسترسی به اطلاعات آزاد، مالکیت آزاد، محاکمهٔ آزاد، حقوق شهروندی برابر و انتخابات آزاد جلوه‌گر است. تمدن و فرهنگ دو عنصر درهم‌تنیده‌اند، هر تمدنی متضمن فرهنگ خاصی است و فرهنگ‌ها نیز می‌توانند بانی تمدن خاصی باشند...

آنچه امروز تمدن هزارهٔ سوم می‌نامند که دنیا را به مثابه يك دهکدهٔ جهانی به هم مرتبط ساخته، در بخش‌هایی با فرهنگ دینی ما ناسازگار است: آزادی‌های بی‌قید و شرط، فرو ریختن خطوط قرمز و امور غیرمجاز، سنت شکنی و لابی‌گری و اصالت لذت و منفعت، نژادگرایی نوین، جواز جنگ‌افروزی و استعمار و استثمار و عصبیت‌های ویژه، دیکتاتوری‌های مدرن، اختلاف فاحش طبقاتی و صدها امثال آن، علی‌رغم جاذبه‌های تمدن جدید، آن را برای بسیاری از مردم غیرقابل تحمل کرده است که این عدم رضایت‌ها را در شکل تظاهرات یا ایجاد انواع نهادهای مبارزه با تبعیض و فقر و جنگ و دفاع از حقوق اقشار ضعیف و ... نشان داده و می‌دهند.

گمشدهٔ این هزاره، تمدن و فرهنگی است که ضمن حفظ همهٔ ارزش‌های به‌دست آمده در پیشرفت‌های مادی در طول قرون و اعصار، بر معنویت و

خداگرایی و کرامت انسان، به همان اندازه تأکید داشته باشد. مدنیتی که قدرت و پول در آن تعیین‌کننده نباشد، قانون الاهی حاکم باشد تا همه انسان‌ها را برابر بداند و سعادت و امنیت و رشد و آزادی واقعی آن‌ها را بی‌هیچ قید و شرطی هدف قرار دهد. بی‌تردید چنین تمدن و فرهنگی در هیچ کجای جهان وجود ندارد و در شهرهای آرمانی و مدینه فاضله از آن سخن رفته است...

ما را آرمانی است واقع‌شدنی در آخرالزمان، که این تمدن و فرهنگ به دست انسانی برین و رهبری فرازین با یارانی پولادین در جهان ایجاد خواهد شد به نوعی که نه تنها انسان‌ها در اوج رفاه و امنیت و رشد و تعالی‌اند بلکه حیوانات نیز همزیستی کامل دارند و گرگ و میش از یک آب‌شخور، آب نوشند و محیط زیست نیز در منتهای آبادانی و پاکی و زیبایی است. ایجاد آن تمدن آرمانی را منتظرانش با بسط آن فرهنگ از هم‌اکنون آغاز کرده‌اند...

تک و تنها در برهوت زندگی، رهایم مکن! تنهایی شاید گهگاه برای فراغت در اندیشیدن، مفید باشد ولی در کل، نوعی عذاب و شکنجه است. از همین رو برای شکنجه بیشتر بعضی زندانیان، آن‌ها را به سلول‌های تک نفره منتقل می‌کنند. ازدواج و تشکیل خانواده و فرزندآوری، رهایی دو فرد از تنهایی است؛ حضور مؤثر در اجتماع، ترک عزلت و انزوا و تنهایی است؛ دستور به دوستی و حضور در جماعت و مذاکره و مجالسه و مشاوره و مصادقه و مصافحه و... خروج از تنهایی است. درعین حال اگر به هر دلیلی تنها شدید، کسی هست که همدم شماست و شما را از تنهایی در می‌آورد و او همان مهربان خالقی است که هر کجا باشید همراه با شماست: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ...

درعین حال گاهی در جمع نیز احساس تنهایی به شما دست می‌دهد، در جامعه‌ای زندگی می‌کنید که افکار و رفتارشان را نمی‌پسندید، سخن می‌گویید اما حرفتان را نمی‌خرند؛ با اینکه در جمع هستید احساس غربت می‌کنید؛ این تنهایی هم سخت است به ویژه اگر طولانی شود. به نقل قرآن کریم، حضرت نوح، نهصد و پنجاه سال، طعم این تنهایی را چشید اما صبوری کرد و اکنون ما وارثان پیام او هستیم. ما باید تنهایی را شکست دهیم نه تنهایی ما را!

یکی از مصادیق تنهایی هم فرزند نداشتن و بی‌وارث بودن است. زکریا در کهنسالی از خدا فرزند خواست تا تنها نباشد (رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ)^۱. پیامبر ما فرزند پسر نداشت؛ ولی خداوند به او کوثر عطا نمود و از طریق دخت گرامی‌اش فاطمه زهرا علیها السلام، آن‌چنان نسل او را کثرت بخشید

۱. حدید (۵۷): ۴.

۲. انبیاء (۲۱): ۸۹.

که امروز هیچ خاندانی به گستردگی خاندان او (سادات) نیست. نسلی که باقیات الصالحات اند، والدین را از تنهایی پس از مرگ در می آورند و نامه عمل آن ها باز می ماند و حسنات وارثان صالح در نامه آن ها هم ثبت می شود. همین گونه است احسان جاریه و وقف ها و تربیت شاگردان صالح و علمی که به یادگار بماند و این ها صاحبانش را از تنهایی و فراموشی در می آورند...

نداشتن ناصر و یاور نیز غربت و تنهایی است و امام بزرگوار ما در طول این غیبت طولانی «هل من ناصر» فرموده و منتظر یاورانی است که دعوت او را لبیک گویند. کجایند آن یاوران صادقی که بر غربت امامشان اشک ریزند و غصه خورند و اقدام کنند و در راه او تلاش نمایند تا کمی از تنهایی و غربتش به در آورند. اگر راهش را با ترویج و تعلیم و نشر و تبلیغ فراگیر، پررهر و کنیم به خروج آن غریب فرید و طرید شریک از این تنهایی، کمک کرده ایم....

۴۸. هدیه

بزرگ و کوچک ندارد، همه از هدیه خوشحال می‌شوند! هدیه، نشان دوستی، علاقه، به یاد بودن و همبستگی است. در مورد هدیه دادن بسیار سفارش شده ایم. هدیه سفر، هدیه ولادت، هدیه ازدواج، هدیه عید، هدیه آشتی، هدیه خانه و... در مورد نوعش، هر چیزی که موجب شادی باشد. اولین تأثیر هدیه، خوشحالی گیرنده هدیه است و سپس با دیدن محبت شما، محبت در او هم شعله‌ور می‌شود و این دومین تأثیر هدیه است. از بین بردن کینه‌ها و دلگیری‌ها و سوء تفاهمات از دیگر آثار هدیه دادن است. پیامبر خدا ﷺ فرمود: هدیه دادن محبت می‌آورد و برادری را نگه می‌دارد و کینه و دشمنی را می‌برد. برای یکدیگر هدیه ببرید تا دوستدار هم شوید...

هدیه می‌تواند معنوی باشد. هدایای معنوی طیف گسترده‌ای دارند. اهدای ثواب قرائت قرآن و انواع افعال استحبابی همچون نماز و ذکر و زیارت مشاهد مشرفه و دعا و فاتحه و زیارت اهل قبور و انواع کار نیک و احسان و اطعام و نثار ثواب آن‌ها به ذوی الحقوق و نیکان و اولیای الهی. هدایای معنوی نیز موجب خرسندی کسانی است که هدیه برای آن‌هاست به خصوص اگر دستشان از دنیا کوتاه شده باشد گشایش‌هایی را برایشان به ارمغان می‌برد.

گرفتن بعضی از هدایا نیز جایز نیست: گرفتن هدیه از مشرکان، هدیه‌ای که به منزله رشوه است، هدیه به کارگزاران و زمامداران به طمع نفع شخصی، پذیرش هدیه از ارباب رجوع برای انجام کاری که وظیفه اداری اوست و...

گاهی هدیه، یک کار تربیتی است به شرط آنکه، شرایطش کاملاً رعایت شود. پیامبر ﷺ فرمودند: بهترین هدیه‌ای که انسان مسلمان به برادر خود می‌دهد، سخن حکیمانه‌ای است که خداوند به سبب آن بر هدایت او بیفزاید و از هلاکت

بازش دارد. در این فرایند می‌توان انواع آموزش‌های دینی را قرار داد. این هم سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود: محبوب‌ترین دوستانم کسی است که عیوب مرا به من هدیه دهد (أحبّ اخوانی إلیّ من أهدیّ الیّ عیوبی).^۱ این نیز ابوابی از اخلاق و نظارت عمومی (امر به معروف و نهی از منکر) را در بر می‌گیرد که البته باید به گونه‌ای باشد که حرمت و شخصیت و عزت افراد، خدشه نپذیرد...

در مورد اهدای هدایای معنوی به مولای زمان حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام هم نصوصی داریم: در زیارت سرداب مطهر است که دوازده رکعت نماز گزارد و سپس گوید: خدایا این رکعات هدیه من است به صاحب‌الزمان... و نیز به نیابت از ایشان انواع اعمال استحبابی را انجام دادن و اهدای ثواب آن‌ها که موجب خشنودی ایشان خواهد شد زیرا او عابدترین انسان است و عبادات را دوست می‌دارد و چون رسم پیامبر و ائمه این بوده که هدیه را با هدیه پاسخ می‌داده‌اند، آن حضرت نیز این هدایای شما را به احسن وجه، پاسخ خواهند داد...

۱. کافی ۲: ۶۳۹.

پناهنده کسی است که مجبور به ترك خانه و کاشانه می شود چون در موطن خویش احساس امنیت نمی کند. او به خاطر ترس از آزار و اذیت نژادی، مذهبی، قومی، ملیتی، سیاسی یا تعقیب و نقض حقوق بشر، تبعیض، کشمکش های قومی، حوادث ناگوار طبیعی یا فقر و تهیدستی، به دنبال به دست آوردن پناهگاهی امن در کشوری دیگر است. با اینکه سازمان های جهانی برای آنها حقوقی قائل شده اند اما به فرض که خودشان را به کشور دیگر هم برسانند آنجا نیز نوعاً برخورد عادلانه ای با آنها نمی شود و با مصائب زیادی مواجهند. گاهی هم مجبورشان می کنند به دامن همان شرایط سخت بازگردند. این داستان غم انگیز میلیون ها پناهنده در هزاره سوم تاریخ است...

پناهنده را لاجئ و پناهگاه را ملجأ گویند. صرف نظر از موضوع خاص پناهندگی، اصولاً چون انسان در مقابله با مشکلات طبیعی، نشیب و فرازهای زندگی و امور اجتماعی نیاز به يك پشتیبان دارد که به او پشتگرم باشد؛ پناهگاهی که در زمان خطر، در آن پناه گیرد، قدرتمندی که در کوران جنگ ها و ستیزها، از او نجات خواهد ... این ملجأ و منجا (پناهگاه و نجات بخش) کسی جز خدا نیست. این است که فرموده اند همواره خود را به پناه او ببرید و به او پناهنده شوید و هر شب این نکته را با خود زمزمه کنید و از خدا بخواهید در حریم امن خویش شما را جای دهد و نجات بخشد (اللهم لا ملجأ ولا منجی إلا إِلَيْكَ)...

در همین راستا، اولیای او نیز پناهگاه و نجات بخش شمایند. خداوند، خود آنها را پناهگاه استوار و فریادرس بیچارگان و ملجأ ترسندگان و نگهدار مددجویان قرار داده است تا شما در طول زندگی از آنها مدد جویید و کمک

۱. کامل الزیارات: ۲۲۴.

خواهید و به سویشان بشتابید تا دستگیرتان باشند، پناهتان دهند و نجاتتان بخشند. این یکی از فرازهای صلوات زیبای شعبانیه است که شما را به مهمانی این بزرگواران می‌برد و چه زیبا درودهایی است؛ و خوب است این صلوات‌ها را هر از گاهی زمزمه کنیم و به پناه آنان رویم: ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْخَصِيِّنِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَمَلَجِ الْهَارِبِينَ وَعِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ ...

در شرایط سخت غیبت امام عصر ارواحنا فدا، ملجأ و پناه انسان‌ها، شخص شخیص اوست که واسطه همه فیوضات ربّانی است و فرمانفرمای تکوین و تشریح. اگر چه در ظاهر از دیده‌ها نهان است اما چون خورشید پس ابر، نور و روشنی و حرارتش، موجب حیات انسان‌هاست. آن هنگام که مردم از همه نظامات بشری وعده‌های دروغ شنیدند و گریزان شدند و ناامید گشتند و به دنبال پناهگاه رفتند و چیزی نیافتند، «خداوند پناهگاه واقعی را که مردی از خانواده من (پیامبر ﷺ) است به فریادشان برانگیزد که زمین را از داد آکنده کند چنان‌که از ستم ملامال شده است. ساکنان زمین و آسمان از او خشنودند و آسمان از بارش و زمین از رویش دریغ نکند، به گونه‌ای جهان زیبا شود که همه مردگان و زندگان، آرزوی زیستن در آن دوران کنند...

۱. مصباح المتعجد ۲: ۸۲۸.

فروشنده باتجربه به بازاریاب جوانش گفت: لبخند بزن، دوستش بدار، احترام بگذار، تحویلش بگیر، مؤدب باش، کلمات زیبا بگو، راهی به قلبش باز کن، تحقیقش مکن، درکش کن، هدیه‌ای بده، تعارفی کن، انتخابش را مهم بدان، لطیفه‌ای بگو، کمی شعر برایش بخوان و خلاصه همه استعدادها، ظرفیت‌ها و هنرهای را به کار بگیر و جذبش کن!

این‌ها توصیه‌های يك فروشنده باتجربه است برای جذب مشتریان بیشتر، فروش افزون‌تر و ساختن برندی برتر... حال از شما می‌پرسم وقتی برای فروش يك محصول، باید آداب جذب را دانست و به کار گرفت، برای جذب دیگران به يك اندیشه و اعتقاد چه باید کرد؟ آیا جذب، بدون برنامه و روش امکان‌پذیر است؟ به راستی آیا روش‌های فعلی ما، رسانه‌های ما، تبلیغات دینی ما، برنامه‌های مذهبی ما، عامل جذب است یا دفع؟

پیامبر ﷺ به جای اینکه برای دشمنان سرسخت و لجوجش که حتی با سنگ‌پرانی، سر و صورت او را خونین می‌نمودند، نفرین و درخواست عذاب کند برای آنان دعا می‌فرمود که "همانا من برای رحمت مبعوث شدم (نه نقت و عذاب)، بارخدايا قوم مرا هدایت فرما که نمی‌دانند" (إِنَّمَا بَعَثْتُ رَحْمَةً، رَبِّ اهدِ اُمَّتِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) و روزی هم که قدرت و حاکمیت پیدا کرد همان‌ها را بخشید و فرمود امروز، روز مهربانی است نه انتقام (اليوم يوم المرحمة)^۱. این مهربانی و گذشت و سعه صدر، موجب جذب حداکثری گشت و امروز می‌بینید دومیلیارد مسلمان خود را وامدار جاذبه اخلاقی او می‌دانند.

۱. احتجاج ۱: ۲۱۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۲۷۲.

آیا می‌توان با تکفیر و اهانت و فحاشی به مقدسات و شخصیت‌های مورد علاقه پیروان مذاهب دیگر، آنان را به مکتب اهل بیت دعوت کرد؟ استفاده از این روش‌ها تنها ممکن است اندکی موجبات تشفی خاطر و ارضای حس انتقام‌گوینده را فراهم کند، اما آیا سیره ائمه هدی علیهم‌السلام، از آن جمله حضرت رضا علیه‌السلام با پیروان مذاهب دیگر و حتی دشمنانشان این‌گونه بود؟ اگر چنین بود که آنان هرگز نمی‌توانستند دل‌های میلیون‌ها مسلمان، اعم از شیعه و سنی را به خود جلب نمایند. بسیاری از محاسن و مکارم اخلاق در میان مسلمانان، و حتی غیرمسلمانان مرهون سیره عملی پیشوایان دینی ما در برخورد با دیگران است.

اهمیت توجه به شیوه‌های جذب، وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم به فرموده پیامبر، جذب و هدایت تنها يك انسان، ارزشمندتر از هر چیزی است که خورشید بر آن می‌تابد. چهره گشاده، سخن زیبا، مهربانی و احسان، منطق استوار، گذشت و ایثار، روزآمدی و نوآوری، مخاطب‌شناسی و زبان‌دانی و زمان‌شناسی، ابزارهای جذب‌اند و البته توفیق با خداست. یاوران و منتظران امام عصر ارواحنا فداء، باید با بهترین شیوه‌های جذب از انواعی که گفته شد، دوستان مهدوی را افزون کنند و بر افواج مهدی‌باوران بیافزایند و با جذب حداکثری لبخند بر لبان مولای خود نشانند...

با عصبانیت می‌گفت: «باید او را خُرد کنم. دیدی با من چه کرد؟ شنیدی چقدر بی‌ادبی کرد؟ چقدر تحقیرم کرد؟ باید از او انتقام بگیرم، تلافی کنم، آبرویش را خواهم ریخت...». این صحنه‌ها را گهگاه در اطراف خود شاهد هستید که ناشی از عدم مداراست...

مدارا، ملاطفت، نرمی، مهربانی و گذشت، راز تسخیر دل‌هاست. در حدیث نبوی آمده است: «من به مدارا با مردم مأمور شده‌ام، همچنان که به تبلیغ رسالت مأمور گشته‌ام». و نیز فرمودند: «رأس عقل پس از ایمان به خدا، مدارا با مردم است». یعنی ملایمت و ملاطفت و نرمی و معاشرت نیکو و ترك نزاع و مجادله با آنان؛ و خلاصه رفتار همراه با تسامح، نرمی و گذشت در جایی که انتظار برخورد و شدت عمل وجود دارد به منظور دفع شر و پیامدهای ناگوار برخورد تند و خشونت‌آمیز. البته مرز مدارا با سازش و مداهنه روشن است. مداهنه کوتاه آمدن در اصول و مصالح برای نفع شخصی یا گروهی؛ اما مدارا، بردباری و گذشت برای جا انداختن مصالح و تحکیم آن‌هاست.

در سیره پیامبر اکرم و امامان علیهم‌السلام مدارا را در بالاترین سطح مشاهده می‌کنیم. آن حضرات با مردم با مدارا و ملایمت رفتار می‌کردند تا زمینه هدایت آن‌ها را فراهم کنند. وقتی افراد خشن و بدخو با اخلاق کریمانه ایشان روبه‌رو می‌شدند، انقلابی در ضمیرشان ایجاد می‌شد و به حقانیت آنان پی می‌بردند. خداوند متعال درباره خُلق نیکوی پیامبر که سبب جذب مردم به دین حق می‌شد، می‌فرماید: «به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها این چنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آن‌ها بیخشای و برایشان آمرزش بخواه» و به خاطر همین مهربانی و خوشخویی،

مدال "خُلُق عَظِيم" به حضرتش اعطا شد (اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)۱. مدارای ایشان با ابرسفیان پس از فتح مکه، و مدارای امیرمؤمنان با شکست خوردگان جنگ جمل و مدارا و مهربانی هردو حجت معصوم با دشنام‌دهندگان به ایشان و نیز رفتار امام زین‌العابدین علیه السلام با مردی که به ایشان، دشنام داد (که مرد شامی پس از دیدن رفق و مدارای امام شرمنده و جذب شخصیت و مرام ایشان شد) و مدارا و رفتار از سر رفق امام حسن علیه السلام نیز با مرد شامی (که موجب جذب وی به امام گردید)، و صدها نظیر آن‌ها از این نمونه‌هاست. در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز ایشان دلیل مدارا با مردم و به‌ویژه مخالفان را جذب آنان به دین فرمودند...

امام عصر ارواحنا فداه نیز همین سیره پیامبر و امامان را در مدارا با مردم خواهند داشت. نمونه‌های روایات در این زمینه:

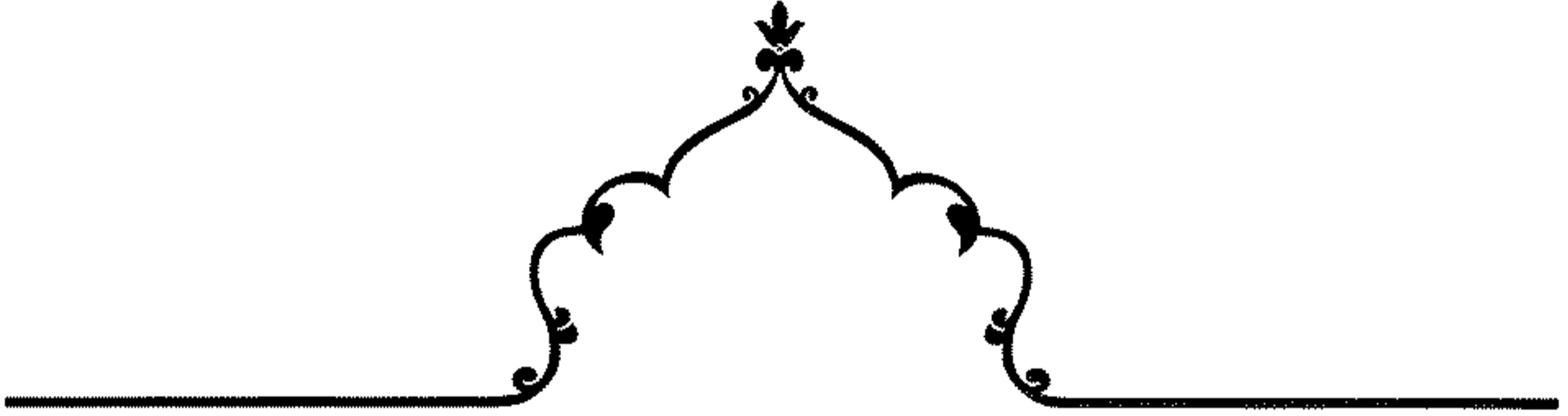
ابن عباس از رسول اکرم نقل نموده است که آن حضرت درباره جانشینان پس از خود فرمود: نهمین ایشان قائم از خاندانم و هدایت‌گراقتم می‌باشد که در شمائل، گفتار و رفتار شبیه‌ترین مردم به من است.

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قائم سؤال نمودم هنگامی که قیام می‌کند با چه روشی در میان مردم عمل خواهد کرد؟ حضرت فرمودند: با همان شیوه‌ای که پیامبر در پیش گرفت، در میان مردم عمل خواهد کرد تا اسلام فراگیر و غالب گردد.

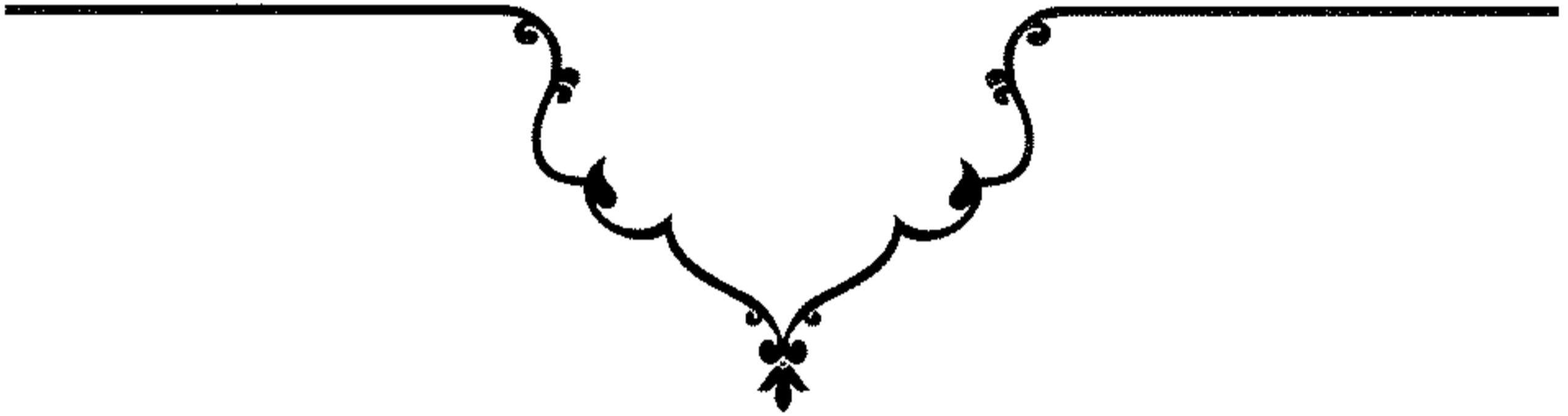
امام صادق علیه السلام فرمودند: آن‌گاه که خداوند به قائم اجازه خروج بدهد بر فراز منبر شده مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و سیره جدش رسول خدا را در پیش گرفته و همانند او رفتار می‌کند...

و نیز فرمودند: هنگامی که قائم ما اهل بیت ظهور کند لباس علی علیه السلام را بر تن می‌کند و روش امیرالمؤمنین را در پیش می‌گیرد...

۱. قلم (۶۸): ۴.



اعتقادی



۱. شکایت

شکایت، به معانی گلایه، شکوه، تظلم، دادخواهی، نالیدن و اظهار ناخشنودی و رنج و فغان است (غیر حق جمله عدو و دوست اوست / با عدو از دوست کی شکوه نکوست؟ مطلبی جز شکر غم‌های وفادار تو نیست / خواننده باشی نامه‌های شکوه آشوب مرا. شکوه از کج خلقی دوران کنم / ناله از هجران آن خاقان کنم...). وقتی کسی در چنبره مشکلات و غم‌ها، فشرده و افسرده می‌شود زبان به گلایه می‌گشاید، چنان‌که یعقوب پس از شنیدن خبر فقدان یوسف، به خدا شکایت برد و دادخواهی نمود: همانا من غم و حزن خویش را به خدا شکوه می‌برم: **إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ**. آری شکایت و دادخواهی را باید نزد خدا برد زیرا تنها اوست که می‌تواند دادرس و فریادرس باشد...

ما با تقدیرهای متفاوت به دنیا آمده‌ایم و تفاوت هم لازمه زندگی است (جهان، چون چشم و خال و خط و ابروست / که هر چیزی به جای خویش نیکوست) اما این تفاوت‌ها دلیل برتری هیچ‌کس بر دیگری نیست و با توجه به اینکه همه از گوهر اختیار برخورداریم، سرنوشت خویش را خود رقم می‌زنیم لذا تفاوت‌ها نباید موجب گلایه و شکوه باشد. اما در دنیا گاهی از سوی مردم، مورد بی‌مهری و ظلم واقع می‌شویم و کسی هم نمی‌تواند گره از کار ما بگشاید. در این شرایط، شکایت و دادخواهی نزد که بریم و از چه کسی پناه جوییم؟ تنها خداست که شکایت ما را به خوبی می‌شنود و می‌بیند و توان رسیدگی و حل مشکل دارد. اگر به هر دلیلی از جمله سوء اختیار خود یا دیگران، دچار بلیه‌ای شده‌ایم، گلایه و دادخواهی فقط نزد خدا می‌بریم و رفع آن بلیه از او می‌خواهیم که او شنوا و دادرس مظلومان است...

۱. یوسف (۱۲): ۸۶.

ما می‌توانیم از رنج‌های كوچك و غم‌های عادی که به‌طور روزمره ممکن است برای هرکسی پیش آید گلایه‌مند شویم؛ اما اگر نيك بنگریم کمال ما در صبوری برناملايمات و گذر از آزمون‌هاست و چه بسا تقدیر چنان است که در این غم‌ها چون فولاد آبدیده شویم و در مدارح انسانی، به درجات بالاتر صعود کنیم. چنان‌که پیامبر گرامی ما مورد بیشترین آزارها واقع شد و فرمود: «هیچ پیامبری همچون من آزار ندید»^۱ اما بر آن‌ها بردباری کرد و لذا برترین نزد خدا گردید. اما گاهی که به قدرت لایزال الاهی می‌نگریم توقع خویش را بالاتر می‌بریم و از خدایی که خالق و مدبّر تقدیرهاست، تقدیرهای دیگر طلب می‌کنیم که ارزش ما هم در این دعاها و خواستن‌هاست زیرا نشانه عرفان ماست.

امام، مولا و آموزگار بزرگ ما یعنی حضرت بقیة الله در دعای افتتاح، نوع و نحوه شکایت بردن به پیشگاه الاهی و کوبیدن درهای اجابت را در دعای افتتاح به ما می‌آموزد: اللهم انا نشكو اليك... خدایا از نبود پیامبرمان و از ناپیدایی مولایمان، و بسیاری دشمنانمان و کمی نفراتمان و سختی فتنه‌هایی که به سویمان آمده و از گردش زمان علیه ما به درگاه تو شکوه می‌آوریم، خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را در برابر این همه یاری فرما از طریق گشایشی از جانب خویش که زود برسانی، و بدحالی‌ای که برطرف کنی، و پیروزی با عزتی برایمان قرار دهی، و سلطنت حقی که آشکارش فرمایی، و به رحمتی که از سویت ما را فرا گیرد، و به سلامتی کاملی که از جانب تو ما را بپوشاند، ای مهربان‌ترین مهربانان...

۱. مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۲۴۷ (ما اودى نبیّی مثل ما اودیت).

۲. وصیت

وصیت به معنای عهد نمودن، فرمان دادن، سفارش و موعظه کردن و اندرز گفتن به عنوان آخرین توصیه‌ها به عزیزان پیش از سفر یا هنگام نزدیک شدن مرگ است. قسمتی از آن می‌تواند توصیه‌هایی در امور شخصی مثل اموال و فرزندان و خانواده باشد، اما عمده‌اش در امور اعتقادی و ماحصل تجربه‌های زندگی و راهبردهای وصول به سعادت دنیوی و اخروی برای خانواده و دوستان و دیگر مخاطبان است. مثلاً پیامبر اکرم ﷺ هنگام ارتحال، در حدیث مشهور "ثقلین" همگان را بعد از خویش برای دور ماندن از گمراهی به چنگ زدن به قرآن و عترت، وصیت فرمود. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز وصایایی برای فرزندان و خاندان خویش و همچنین برای بعضی اصحاب مثل کمیل و ابوذر و... فرموده‌اند که متونی جاودانه برای همه رهروان راه ایشان در طول قرون و اعصار است. تفاوت متون اخلاقی با وصایا را می‌توان در اهمیت موقعیت وصیت برشمرد؛ زیرا وصیت‌کننده گویی انتظار دیدار مجدد را ندارد و می‌خواهد ثمره عمر و میراث علمی و تجارب شخصی خود را در کلماتی کوتاه برای عزیزان خود شرح دهد. کسانی هم که مخاطبان وصیت هستند به رسم ارادت، این توصیه‌ها را جدی گرفته و به آن عمل می‌کنند تا رضایت خاطر او را فراهم آورند...

در میان وصایای امیرمؤمنان علیه السلام، بلندترین و جامع‌ترین وصیت، وصیت به حضرت مجتبی علیه السلام است که بعد از بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین در سال ۳۸ هجری نوشته‌اند که حاوی نکات معرفتی و تربیتی بلندی است که به عنوان نامه سی و یکم در نهج البلاغه آمده است. موضوعات این وصیت عبارتند از: انسان و حوادث روزگار، مراحل خودسازی، اخلاق اجتماعی، شتاب در تربیت فرزند، روش تربیت فرزند، ضرورت توجه به معنویات، ضرورت آخرت‌گرایی، معیارهای روابط اجتماعی، تلاش در جمع‌آوری زاد و

توشه، نشانه‌های رحمت الهی، شرائط اجابت دعا، ضرورت یاد مرگ، شناخت دنیاپرستان، ضرورت واقع‌نگری در زندگی (ارزش‌های گوناگون اخلاقی)، حقوق دوستان، ارزش‌های اخلاقی، جایگاه زن و فرهنگ پرهیز.

اینک عبارتی از این وصیت: "به نیکی‌ها امر کن و خود نیکوکار باش، و بدی‌ها را با دست و زبان انکار کن، و بکوش تا از بدکاران دور باشی، و در راه خدا آن‌گونه که شایسته است تلاش کن، و هرگز سرزنش ملامت‌گران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد. برای حق، خود را در مشکلات و سختی‌ها بیفکن، شناخت خود را در دین به کمال رسان، خود را برای استقامت در برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق عادتی پسندیده است، در تمام کارها خود را به خدا واگذار، که به پناهگاه مطمئن و نیرومندی رسیده‌ای، در دعا پروردگارت را با اخلاص بخوان، که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست، و فراوان از خدا درخواست خیر و نیکی داشته باش. وصیت مرا به درستی دریاب، و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد، بدان! علمی که سودمند نباشد، فایده‌ای نخواهد داشت و دانشی که سزاوار یادگیری نیست سودی ندارد...."

وصیت دیگر آن حضرت، بعد از ضربت خوردن است که خطاب به دو فرزند خویش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده‌اند.

اینک عبارتی نیز از این وصیت: "شما را به تقوا و پرهیزکاری و ترس از خداوند سفارش می‌کنم، در پی دنیاپرستی نباشید گرچه به سراغ شما آید. بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید تأسف مخورید! سخن حق بگویید و برای اجر و پاداش (الهی) کار کنید؛ دشمن سرسخت ظالم، و یاور و همکار مظلوم باشید! من شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت‌نامه‌ام به آن‌ها می‌رسد به تقوا و ترس از خداوند، نظم در امور خود، و اصلاح ذات‌البین، سفارش می‌کنم! زیرا که من از جدّ شما علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح بین مردم از نماز و روزه برتر است». خدا را! خدا را! درباره «یتیمان»، نکند آن‌ها گاهی سیر و گاهی گرسنه

بمانند، نکند آن‌ها در حضور شما در اثر عدم رسیدگی از بین بروند! خدا را خدا را! که با «همسایگان» خود خوش رفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه‌ای از ارث برایشان قرار خواهد داد! خدا را خدا را! در توجه به «قرآن»، نکند دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند...»

وصیت دیگر، وصیتی است خطاب به جناب اباذر غفاری.

اینک عبارتی از آن: «ای اباذر، عمل کن به آنچه به تو وصیت می‌کنم تا سعادت‌مند شوی؛ طوری در دنیا زندگی کن که گویی در آن همچون غریب یا رهگذری؛ از عمرت بیش از درهم و دینارت محافظت و بهره‌برداری کن؛ به کوچکی گناه منگر بلکه بنگر چه کسی را عصیان می‌کنی؛ هیچ عضوی از تو همچون زبانت سزاوارتر به زندانی شدن نیست...»

و وصیت بسیار ارزنده‌ای هم خطاب به جناب کمیل دارند.

اینک عبارتی از آن: «پیامبر ﷺ را خدا، و مرا پیامبر تربیت نمود و مؤمنان را من ادب می‌آموزم و برای گرامیان ادب را ارث می‌نهم. علم را جز از ما مگیر تا از ما باشی؛ هیچ حرکتی نیست مگر آنکه در آن نیازمند معرفت و شناخت باشی؛ هیچ دانشی نیست مگر آنکه من سرآغازش باشم و هیچ رازی نیست مگر آنکه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را به پایان خواهد برد...»

اگر خود را ارادتمند آستان علوی می‌شماریم، در وصایای او درنگی کنیم اگر نه هر روز، لا اقل هفته‌ای یک بار؛ و از روح قدسی‌اش مسئلت کنیم تا ما را به فرزندش عجل الله تعالی فرجه الشریف برساند تا آن حضرت، رازهای ناگشوده را بر ایمان آشکار نماید...

۳. فراغت

از خانواده‌اش شنیدم آن قدر کار می‌کند که دارد از بین می‌رود؛ هیچ فراغتی برای خودش باقی نگذاشته است و بسیار پرحجم کار می‌کند. به رسم ایامی که با هم صریح صحبت می‌کردیم به او گفتم: چقدر کار می‌کنی؟ خسته نشدی؟ خیلی گرفته‌ای؛ تراکتور که نیستی! بابا، به خودت فراغتی بده، تفریحی، ورزشی، سفری، گپی، بگو بخندی، باغی، کوهستانی... ما ترکیب جسم و روح هستیم، همان طور که جسم نیاز به استراحت دارد تا قوای خود را بازیابد، روح هم نیاز به استراحت دارد تا دوباره شاداب شود. باید در میان کارها، به خودت زنگ تفریح بدهی، اوقات فراغت و زنگ تفریح‌ها، اتلاف وقت محسوب نمی‌شوند بلکه عامل بالا رفتن بهره‌وری ساعات کاری هستند...

گفت: فکر می‌کنی این حرف‌ها را نمی‌دانم؟ فکر می‌کنی من از تفریح و فراغت و ورزش و سفر خوشم نمی‌آید؟ کیست که از گپ و خنده و شب‌نشینی و خوش بودن، بدش بیاید اما من مجبورم. باید اقساط بدهی‌ها و خرج خانه و تحصیل بچه‌ها را جور کنم. در این دوره و زمانه که همه برای خود صدها گرفتاری دارند، چه کسی به من کمک می‌کند؟ گفتم: این طوری دوام نمی‌آوری و مریض می‌شوی و از کل نقشه‌هایت عقب می‌مانی. گفت می‌گویی چکار کنم؟ تو بودی چه می‌کردی؟ گفتم: حالا شدی پسر خوب! خواهم گفت چه کنی اما به شرط اینکه گوش کنی و نگویی من این حرف‌ها را بلدم. اصلاً بلدی، فرض کن دارم همان چیزی را که بلدی به تو تذکر می‌دهم؛ تذکر یعنی یادآوری چیزی که بلدی اما با این یادآوری، توجه جدید می‌کنی، خدا هم فرموده: فَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ...^۱

۱. ذاریات (۵۱): ۵۵.

در فرهنگ دینی به ما آموخته‌اند. اوقات روز را به سه قسمت کار و عبادت و فراغت تقسیم کنیم. هر سه لازم است و میزانش دست خود ماست. حذف هر يك، آسیب جدی به زندگی می‌زند. همان‌طور که نمی‌توانی غذا خوردن و خواب را حذف کنی، کار و فراغت و عبادت هم اگر حذف شوند سربار جامعه می‌شوی و افسرده و بی‌پناه. عبادت، به توانرزی روحی می‌دهد و وجدان می‌کنی تنها نیستی و خدا را داری و با استفاده از فراغت، کمک می‌کنی خود و خانواده‌ات را با نشاط کنی تا بتوانید از پیچ‌های زندگی به راحتی عبور کنید. بین اصلاً فراغت و عبادت حتی اگر کوتاه هم باشند، نشاط و آرامش و توانی با خود می‌آورند که بهره‌وری کار تو را هم افزون می‌کنند. گفت: قبول دارم...

گفتم: يك نکته دیگر از باب تذکر بگویم؟ گفت: بفرمایید. گفتم: عزیز جان، درست کردن همه کارها از ما بر نمی‌آید، مگر يك نفر چقدر توان دارد؟ از توّسل و دعا غافل مشو. می‌دانم اعتقادات خوب است ولی در کوران مشکلات، گاهی انسان غافل می‌شود. برای حلّ چالش‌ها، به خدا متوّسل باش تا تقدیرات را عوض کند تحوّل قلب کسانی که با آنها سروکار داری از او بر می‌آید؛ و با دعا خواهی دید که چه ابواب جدیدی باز می‌شود که حتی فکرش را هم نمی‌کردی و در محاسبات نمی‌گنجید. از توّسل و تمسک به امام خود هم غافل مشو که خدا هر خیری بخواهد به تو برساند از طریق او می‌رساند. امام زمان عجل الله تعالی فرجه کارگزار خداست در آفرینش و مقدرات با دعای او قابل تغییر است...

۴. روضه خدا

وقتی شنید یکی از علمای بزرگ و خطبای متقی حدود پنجاه سال قبل در يك منبر، روضه خدا خوانده است، تعجب کرد زیرا عرف همه منابر خواندن روضه برای مصائب آل الله بوده است نه روضه برای الله! چگونه می توان برای خدا روضه خواند؟ مگر خدا هم مصیبت دارد؟ برای کدام موضوع خدا می شود روضه خواند؟ باید نوار را پیدا می کرد. این شد که به جستجوی نوار آن سخنرانی برآمد و گشت و گشت تا اخیراً آن را پس از سال ها از طریق یکی از علاقه مندان آن عالم متقی به دست آورد و خوشحال از این فتح، نشست و به استماع آن پرداخت. با شنیدن نوار، آن چنان سرمست عرفان ربوبی شد که تا به حال از هیچ منبر و کتاب و کلاس و درسی این گونه در عرفان خالق نشنیده و به وجد نیامده بود، لذا خدا را بر این نعمت سپاس ها گفت...

خطیب مرحوم در بیشتر مدت خطابه با حالت گریه و حال و تذکر و شبیه به روضه از خدا سخن می گوید و از اینکه آن خالق عظیم و جلیل و قادر را از یاد برده و مراعات او را نکرده ایم و بدتر از آن با جسارت به ساحت قدسی اش معصیت و نافرمانی او کرده و حتی به اندازه يك بچه - که اگر ناظر کار ما باشد به خاطر او کارهایی را انجام نمی دهیم - پاس او را نداشته و در مقابل فرمانش عصیان کرده ایم و بعد خطاها و عصیان های ما را یکی یکی می شمرد و بر خجلت و شرم از این معاصی در برابر آن خدا سخن می گوید...

سپس ادامه می دهد: راستی کدام ظلم و ستم بالاتر از اینکه در مقابل آفریننده رحیم و کریم که ما را هستی بخشیده و انعام فرموده چنین جسارت ها کنیم؟ خطیب آن گاه، خود به حالت روضه و گریه، جسارت ها و عصیان ها را می شمرد و سپس داستانی از خویش نقل می کند که چگونه در حین خواندن دعای شریف

علوی مصری (که از ادعیه بسیار عالی المضامین است و در کتاب مهج الدعوات سید بن طاووس اعلی الله مقامه آمده است) با یادآوری عظمت خدا و گناهان و جسارت‌های خویش آن چنان به گریه و غشوه افتاده که نزدیک بوده قالب تهی کند و از فرط خجالت در برابرین خدا، درخواست کرده که معدوم شود (نه اینکه بمیرد، چون مردن فقط رفتن روح است از بدن دنیوی به بدن برزخی) اما خدا نخواست که او بمیرد و وقتی به حالت عادی برگشته دیده است از فرط گریه‌هایش همه لباس و زیرانداز و کتاب دعایش از اشک‌ها خیس شده است... و ادامه می‌دهد که خداوند پس از آن جلوه جلال، جلوه جمال هم نشان داده که آن خدای جلیل درعین حال کریم است و غفور، مهربان است و بخشنده... و پس از بروز این جلوه برای او، با همه گناهان، به خداوند امیدوار می‌شود و باز از او طلب لطف بیشتر می‌نماید...

بیان حال و عرفان و معنویت نوار "روضه خدا" در این مختصر نمی‌گنجد؛ باید خود بشنوید و وجدان کنید. با خود می‌گوییم يك انسان عادی وقتی در دقایقی محدود این چنین می‌تواند شور عرفانی توحیدی ایجاد کند چگونه خواهد بود منابر آن یگانه دوران، حجت برگزیده خدا؟ آن ولی خدا و امام هدی و حضرت بقیه الله عجل الله فرجه که داعی الله است، چون به منبر رود و خطابه آغازد و از خدا سخن گوید، چه امواج عظیم عرفانی را به جوشش خواهد آورد؟ وقتی او به شرح و تفسیر آیات توحیدی و بیان صفات جمال و جلال الهی پردازد و دروس معارف مبدای و معادی را آغاز کند، چه طوفان معنوی و معرفتی به پا خواهد کرد؟ وقتی او که ترجمان قرآن است به تلاوت آیات الهی پردازد، چه معنویت و معرفتی خواهد گسترد؟ از این اندیشه که در دوران غیبت از این نعمت‌ها محرومیم چنان بغض گرفت که ملت‌مسانه فریاد زدیم:

اللهم عجل لوليتك الفرج...

۵. تقویم‌ها

يك تقویم، تقویم ملی است که می‌گوید من کی متولد شدم؛ کی مدرسه رفتم؛ کی رأی دادم؛ کی درراندگی قبول شدم، کی فارغ التحصیل شدم؛ کی پاسپورت گرفتم، کی ازدواج کردم؛ کی استخدام شدم؛ کی ترفیع گرفتم؛ کی بچه دار شدم و... يك تقویم هم تقویم بین‌المللی است که می‌گوید کی روز جهانی کارگراست یا روز محیط زیست، روز زمین، روز حقوق بشر، روز بدون دخانیات؛ روز جهانی آزادی مطبوعات، روز جهانی بهداشت؛ روز کتاب کودک یا سررسید وام بانک‌ها و چک‌های خریدها و تعهدات، روزهای تعطیل و خاص مثل کریسمس یا عید پاک یا شروع و اتمام ترم‌های دانشگاه‌ها و پروژه‌های کاری خارجی و غیره است. يك تقویم هم تقویم مذهبی است که می‌گوید من از کدام فرهنگم؛ به کدام دین تعلق دارم و چه مناسکی و کی باید انجام دهم؛ کی مکلف می‌شوم؛ پیامبرم کی مبعوث شده؛ کی جانشین تعیین کرده، کی از دنیا رفته؛ میلاد و وفات امامان و رهبران من چه زمانی است؛ کی موسم حج است؛ کی زمان روزه است، کی عید یا عزا است؟ اعمال و آداب زمان‌های ویژه دین و آیین من کدام است؟...

امروزه از تقویم اول و دوم گریزی نیست که تقویم زیستی‌اند و هرکس به مقتضای زندگی خود در يك گوشه جهان با آن سروکار خواهد داشت، اما تقویم سوم مربوط به دینداری است که اغلب مردم جهان با آن درگیرند اگرچه کسانی هم هستند که لایک‌اند و بدون تقویم سوم زندگی می‌کنند. انسان متدین امروزی درگیر این تقویم‌هاست چون هم شهروند يك کشور است که تقویم اول بر او حاکم است، هم به لحاظ ارتباطات و فضای دهکده جهانی به نوعی شهروند جامعه جهانی است و تقویم دوم را باید لحاظ کند و هم به لحاظ دین و اعتقاداتش به تقویم سوم وابسته است و باید زمان‌های خاصی را مراقبت کند تا به وظایف آیینی خود عمل کرده باشد. توجه به تقویم‌ها، جزوی از زندگی امروزی است...

برای مسلمانان، تقویم دینی از اهمیت خاصی برخوردار است حتی اگر در کشورهای غیراسلامی زندگی کنند چون باید رمضان را بشناسند و زمان شروعش را بدانند تا روزه بگیرند و شب قدر را بدانند تا احیاء بگیرند و زمان شروع حج را بدانند اگر بخواهند عازم حج شوند و روزهای خاص دینی را مراقبت کنند و احیاناً مناسک خاصی را در آن زمان‌ها انجام دهند. شیعیان، بیشترین مراقبت‌ها را از تقویم دینی دارند زیرا کمتر روزی در سال هجری قمری است که خالی از مناسبتی باشد و برای آن مناسبت‌ها، دعا یا اعمال یا مناسکی ذکر نشده باشد...

در تقویم دینی ما اگرچه مناسبت‌هایی چون قربان و فطر و عرفة و نیمه شعبان و دحوالارض و بعثت و غدیر و عاشورا و فاطمیه و وفیات و موالید امامان و... بزرگ داشته می‌شود؛ اما رنگ و بوی مهدوی در همه آن‌ها سریان و جریان دارد. زیرا چون در دوران امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه قرار داریم، اعیاد را به ایشان تبریک و عزایها را به ایشان تسلیت گفته و در همه اعمال عبادی آن مناسبت‌ها که به قصد قربت انجام می‌شود، برای ظهور و فرج او دعا نموده و خود را در منظر و محضر او احساس می‌کنیم و در واقع تقویم ما مهدوی است...

۶. شب قدر

همیشه برایش شگفت بود راز "شب قدر"، شبی که از همه شب‌های سال برتر است بلکه شبی است که بهتر از هزار ماه (یعنی سی هزار روز) است. چیست رمز و راز این چند ساعت که فضیلتش از هفتصد و بیست هزار ساعت در وقت‌های دیگر بیشتر است؟ به او توصیه کردند يك بار دیگر سوره قدر را بخواند تا شاید از رازش آگاه شود. سوره قدر را از کودکی حفظ بود، بسم‌اللهی گفت و شروع کرد و خواند: *إنا أنزلناه في ليلة القدر...* "به نام خداوند بخشنده مهربان. به راستی که ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم؛ و چه چیزتورا به شب قدر آگاه تواند کرد؟ شب قدر از هزار ماه برتر است. در این شب فرشتگان و روح به اذن پروردگارش از هر امر فرود می‌آیند. این شب تا صبحگاه «سلام» است."

سؤالات دیگری برایش ایجاد شد: آیا به خاطر نزول قرآن است در این شب؟ آیا به خاطر نزول فرشتگان و روح است در این شب؟ چگونه همه ساعاتش، "سلام" است تا طلوع فجر؟ و خود پاسخ داد: عرفان این شب در گرو معرفی خداوند است وگرنه عقل ما راه به جایی نمی‌برد: "و ما ادریک ما ليلة القدر...؟"

شنیده بود شب قدر به این جهت قدر نامیده شده که تمامی مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می‌شود. شاهد این معنی در سوره دخان بود: (انا انزلناه في ليلة مبارکه انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم) 'ما این کتاب مبین را در شبی پربرکت نازل کردیم و ما همواره بیم‌دهنده بوده‌ایم، در آن شب هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می‌گردد. مطمئن بود که *ليلة القدر* در ماه رمضان است زیرا نزول قرآن در رمضان بوده است (شهر رمضان الذی انزل

۱. دخان (۴۴): ۳-۴.

فیه القرآن)؛ اما کدام شب از شب‌های رمضان؟ مفسران چند شب را به‌ویژه در دهه آخر رمضان گمانه‌زنی کرده بودند، ولی با قطعیت نمی‌شد يك شب را از میان آن‌ها مشخص کرد. این هم یکی از رازهای شب قدر بود... اما همه بر احیاء این شب‌ها همداستان بودند: بیداری و عبادت و تفکر، جوهره این احیاء بود. در بعضی از روایات، مذاکره العلم و ازدیاد دانش دینی در این شب، افضل اعمال شمرده شده بود...

تأمل و کنکاش علمی، او را بدین‌جا رساند که شب قدر مختص به زمان پیامبر ﷺ نبوده و در همه سال‌ها وجود داشته و خواهد داشت. ملائکه و روح در این شب بر پیامبر و پس از او بر امام هر عصر فرود می‌آیند و مقدرات آن سال بر قلب مقدس ایشان عرضه می‌شود و بدین‌گونه آن بزرگواران از سوی خداوند بر تقدیرات سال، اشراف پیدا می‌کنند و هر تغییری که باید در سرنوشت افراد و جهان رخ دهد، در این شب رقم زده می‌شود. پس راز آن احیاءها و شب‌زنده‌داری‌ها این است که با دعاها و التجاها و درخواست‌ها به درگاه الاهی رو کنند و تقدیرات خود را نیکو بخواهند و غفران خطاها را طلب کنند و در ساعات حساسی که فرشتگان در رفت و آمد بر ولی خدا هستند، تقدیر يك ساله خوبی را مسئلت نمایند.

با تحقیق بیشتر دانست که دعای مشهور (اللهم کن لولیک...) از اعمال شب قدر است که در همه ساعات و لحظه‌هایش خوانده و برای امام عصر ارواحنا فداه دعا نمایند، که اگرچه خاستگاه دعا و قلّه آن در شب قدر است ولی در همه ساعات روزهای دیگر مناسب است که خوانده شود. این معنا به ذهنش آمد که هرچه از مقدرات فردی و اجتماعی که در این شب از خدا بخواهیم به پای تقدیر ظهور صاحب‌الزمان عجل الله فرجه نخواهد رسید زیرا اگر ظهور آن عزیز تحقق نماید، تقدیر کل انسان‌ها و جهانیان، تقدیر نیک خواهد شد. هم امور جهان به سامان

گردد؛ هم عدالت و معنویت و ایمان فراگیر شود؛ هم دل‌ها شاد گردد و هم فیض دیدار امام و غنودن در سایه سار مهرش و حضور در نماز ملکوتیش و شنیدن نوای قرآنش و نوشیدن از چشمه سار دانش و علمش، نصیب همگان شود...

۷. برادری

خطاب به او گفتم: "آیا می‌توانم برادر تو باشم؟! گفت: آری. گفتم: چگونه؟ گفت: روز عید غدیر به تو خواهم گفتم. عید غدیر که آمد به خانه‌اش رفتم. دیدم دوستان خوب دیگری هم هستند. بعد از شادباش‌های عید، رو کرد به همه و گفت: دوستان! امروز می‌خواهیم علاوه بر دوستی، با هم برادر هم بشویم. آیا همه می‌پذیرید؟ گفتیم: البته، ما سال‌هاست با یکدیگر در مسیر ایمان، دوست و همراه و همکاریم، چه بهتر که برادر هم باشیم. گفت: برای اینکه برادر بشویم باید آدابی را انجام دهیم. دست‌ها را در دست یکدیگر گذاریم و یکی از ما متن عقد یا پیمان را بخواند و بقیه بگویند: پذیرفتیم. در این پیمان متعهد می‌شویم اگر اهل بهشت شدیم بدون برادر خود قدم به بهشت نگذاریم و نیز حداقل به سه حق از حقوق برادری عمل کنیم و آن سه حق عبارت است از: شفاعت از یکدیگر، دعا برای یکدیگر و دیدار یکدیگر. آماده هستید؟ گفتیم: البته!

همان‌طور که گفته بود حلقه زدیم و هرکس دست دیگری را گرفت به طوری که با هر دو دست به یکدیگر متصل شدیم. خود او متن پیمان را این چنین خواند: "وَ اَخِيَّتِكَ فِي اللَّهِ وَ صَافِيَّتِكَ فِي اللَّهِ وَ صَافِحَتِكَ فِي اللَّهِ وَ عَاهَدْتُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ وَ كُتُبَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ وَ الْأَيْمَةَ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِ عَلَيَّ أَنْ يَكُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الشَّفَاعَةِ وَ أُذِنَ لِي بِأَنْ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ لَا أَدْخُلُهَا إِلَّا وَ أَنْتَ مَعِيَ". بعد برای آنکه همه از متن آن مطلع باشند آن را ترجمه کرد: به خاطر خدا با تو برادری و صفا و یکرنگی می‌ورزم و به خاطر خدا دستم را در دستت قرار می‌دهم و در پیشگاه خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان او عهد می‌کنم که اگر از اهل بهشت و شفاعت باشم و اجازه ورود در بهشت را یابم، بدون تو وارد بهشت نشوم. همگی گفتیم:

۱. مستدرک الوسائل ۶: ۲۷۹.

قَبِلْتُ یعنی پذیرفتم. سپس ادامه پیمان را خواند: "أَسْقَطْتُ عَنْكَ جَمِيعَ حُقُوقِ الْأَخُوَّةِ مَا خَلَا الشَّفَاعَةَ وَالْدُّعَاءَ وَالزِّيَارَةَ" و چنین ترجمه کرد: تمام حقوق برادری به جز حق شفاعت و دعا و دید و بازدید را از تو ساقط کردم. باز همگی گفتیم: قَبِلْتُ یعنی پذیرفتم... و بدین ترتیب با هم برادر شدیم و دهان‌ها را شیرین کردیم!

یکی از برادران از سابقه این پیمان پرسید. او در پاسخ گفت: عَقْدُ أَخَوَاتٍ به معنای «پیوند برادری»، (در عربی: مؤاخاة) پیوندی است که میان دو مسلمان بسته می‌شود تا با یکدیگر برادر باشند. معروف‌ترین عقد اخوت مربوط به پیمانی است که پیامبر ﷺ بین مهاجران و انصار بست و بدین‌گونه آن‌ها با هم برادر شدند. خود پیامبر نیز با علی ع عقد اخوت بست و این پیوند برادری از متواترات تاریخی است که به جز منابع شیعی، بسیاری از منابع اهل سنت نیز این واقعه را نقل کرده‌اند علامه امینی در کتاب گران سنگ الغدیر به پنجاه مورد از آن‌ها اشاره کرده است. اجرای عقد اخوت جزو اعمال مستحب در روز عید غدیر است که در جوامع شیعی در سراسر جهان انجام می‌شود و در این روز، افراد با خواندن عقد اخوت می‌توانند برادر دینی همدیگر شوند. پرسیدم: آیا خانم‌ها هم می‌توانند با یکدیگر چنین پیمانی به عنوان پیمان خواهری ببندند؟ گفت: آری، همین متن را به همین ترتیب که ما اجرا کردیم می‌خوانند فقط ضمیر به انتِ و عنک تبدیل می‌شود.

گفتم: خوشا به سعادت آن‌ها که پیمان برادری‌شان در حضور پیامبر ﷺ انجام شد. نگاه معناداری به من کرد و گفت: امروز هم ما در منظر و مشهد فرزند پیامبر یعنی حضرت مهدی ارواحنا فداه هستیم و ایشان ناظر و شاهد بر این اخوت است. به‌ویژه که همگی در راه آن عزیز با هم برادر شده‌ایم تا پشت به پشت هم دهیم و مرزبان مهدوی باشیم و افتخار خدمتگزاری ایشان را داشته باشیم. غم مدار که برادری ما در راه اوست و آن پدر مهربان، هوای برادران را دارد...

این روزها اگر کسی بگوید: من هیچ ترسی ندارم، حتماً از او باور نخواهید کرد! انواع ترس سراسر محیط فردی و اجتماعی همه انسان‌ها و جوامع را پر کرده است: ترس از ترور، انفجار و مرگ‌های ناگهانی، ترس از فقر و بیکاری و احتیاج، ترس از بیماری، ورشکستگی، بی‌آبرویی، نزاع و جنگ و کشتار، ترس از تسلط فاسقان و فاجران و بی‌رحمان، ترس از فردهای بدتر و سرنوشت‌های تیره‌تر... کیست که درگیر این ترس‌ها نباشد؟ گاهی این ترس‌ها آن‌چنان غلبه می‌کند که فرد را دچار نومیدی و سپس افسردگی می‌کند و حتی از تحرك روزانه نیز باز می‌دارد...

می‌دانستم او مطالعات روان‌شناسی دارد از او پرسیدم نظرت در مورد ترس چیست؟ گفت: روان‌شناسان، برخی از انواع ترس را لازم و تحرك آفرین می‌شمارند: ترس از فقر، انسان را به تلاش معاش می‌کشاند و چرخ اشتغال را به حرکت در می‌آورد؛ ترس از بیماری، انسان‌ها را به رعایت بهداشت و می‌دارد؛ ترس از وقایع طبیعی، افراد را به ساختن منزلی مقاوم می‌کشاند، ترس عقب‌افتادگی از رقیبان، افراد را به ابتکار و نوآوری و سرعت عمل و پژوهش و دوران‌دیشی رهنمون می‌شود... این ترس‌ها نه تنها مذموم نیست بلکه عامل رشد است. این ترس‌ها برای زندگی لازم است. گفتم: همه ترس‌ها این‌طور نیستند. گفت البته، بعضی ترس‌ها از چیزهایی است که قابل کنترل افراد نیستند و از طبیعت یا دیگران تحمیل شده و انسان هم توان دفع آن‌ها را ندارد. گفتم: درمانش چیست؟ گفت: ایمان!

گفتم: بیشتر توضیح بده. گفت: ایمان یعنی رسیدن به امنیت وجودی در سایه اعتقاد به خالق. اعتقاد به اینکه خدا ما را آفریده و دوستان دارد و دست‌گیر ماست و ترس ما با اتکا به او به امنیت تبدیل شده و ایمان آورده و "مؤمن" شده‌ایم

و از ترس‌هایی که در محدوده اختیار ما نیست، با اعتماد به او، خوفی نخواهیم داشت، زیرا معتقد شده‌ایم او هوای ما را دارد و هرچه تقدیر فرماید در نهایت به نفع ماست. پس ایمان، درمان این ترس‌هاست. این است که فرموده‌اند مؤمنان، ترس و حزنی ندارند (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)^۱. اگر هم آسیبی رسد خدا جبران‌کننده است.

گفتم: یعنی نمی‌شود شرایطی فراهم شود که ریشه این نوع ترس‌ها خشکیده شود؟ خندید و گفت: تا اختیار هست، کسانی با انتخاب خود بیرون و هیتلر و صدام و داعش و... می‌شوند که برای بشریت ترس می‌آفرینند؛ قرار هم نیست که انسان‌ها مجبور باشند و اختیار از آن‌ها ستانده شود اما با رشد فرهنگی می‌توان انسان‌ها را آماده پذیرش یک نظام الاهی نمود. نظامی که رئیس آن منتخب و خلیفه خدا و امام عصر عجل الله فرجه است و جز عدالت نخواهد آورد و دست همه ترس‌آفرینان ستمگر را قطع، و امنیت را جانشین ترس خواهد نمود چنان‌که خداوند در وعده خویش به مؤمنان با عبارت (ولیبذلّهم من بعد خوفهم أماناً)^۲ نوید امنیت را پس از خوف‌ها داده تا جهانی عاری از ترس در سایه حکومت ولی‌الله و خلیفه‌الله را رقم زده باشد...

۱. یونس (۱۱): ۶۲.

۲. نور (۲۴): ۵۵.

دخترش داشت از طریق اسکایپ با او حرف می زد: مادر، دلم تنگ شده است برای ماه خدا در کشور خودمان. اینجا روزهای سال با هم هیچ تفاوتی ندارند جز روزهای ملی که احياناً کارناوالی است یا جشنی و مراسمی؛ بقیه سال کار است و کار و زندگی عادی. یادش به خیر ماه رمضان يك ماه پرخاطره بود برای ما: افطارهایش، سحرهایش، دعاهايش، فضای معنویش که حتی بر رفتارهای عادی مردم هم تأثیر می گذاشت، لب فرو بستن بر غذا و نوشیدنی حلال، ذکر و توبه و قرآن و احیاء و مناجات و ربّنا و احسان و خیرات و آشتی و کمک به نیازمندان، عید فطر و نماز با شکوهش و وداع با ماه خدا... کاش می شد رمضان در فصل تعطیلات دانشگاه بود و می توانستم يك ماه بیایم پیش شما و از برکات و زیبایی های آن لذت ببرم...

راست می گفت: سی روز در قرنطینه خدا یا بهتر بگوییم در میهمانی خدا، در فرهنگ های دیگری نبود یا او سراغ نداشت. اصلاً به نوعی در بیشتر روزهای سال، در فرهنگ شیعی، وقایع یا اتفاقات یا مناسکی بود که به زمان ها، هیجان و طراوت می داد: شادی یا عزا یا عبادت یا آداب و مناسک ویژه. حج و رمضان و محرم و غدیر و نیمه شعبان و بعثت و عرفه و زیارت و ... مادر گفت: جای ت را همیشه خالی می کنم، گویی اینجا پیش من هستی؛ دعایت می کنم هر جا که باشی با همین فرهنگ و فضا همراه باشی و جذب فرهنگ مادی آن جوامع نشوی. شنیدم آنجا هم هم کیش هایت همت کرده اند و فضای کوچکی درست کرده اند و دور هم جمع می شوید و يك مینیاتوری از همین جا را دارید؟ دختر گفت: البته، اینجا که بیکار ننشسته ایم و کارهایی می کنیم که خیلی هم شیرین است ولی به آنجا نمی رسد...

گفت: دخترم! ماه خدا برای همه جهان است نه فقط برای ما و کشورهای اسلامی. به نظر من، همه مردم جهان از برکات رمضان بهره‌مند می‌شوند یا مستقیم یا غیرمستقیم. ببین که ما در تعقیبات هر نماز در ماه رمضان برای همه مردم جهان غنا و سلامتی و رهایی و تغییر شرایط بد به سوی شرایط خوب را آرزو می‌کنیم (اللهم اغن كل فقير. اللهم اشف كل مريض. اللهم فك كل اسير. اللهم غير سوء حالنا...).^۱ تو فکر می‌کنی این دعاها برای کل مردم جهان، بی‌تأثیر است؟ وقتی مردم روزه‌دار این‌گونه برای همه دعا می‌کنند قطعاً خداوند به برکت انفاس صائمین که در این ماه در حکم تسبیح شمرده شده، اوضاع جهان را نیز بهتر می‌نماید ضمن آنکه برای خود مسلمین نیز مؤثر خواهد بود...

راستی مادر تا یادم نرفته است، در این شب‌های نورانی، وقتی با دعای افتتاح (که از طرف خود حضرت بقیة الله صادر شده است) درهای آسمانی اجابت را می‌کوبی، از جانب من نیز بگو "اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة..."^۲؛ می‌دانی که چقدر دنیا چشم به راه آن دولت کریمه است؛ چقدر فساد و ظلم فراگیر شده و دل‌ها خون است؛ چقدر خون‌ها به ناحق ریخته می‌شود و ناله‌ها به تظلم بلند است؛ چقدر چشم‌ها گریان و اوضاع پریشان است... بکوبیم درهای آسمان را تا خداوند اعانت فرماید و بقیه دوران غیبت را ببخشاید و آن پیروزی بزرگ را با ظهور مولایمان برساند.

و أعنا على ذلك بفتح منك تعجّله و بضرّ تكشفه و نصرٍ تعزّه و سلطان حقّ تظهره...^۳

۱. البلد الأمين: ۲۲۲.

۲. کافی ۳: ۴۲۴.

۳. تهذیب الأحكام ۳: ۱۱۱.

به دنبال واژه عشق در روایات بود تا به این حدیث مشهور رسیده بود که در خیلی از محافل آن را به عنوان يك حدیث قدسی می شنید: "مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي، وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي، وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشِقَنِي، وَمَنْ عَشِقَنِي عَشِقْتُهُ، وَمَنْ عَشِقْتُهُ قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَىٰ دِيَّتِهِ، وَمَنْ عَلَىٰ دِيَّتِهِ فَأَنَا دِيَّتُهُ، یعنی: کسی که مرا طلب کند مرا می یابد؛ و کسی که مرا یافت، مرا می شناسد؛ و کسی که مرا شناخت، مرا دوست می دارد و کسی که مرا دوست داشت، عاشق من می شود و کسی که عاشق من شد، من هم عاشق او می شوم و کسی را که من عاشقش شوم او را می کشم و کسی را که بکشم دیه اش را می پردازم که دیه اش خودم می باشم!

وقتی آن را نقل کرد، گفتم: این حدیث را اهل تصوف به عنوان حدیث قدسی منتشر کرده اند در حالی که در هیچ کدام از کتاب های حدیثی شیعیان وارد نشده و در کتب صوفیان نیز بدون سند آمده است و مفاهیم آن نیز به اندازه ای سطح پایین و قبیح است که نسبت دادن آن به پروردگار متعال نوعی اهانت به باری تعالی است و در راستای ترویج عرفان عاشقانه جعل شده است و نیز گفتم: این حدیث به صورت مستند در منابع مرسوم روایی وجود ندارد، اما به صورت مرسل و بدون سند در منابع عرفانی از قرن ششم به بعد در کتب امثال سمعانی و روزبهان بقلی و شرح فصوص قیصری نقل شده است. عباراتش هم با منطوق کلام خدا و ائمه که کلمه عشق را کار نبرده و همیشه از کلمه حب استفاده می نمودند (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله) و امثال آن سازگاری ندارد...

این سخن را برنتافت و گفت: مفهوم عشق در روایات معصومین هم آمده که گاهی منفی و مذموم است مثل روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده: "قلوب

۱. آل عمران (۳): ۳۱.

خلت عن ذکر الله فاذا قها الله حب غیره^۱ یعنی قلب‌هایی که از یاد خدا خالی شود، طعم محبت غیر خدا را می‌چشند که در واقع این عشق، پست و مذموم است اما در روایتی دیگر از ایشان به نقل از پیامبر اکرم آمده "افضل الناس من عشق العباده" (یعنی برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد) که این عشق ممدوح است و نباید گفت واژه عشق در هیچ روایتی نیامده است. گفتم: عقلانی نیست که متواترات را با شذوذ، مبادله کنیم. در کل روایات ما مثلاً در صد و ده جلد بحار کاربرد یکی دو تا که در حکم شاذ است با انبوه روایاتی که کلمه حب را دارند، قابل مقایسه نیست. ما باید با منطوق قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام خود را تطبیق دهیم. این روایت مرسل و بدون سند از قرن ششم آن هم در کتب صوفیه شروع شده، که نه با منطوق قرآن و روایات سازگار است نه اجماع فقها و محدثین پشتیبان آن است! پس چه اصراری در کاربرد آن داریم؟ به ویژه که شاذ است شاذ است و باید در کاربرد آن احتیاط کرد و این اقرب به تقوی است...

و اضافه کردم: امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز در نهج البلاغه بیان زیبایی در مورد عشق دارند که می‌فرمایند عشق موجب کوری چشم و بیماری قلب می‌شود... (نهج/۳۳۰) و علامه مجلسی رحمته‌الله که خریط فن احادیث است می‌فرماید به کار بردن واژه عشق و مشتقات آن برای خداوند جایز نیست (بحار/ ج ۶۷ ص ۲۵۴) و گفتم البته کاربرد عشق در زبان فارسی و عربی متفاوت است. زبان فارسی چون وسعت واژگان عربی را ندارد این واژه برای مفاهیم معنوی هم بسیار به کار رفته و حکم شاذ را ندارد و خود ما گاهی برای مفاهیم معنوی و مهدوی به کار می‌بریم و البته مواظبت می‌کنیم آن را به شکل ابتدال که برای اهداف مادی است برای مفاهیم معنوی به کار نبریم ولی در عربی این‌طور نیست و چنان‌که دیدیم کاربردش با مشکل روبه‌روست. شاعری مهدوی به من می‌گفت اگر قرار باشد با امام عصر ارواحنا فداه در فارسی نجوا کنیم در کنار واژگانی چون مهر و حب و وداد، کلمه عشق را فقط برای ایشان به کار بریم نه دیگران...

۱. منهاج النجاح (مقدمه ۲): ۸۸.

۲. کافی ۲: ۸۲.

۱۱. کتاب ناطق

وقتی اصطلاح "کتاب ناطق" را شنید با خود گفت مگر کتاب هم نطق می‌کند و سخن می‌گوید؟! آمد و با من در میان گزارد، گفتم: از وصیت پیامبر خدا خبر داری؟ گفت: نه، شما بیان بفرمایید. گفتم: وقتی پیامبر فرمود من دو موهبت نفیس و گرانبها میان شما باقی می‌گذارم تا با تمسک به آن دو هرگز گمراه نشوید، همه منتظر بودند ببینند آن دو چیز گرانبها چیستند؟ فرمود: کتاب خدا و خاندان من! یکی کتاب صامت و دیگری کتاب ناطق. یعنی این امامان هستند که به کمک قرآن آمده و آن علم صامت را با تبیین و نطق گویای خویش، ابهام‌زدایی و تفسیر می‌نمایند. براساس روایات فراوانی که ذکر شده است حضرت علی علیه السلام و همچنین فرزندان او لسان و کتاب ناطق الهی یا قرآن ناطق هستند.

گفت: این وظیفه را چگونه انجام می‌دهند؟ گفتم: آیات الاهی، متشابهات دارد و دارای وجوهی از معانی است، این ابهامات و معانی متعدد را امامان تبیین می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من علم خداوند و زبان گویای خداوند هستم. تعبیرهایی همچون «لِسَانُهُ النَّاطِقُ» (ما زبان ناطق خداوند هستیم)، «أَنَا الْكِتَابُ النَّاطِقُ»، «النَّاطِقُ بِالْقُرْآنِ» و «النَّاطِقُ عَنِ الْقُرْآنِ» و نظایر آن که درباره امام علی علیه السلام و دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام در روایات آمده است، می‌فهماند که آنان مفسر واقعی قرآن، مظهر علم الهی و عالم به کلیه علوم مربوط به قرآنند چنانکه می‌بینیم به مناسبت‌های مختلف روایات گوناگونی درباره تفسیر، تأویل و غیر آن اظهار فرموده‌اند. از این روست که شیعیان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام "قرآن ناطق" می‌گویند و اطلاق این‌گونه تعبیر بر آن بزرگواران صحیح است و این معنی جدایی‌ناپذیری قرآن و اهل‌البیت است که در وصیت پیامبر آمده است...

گفت: آیا این معنا در مورد سایر کتاب‌ها هم صادق است؟ گفتم: شما نمی‌توانید معلم را از نظام آموزشی حذف کنید چنان‌که نمی‌توانید مبلغان را از نظام دینی حذف نمایید. اگر بهترین کتاب‌ها را هم داشته باشید، باید معلمان و مبلغانی تربیت کنید که آن مفاهیم خفته در کتاب را برای مردم بیان کنند و به فراخور استعدادها و شرایط مخاطبان، آن را در جان آن‌ها بنشانند. وقتی علامه امینی رحمته الله علیه، مجموعه گران سنگ "الغدیر" را تألیف نمود، یکی از بزرگان به ایشان گفت: باید "الغدیر ناطق" هم به وجود آید! یعنی معلمان و مبلغانی که مفاهیم صامت در این کتاب را در جامعه پراکنند و نشر دهند...

گفت: این‌گونه که گفتمی امروز واقعاً ما با این تعدد دیدگاه‌ها و اختلافات فکری چقدر محتاج قرآن ناطق، حضرت امام غائب عجل الله فرجه هستیم؟ گفتم: نیکوگفتی! این را کسی بیشتر می‌فهمد که قحطی علم را در غیبت آن بزرگ با گوشت و پوست خود لمس کرده و از سویدای جان، آن رافع اختلاف و مبین کتاب را طلب کرده باشد. گفت: وظیفه ما امروز چیست؟ گفتم: با نوشیدن از چشمه سار روایات معصومین، خود مبلغانی باشیم که جان‌های مردمان را از آن مفاهیم سیراب نماییم تا تشنگی حقیقی خود را برای شنیدن معارف افزون‌تری از زبان قرآن ناطق که امروز غائب است با دعا برای ظهورش، فریاد کنند...

گریه می‌کرد و می‌گفت: خدایا، می‌خواهم به رتبه بالایی از شناخت برسم؛ عارف شوم؛ مگر نفرمودی هدف از خلقت عبادت است و عبادت جز با شناخت خدا به ربوبیت و شناخت خود به بندگی و عبودیت حاصل نمی‌شود؟ مگر نفرمودی بخوانم: اللهم عرفنی نفسك؟ من تشنه عرفانم، آن را کجا بیابم؟ داعیه‌داران عرفان زیادند؛ نزد کدام یک از آنان بروم؟ یکی عرفان را در ریاضت و ترک همسر و فرزندان و اجتماع، و انزوا و درویشی و خاکساری می‌داند و دیگری در همه‌خدایی و تکثرگرایی! یکی آن را در درس و مدرسه، و دیگری در رهایی از بحث و مباحثه؛ یکی آن را در اشتغال دائم به فرائض و نوافل، دیگری در رهایی از ظواهر و مناسک؛ یکی در جذبه و عشق و سلوک و خرقه و کشکول، دیگری در تحقیق و تدقیق و غور در اصول، معنا می‌کند؛ کدام یک از آن‌ها به عرفان حقیقی می‌انجامد؟ خدایا، خود مرا به راه حقیقی عرفان، هدایت کن...

گفتمش ای طالب راه عرفان و سالک طریق ایمان، او خود راه حقیقی عرفان را به تو نمایانده است، چرا اطاعتش نمی‌کنی؟ گفت: کجا؟ گفتم: در دنباله همان دعا که خواندی (اللهم عرفنی نفسك) فرموده است: اللهم عرفنی رسولک و نیز اللهم عرفنی حجتک... یعنی عرفان را در خانه پیامبر و امام جستجو نما! برو و در دعای عرفه سیدالشهداء، عرفان را پیدا کن؛ درنگی در ادعیه صحیفه زینت عابدان کن و حقیقت عرفان را آنجا بیاب؛ در مدرسه قرآن و روایات امامان علیهم‌السلام غور و غوص کن تا عارف حقیقی شوی؛ چرا در تب و تاب و از چه پریشانی؟ راه روشن است چرا سرگردانی؟! جستجوی عرفان از طریق غیر امامان، عین جاهلیت شمرده شده (من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة)...^۱

۱. قرب الاسناد: ۳۵۱، الکافی: ۱، ۳۱۷، مسند احمد: ۹۶.

گفت: پس چرا کسانی برای عرفان سراغ حلاج و جنید و ابن عربی و قیصری و فتاری و شمس و مولوی و... رفته‌اند؟ آیا از آنان عرفانی حاصل می‌شود؟ گفتم: پنداری از غیر باب مدینه علم، بابی به عرفان باز خواهد شد؟ یعنی خدا به دیگران معرفتی می‌دهد که به حجت‌ها و سفیران و برگزیدگان خود که مأمور به هدایت خلق شده‌اند، نداده است؟ اینکه از دهان و بیانشان، همه‌خدایی و أنا الحق و انا الله در آید، عین جهل نیست که عرفان نامیده‌اند؟ آیا عین نادانی نیست که فقیر را غنی و عبد را حق و مریض را طبیب و ضعیف را قدیر و ذلیل را عزیز جا بزنند و شعرو نثر را از این اباطیل پر کنند و در کتاب‌ها و رسانه‌ها جار زنند و به خلق الله قالب کنند و نام آن عرفان نهند...؟!

گفت: از زلال عرفان‌شان مرا سیراب کن! گفتم: به چشمه‌سار معارف‌شان درآی، خود سیراب می‌شوی. نیاز به واسطه و مرید و مرادی نیست؛ گذری کن به سیره و سخن آنان که عین معرفت است، این بار با دعای عرفه‌ای همراه شو، افتتاح و ابوحمزه و کمیل و مشلول بخوان و امواج عرفان را در آن‌ها به وضوح ببین؛ در مبانی اعتقادی به آثار کلینی و صدوق و بحار و وسائل و... بنگر که معارف آنان را از مبدأ تا معاد، در روایات نقل کرده‌اند و بدین‌گونه اندیشه خود با انوارشان روشن کن. با امام عصر خویش، حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه پیوند قلبی و حقیقی بگیر که او به اذن و ولایت الهی و مقام خلیفة‌اللهی، علوم و معارف را بر قلبت بتاباند که العلم نوریقذفه الله فی قلب من یشاء...!

می‌گفت: دوست دارم پای صحبت کسانی بنشینم که حرفشان را بفهمم. نمی‌توانم با اساتید و سخنرانان و نویسندگانی که بیانشان دشوار و مبهم و پیچیده است، ارتباط برقرار کنم. از من پرسید: به نظر شما، آیا درست است ادبیات دینی ما، در بحث‌های کاربردی چون خدا و نبوت و عدل و ... آن قدر پیچیده در الفاظ و عبارات تخصصی باشد که مردم چیزی نفهمند؟ مطالبی که به اسم مطالب فلسفی مطرح می‌شود را چند درصد مردم می‌فهمند؟ همه ما عقل داریم و با همین عقل فطری مشکل‌ترین مسائل خانوادگی و اجتماعی و ملی و بین‌المللی را تجزیه و تحلیل می‌کنیم و می‌فهمیم؛ پس چرا باید برای فهم دین به ادبیاتی مغلق و پیچیده و بیانات و اصطلاحات شبه‌فلسفی یا فلسفی که مردم عموماً نمی‌فهمند روی آوریم؟ گفتم: با شما کاملاً موافقم. زبان و بیان، برای ارتباط است ...

خداوند پیامبران را نه فقط برای عده‌ای اهل فن و متخصص بلکه برای همه مردم فرستاده، همه مردم باید پیام وحی را بفهمند تا به آن ایمان قلبی پیدا کنند و بتوانند از آن باور قلبی دفاع کنند. اگر این پیام قابل فهم نباشد چگونه به آن ایمان آورند و از آن دفاع کنند؟ مشهور است که از پیرزنی روستایی که در حال نخ‌ریسی با دوک بود، پرسیدند نظرت در مورد خدا چیست. او دستش را از دوک برداشت و دوک ایستاد. بعد گفت اگر من نباشم این دوک از کار می‌افتد، اگر خدا نبود هم این جهان عظیم از حرکت می‌ایستاد! استدلال این پیرزن روستایی با عقل فطری انجام گرفت که همه واجدش هستند اگرچه به مدرسه و حوزه و دانشگاه نرفته باشند. با ورود فلسفه یونانی (درست یا غلط، جای بحثش اینجا نیست) ادبیات مذهبی رنگ تفلسف و غموض و پیچیدگی گرفت و از گفتمان

عمومی و دریافت‌های عقل فطری فاصله یافت و به عقل صناعتی و اصطلاحات فنی که برای عدّه قلیلی شاید قابل فهم بود، تبدیل شد...

گفت: اینکه عقل فطری را از عقل صناعتی جدا کردید برای من جالب بود، بیشتر توضیح بدهید. گفتم: عقل، شریف‌ترین موهبت الاهی است که خدا به ما بخشیده و به خاطر آن، همگی مکلف می‌شویم و به خاطر آن است که ثواب و عقاب خواهد بود. این پیامبر درون، ما را به پیامبر برون یعنی رسولان الاهی می‌رساند. این عقل فطری در همه انسان‌ها هست و عامل فهم و تمیز و تشخیص است و پیامبران می‌آیند تا همین عقل را شکوفا کنند. اما فیلسوفان با ساختن یک بنای فکری با قواعد و اصطلاحات خاص، مطالبی پرداختند و آن را معقول نامیدند که از آن به عقل صناعتی تعبیر کردند و سخنان غیر خود را غیر معقول خواندند که البته بین خودشان هم در آن مبانی اختلافات فراوان به وجود آمد. اما دین روی سخنش با عقل فطری است که همه از روستایی مدرسه‌نرفته تا متخصص دانشگاهی با آن میزان، مکلف می‌شوند و مطالب را درک می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند و از آن در برابر مخالفان با برهان عقلی دفاع می‌کنند...

گفت: گاهی می‌بینم بحث امامت و مهدویت نیز در بعضی کتاب‌ها و درس‌ها و سخنرانی‌ها، شکل غموض و پیچیده به خود می‌گیرد و به اصطلاح، مبالغان هم در بحث مهدویت مثل غیبت و علائم ظهور و انتظار راه تفلسف پیش گرفته و از گفتمان روان و قابل فهم عموم فاصله می‌گیرند، چه توصیه‌ای دارید؟ گفتم: گفتمان دینی چنان‌که گفته شد بر اساس داده‌های عقل فطری است که در همه طبقات بدون استثنا وجود دارد، نیاز به امام و راهبر الاهی را مردم درک می‌کنند و قلباً به او ایمان می‌آورند. نباید او را مجهول گرفت و بعد در صدد اثباتش برآمد. باید مردم را به امام، متذکر ساخت و الطافش را برشمرد و پیوند قلبی با او را تحکیم و شیوه ارتباط و توسل و تمسک به او را آموزش داد...

۱۴. رفاقت

می‌گفت: هرچه دارم مرهون رفاقت با رفقای خوب است و بیشتر ضربه‌هایی هم که خورده‌ام از رفیق نامناسب بوده است! گفتم: چه دوگانه جالبی! رفیق صعودت می‌دهد و رفیق به سقوطت می‌کشد، بنگر چگونه رفیقی می‌گزینی: تو اول بگو با کیان دوستی / پس آنگه بگویم که تو کیستی.

بربلندا می‌برد دانای دوست / برزمینت می‌زند نادان دوست ...

انسان‌ها ناگزیر از معاشرت و اختلاط با دوستانند و این معاشران، اصنافی هستند که می‌توانند ارتقاءبخشنده باشند یا سقوطدهنده. گفت: کاش این تجربه را در ایام جوانی می‌داشتم تا دست دوستی به ناهلان ندهم و با پاکان بیشتر بجوشم. گفتم: اکنون را غنیمت شمار و تجربه خویش در اختیار دیگران گذار تا آیین رفاقت آموزند...

گفت: آن‌که شایسته رفاقت باشد، کیست؟ گفتم: بهترین رفیق خداست! گفت: خدا؟ گفتم: آری خدا، مگر در دعا نخواندی: "یا شفیق یا رفیق...". گفت: کدام دعا: گفتم: دعای مشلول. گفت: با خدا چگونه می‌شود رفاقت کرد؟ گفتم: در خلوت با او درد دل گویی و انس گیری و نجوا کنی و کمک خواهی و شکر و سپاس گویی و به مناجات نشینی و خوبی‌هایش شمیری و زیادت طلبی و از این هم نشینی کام جویی و از رفق و مدارا و لطفش لذت ببری که بهترین رفیق است و مهربان و شفیق است و هر وقت اراده کنی به نزدش روی و با او خلوت کنی و هرچه گویی، شنود و حاجت دهد...

اما خداوند که خود بهترین رفیق است، بندگان را نیز دستور به رفق و مهربانی با یکدیگر داده است. رفیق آن است که دست رفیق گیرد و نخست به راه خدا رهنمون شود و دیگر ابواب معرفت بنوشاند و در ناملايمات، دست‌گیری کند و اگر

جفا بیند، وفا و صفا نشان دهد و عیوب دوست در خلوت گوید و در مشکلات، رهایت نکند و خشم و غضبیت را فرو نشانند و روح امید در توافزون کند و در غم‌ها مونسیت شود و در شادی‌ها همراهت باشد که: دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی. و در دعاها، فراموشش نکند و در هنگام غیبت و عدم حضور، نزد دیگران از او حمایت و دفاع کند و امانت‌دارش باشد و پس از مرگ، یادش کند و مغفرت خواهد و دعایش نماید...

در میان انسان‌ها نیز بهترین رفیق‌ها، امام مهربان توست که تو را از خودت بیشتر دوست دارد و برهدایت تو حریص است و دعاگوی توست و اگر تو با او رفیق شوی و در رفاقت صادق باشی و خدمت کنی و خواسته‌هایش را گردن نهی، هیچ کمبودی نخواهی داشت. او همان حجت خداست و حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریک که خداوند او را به وصف بهترین رفیق در قرآن ستوده است (حَسَنَ اَوْلٰئِكَ رَفِیقًا) و حقیقتاً آقا و کریم و بخشنده و هرچه خواهی بامرام است و هرگز رفیق را تنها نمی‌گذارد و به‌ویژه در شرایط سخت همچون مصائب و احتضار و قبر و قیامت دست‌گیری کند و کمترین خدمت تو را بالاترین پاداش دهد تا اذعان کنی حُسن دوستی و آقایی و مودت و رفاقتش را...

چیست عقل، این گرامی موهبت الاهی که رتبه‌اش، رتبه پیامبری است (پیامبری در درون که ما را به پیامبری بیرونی می‌رساند)؟ چیست عقل که همه پاداش‌ها و جزاها به خاطر وجود اوست؟ چیست عقل که ملاک تکلیف است و نشانه بلوغ و رشد؟ چیست عقل که وسیله و میزان سنجش است و نماد فهم و تشخیص. عقل نه تنها میزان سنجش خوب و بد است بلکه میزان تشخیص خوب از خوب‌تر و بد از بدتر است و نیز تشخیص مدعی دروغین از راستین، تشخیص تناقض، تشخیص صدق و کذب و خلاصه نوری در درون تا بر ابهام‌ها و تردیدها و شبهه‌ها با عنایت به معیارها فائق آید. هرچه از عقل مدح شود کم است که انسانیت انسان به آن است و سعادتش هم در گرو اطاعت از آن.

عقل، زیرساخت همه فهم‌هاست؛ همه پیام‌های انبیاء هم در مشهد عقل، تبیین می‌شود؛ گردش زندگی و تعامل با دیگران و توفیق در کسب و کار و دور ماندن از خسارت‌ها و زیان‌ها و سالم ماندن در فتنه‌ها و ترسیم نقشه راه، موفقیت در اهداف و کارها، مرهون کاربرد عقل است. عقل قابل رشد و شکوفایی هم هست، تعالیم انبیاء عقل را شکوفا کرده و ارتقاء می‌دهد گویی و لتاثر این چراغ نورانی را افزایش می‌دهد به نوعی که حقایق بیشتری را فهم می‌کند و بصیرتش افزون می‌شود. یکی از دلایل ختمیت دین اسلام، رشد عقلانی انسان‌هاست که می‌توانند همه حقایق را با میزان این دین در طول قرون و اعصار به دست آورند. این نشانه ورود به دنیای عقول شکوفا شده است...

از دیگر نشانه‌های شکوفایی عقول، عدم تزلزل در باور امامت در روزگاران غیبت امام است. ندیدن امام در انسان‌های عاقل، موجب انکار امام نیست. چنان‌که عاقل هرگز وجود خورشید را وقتی که ابرها آن را پوشانده باشند انکار

نمی‌کند. عاقل از دود به آتش پی می‌برد اگرچه دیواری حائل باشد و او آتش را نبیند. عقول مردم آخرالزمان به حدی رشد کرده است که غیبت برای آنان به منزله مشاهده است. یعنی آن‌چنان به وجود امام و الطاف و عنایات و آثار و الطاف او یقین دارند که ندیدن امام هرگز خدشه‌ای به باور آن‌ها نمی‌زند و این نشانه رشد عقلانیت آن‌هاست که با برهان و تعقل به باورهایی رسیده‌اند که گردباد شك و شبهه تزلزلی در بنیاد فکری آنان ایجاد نمی‌کند...

مأموریت عقل، رساندن انسان به منبع وحی است تا دانش او را در مورد عوالم قبل و بعد از این دنیا و اسرار آفرینش و ملزومات سعادت او در زندگی دنیوی و اخروی افزون کند. کسانی که عقل را رقیب وحی می‌شمرند در خطایند. عقل و وحی مکمل و همراه یکدیگرند. آنجا که عقل راهی ندارد، وحی ادامه مسیر می‌دهد و اخبار غیبی و مصالح فرازین را تبیین می‌کند. هرچه عقل بیشتر با وحی و میراث نبوت و امامت گره بخورد، شکوفاتر می‌شود. به خاطر همین است که فرموده‌اند وقتی آخرین حجت خدا ظاهر شود دست خود را بر سر مردمان می‌نهد و بدین ترتیب عقول آن‌ها را مجتمع و شکوفا نموده و رشد می‌دهد لذا آنان، بیشترین مکشوفات را در فهم اسرار جهان و دین خواهند داشت...

گر رخ دوست همان قبله بود / ما به دنبال وصال چه گسیم؟!

وقتی سخن به حماسه می‌رسد، قلم به خروش می‌آید و واژگان‌های حماسی به صف می‌شوند و به رسم ادب به احترام می‌ایستند و همه چکامه‌های حماسی تعظیم می‌کنند و شعر حماسی به قدوم تو بوسه می‌زند که روح حماسه تویی ای حماسی‌ترین آیت کلام خدا که با شکوه‌ترین حماسه را رقم خواهی زد؛ و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً، ای سلطان حقیقی وجود، ای ولی دم سالار شهیدان تاریخ، ای ذخیره‌الاهی، یا بقیةالله، فرازمندترین حماسه تاریخ را کی رقم خواهی زد؟ رایت پیروزت، کی بر بام کعبه قرار خواهد گرفت؟ ندای یا لثارات الحسین را کی خواهیم شنید؛ پرچم خون‌رنگ را کی از قبةالحسین بر خواهی داشت؟ کی لبخند بر چهره مادر خواهی نشاند؟ کی زمین را از لوث تبه‌کاران پاک خواهی کرد؟ کی عدالت و داد را به جای ستم و بیداد خواهی نهاد؟ کی اذان علوی را از مأذنه‌های جهان خواهیم شنید؟ کی بساط دین‌فروشان جمع خواهد شد؟ کی تقوی بر فراز، و فساد بر فرود خواهد نشست؟ کی مؤمنان عزیز و منافقان ذلیل خواهند شد؟ ای روح حماسه، حماسه‌ات را چشم براهیم...

چون به دنیا آمدیم ما را کرامت شما گفتند و به مجالس شما بردند و نام تو بر زبانمان نشانندند؛ گفتند سرباز شما نه، خادم شما باشیم تا فرشتگان بر حالمان غبطه خورند؛ چنین باد که شما بپذیری تا از این افتخار سر بر افلاک بساییم و بر جهانیان فخر فروشیم؛ ای فرمانروای هستی، چونان تگرگ خواهیم شد و چون سجیل ابابیل بر دشمنان شما فرود خواهیم آمد، مباد زبان ناپاکی که نام شما به سخره برد، امامت شما را منکر شود، مقام شما را اذعان نکند و ما بشنویم و

۱. اسراء (۱۷): ۳۳.

ساکت باشیم؛ مباد که ما باشیم و مخالفانتان آسوده خاطر، اباطیل نشر دهند و شبهه پراکنند و ما در لباس مدافع بر آنان نتازیم؛ مباد باشیم و از رمه ولایان، گرگ‌ها بره ربایند و ما آن‌ها را نرانیم و گرفتارشدگان را نرهانیم؛ مباد معالم دین مهجور و مدارس ایمان تعطیل و منابر نور، متروک ماند و ما سکوت گزینیم؛ چنین مباد که ما را چنین رسمی نبوده و نخواهد بود...

در فضای مجازی شعر حماسی می‌جستم، به شعری رسیدم و با آن مأنوس شدم و چند بیتی بر آن افزودم و آن را مناسب حال خود دانستم و از سوی گوینده‌اش و خویشان تقدیم شما کردم:

ما گرفتار هوا و هوسیم / همه خو کرده به دام و قفسیم / گریخ دوست همان
 قبله بُود / ما به دنبالِ وصال چه کسیم؟ / این همه بند، که بر پا زده‌ایم / ره
 نپوییم و به جایی نرسیم / عمر، گر طول کشد همچون نوح / دور باشد که به یاران
 برسیم / یاد یاران سفر کرده خوش است / حیف باشد که به آن‌ها نرسیم / موج
 بودند و به دریا رفتند / ما همه مانده به ساحل چو خسیم / عشق آن بود، که آن‌ها
 گفتند / نه چوماها که اسیر هوسیم / روز و شب گر به دعا مشغولیم / ما در اندیشه
 فریادرسیم / گریخواهند ز ما نام و نشان / تو بگو یاور آن دادرسیم...

۱۷. مهاجرت

سفر را دوست می داشت اما از مهاجرت بیم داشت. رفتن در دیار غربت و دور بودن از خویشان و دوستان و وطن مألوف و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات جدید در محل هجرت، او را می ترساند که آیا می تواند دوام آورد یا نه؟

آیا همسر و فرزند حاضرند در این مأموریت او را همراهی نمایند و به این کار رضایت خواهند داد؟ هجرت، گاهی يك مأموریت کوتاه است و گاهی هجرت دائمی است. در هر صورت يك جابه جایی هدفمند است. این انتقال هدفمند که هجرتی الهی است، چنان والاست که قدرش را فقط خدا می داند و آن را اجر خواهد داد (و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله).

مهاجرت يك وظیفه تبلیغی است برای هرکس که توان آن را داشته باشد. توان علمی و ترویجی در مرحله نخست است و توان تدارکاتی و لجستیکی در مرحله دوم. اولویت های دیگر برای مهاجرت عبارتند از: شناخت نسبتاً کامل از محیط جغرافیایی و فرهنگ آنجا و تسلط بر زبان و نیز دانش مدیریتی و آشنایی با شیوه های تأثیرگذاری و استفاده از تجربیات گروه های قبلی و توکل بر خدای بزرگ و تمسك به ساحت قدس مهدوی برای موفقیت در همه اقدامات...

قبلاً چند سفر تبلیغی در داخل و خارج را تجربه کرده بود و چالش های چنین سفرهایی را می شناخت. اما مهاجرت همیشگی یا درازمدت، از نظر او مقوله پیچیده تری بود. پیشنهاد از سوی مؤسسه اش بود اما خودش هم قبلاً به فکرافتاده بود. خانواده هم راضی بودند. برنامه ریزی اش طوری بود که اهداف فرعی مثل ادامه تحصیل خود و خانواده و تأسیس يك مرکز و حتی زمینه شغلی را پیش بینی

۱. نساء (۴): ۱۰۰.

کرده بود که در نیت اصلی یعنی تبلیغ مهدوی خدشه‌ای وارد نمی‌ساخت. از اینکه بتواند جلب رضایت مولایش را از این اقدام به دست آورد و لبخند رضایت را بر چهره ایشان بنشانند، در پوست خود نمی‌گنجید. از انتقادهای احتمالی دیگران هم نمی‌ترسید و برای آن آماده بود...

وقتی مهاجرت جعفر بن ابی طالب را به حبشه در دوران سختی و محاصره اقتصادی و شکنجه‌ها و تهدیدهای کافران مرور می‌کرد که چگونه به پیروزی‌های بزرگ انجامیده و نیز مهاجرت تعدادی مسلمان را به منطقه جنوب شرقی آسیا مثل مالزی و اندونزی و تایلند و... که نتیجه‌اش امروز مسلمان شدن بیش از سیصد میلیون انسان است، تحلیل می‌نمود، برای شروع مهاجرتش بیشتر تلاش می‌کرد. از اینکه جان‌هایی را با محبت مولا گره بزند و افرادی را از دام مذاهب و فرقه‌های انحرافی برهاند و شبهات آن‌ها را بی‌اثر کند، شور و شعف فراوانی در درونش شعله می‌کشید و برای شروع آن روزشماری می‌کرد... آفرین بر این تلاش‌گران حقیقی و مهاجران به سوی خداوند.

در سوگ معلمش چنان می‌گریست که برای عزیزترین خویشانش آن قدر متأثر نشده بود. گذاشتم زمانی بگذرد تا آرام شود بعد از او واقعیت موضوع را جویا بشوم. حالش که بهتر شد، سؤالم را پرسیدم. گفت: او معلم روحی و مربی معنوی من بود، تا ابد مدیون او هستم. گفتم: معلمان روحی کم نیستند این معلم چه ویژگی خاصی داشت که این چنین در سوگش متأثر شدی؟ گفت: او چیز دیگری بود؛ همه زندگی مرا سرشار نور کرد. گفتم بگو با تو چه کرد؟ گفت: او مرا با قطب عالم امکان آشنا نمود؛ دل مرا با او پیوند داد؛ الطافش را نمایاند؛ معارفش را شناساند؛ مرا از آن جهل و عدم معرفت و بی‌خبری رهانید. گونه دیگری شدم؛ امام برای من هویت زنده و حاضر و ناظر شد و ملجأ و مرجع و پناه و کشتی نجات...

گفتم: حال فهمیدم چرا آن همه متأثر بودی؛ در سوگ چنین معلمی، باید هم می‌گریستی؛ گفت: کاش چنین معلمانی سرراه همه جوانان ما باشند تا دل و روح و جان آن‌ها به جای پیوند با زخارف دنیوی با امام مهربان پیوند گیرد. گفتم: با یکی از نکات و افاضاتش، کام ما را هم شیرین کن! گفت: بسیار می‌فرمود: امام خیلی آقامنش و باکرامت است. محال است تو برایش خدمتی انجام دهی، اما او به چندین برابر در حق تونیکی نکند و گره از کارت نگشاید، تو رسم نوکری به جای آر، او رسم آقایایی، خوب داند! نوکر، غم آب و نان و خانه و لباس و همسر ندارد، چون آقاییش به فکر او و پشتیبان اوست و احتیاجات او را برایش فراهم می‌کند؛ کافی است خدمتگزار اهدافش باشی تا ببینی چقدر مهربان و باصفاست! او چنان کریم و غیرت‌مدار و دوست‌نواز است که نمونه‌ای برایش متصور نیست...

گفتم بیشتر بگو. گفت: همیشه تذکر می‌داد: او پدر شماست؛ با او حرف بزنید و هر حاجتی دارید خجالت نکشید، مستقیماً از او بخواهید. برایش و در

راهش خرج کنید؛ کتاب‌هایی مثل نجم ثاقب حاجی نوری و کشف المحججه سیدبن طاووس را بخوانید تا بیشتر با او و فضائلش و وظایف عصر غیبت آشنا شوید؛ به علائم ظهور نپردازید همه آن‌ها بدایی است حتی علائم حتمیش؛ و خدا ممکن است بدا فرموده يك شبه امر ظهور را اصلاح نماید؛ به نیابت از او عبادات مستحبی را انجام دهید؛ به خصوص زیارت را به نیابت از او بروید، این مزه عجیبی دارد که لذتش وصف شدنی نیست؛ دوستان او را زیاد کنید؛ مرزبان باشید و از امامت و مهدویت در مقابل منکران و مخالفان دفاع علمی کنید...

گفتم: خود او در برابر معلمانش چه حالتی داشت؟ گفت روزی نبود که از آنان یاد نکند و برایشان قرآن و نماز نخواند، می‌گفت هر چه دارم از آن‌هاست و عنایت مولا. دانش وسیع خود را نمی‌ازیم علوم وهبی آن‌ها می‌دانست به ویژه با تجلیل و احترام فوق‌العاده از همان استادی یاد می‌کرد که او را با ساحت قدس مهدوی و معارفش پیوند داده بود. می‌گفت: در غیبت امام، باب علم مسدود نیست اگر به خود حضرت، مراجعه حقیقی کنی به تو خواهند داد. هر وقت مستأصل و مضطر شدید او را با ندای یا فارس الحجاز ادرکنی صدا کنید و المستغاث بك یا صاحب الزمان بگویید؛ برای محفوظ ماندن از اضلالت شیطان خودتان را با توصل به امام متصل کنید، شیطان غلط می‌کند به کسی که در پناه امام است ضرری برساند؛ اگر آب و نان از دهانتان بیفتد، دعا برای تعجیل فرجش از زبانتان قطع نشود... تو می‌گویی برای فقدان چنین معلمی متأثر نباشم و به سووشون ننشینم؟!

۱۹. روح نیایش

يك لحظه خود را رها کن از بند زمین و قید زمان و پرواز کن در ملکوت دعا و اقتدا کن به زینت عابدان و مولای ساجدان و با گل‌واژه‌های او سبکبال بالا و بالاتر برو و با خدا در خلوت نیایش به نجوا و مناجات بنشین و در لذتی جاودان هم‌نوا با فرشتگان و کروبیان تا عرش اجابت سفر کن و جان خویش را با دعا‌های آن مولای ساجدان سرشار از شور و نشاط ساز و بگو با آن قله عبودیت که: «مرا با صحیفه سجادیات کارهاست ای پیشوای مردم و خورشید چهارم، در لحظه لحظه زندگی!»

من فرزدق هستم - شاعر یگانه دوران - که آن اشعار حماسی جاویدان را در ثنای سیدالساجدین در حضور حاکم جائر زمان، هشام، فی‌البداهه سرودم که تجاهل او را که ادعا کرد امام را نمی‌شناسد و بدین وسیله خواست تا حقارت خود را نزد اطرافیان بپوشاند، پاسخ داده باشم و در آن لحظه با گفتن این اشعار از جان خود گذشتم: تو او را نمی‌شناسی شناس، سرزمین بطحاء و مکه او را می‌شناسد. بیت و حلّ و حرم او را می‌شناسد (هذا الذی تعرفه البطحاء وطأته/ و البیت يعرفه و الحلّ و الحرم...) و زلزله در ارکان شوکت دروغین آن ستمگرافکندم که دید چگونه مردم آن موج نور را احترام کردند و راه دادند تا استلام حجر نمود و هشام را وقعی ننهادند!

کربلا، تنها گوشه‌ای از عظمت اوست تا شاهد مظلومیت آل‌الله باشد و در دشوارترین شرایط با خطبه آتشین در شام، رسوایی ظالمان را صلازند و با شیوه ماندگار اشک و مرثیه و عزا در همه عمر، نهضت را بیمه کند. اما او امام است و امام، راهنمای خلق و أسوه‌الاهی. او راهبر عبادت و توسل و نیایش شد تا همه عابدان و ساجدان را درس عبودیت برای عروج به لقاءالله آموزد:

نور حق می دمد از مشرق سجاده تو / چه شکوهی ست در این زندگی ساده
 تو... ارباب دعا چشم گشودند به سویت / خورشید دو گیتی مه هر انجمنی تو/
 تووجه خدا، دست خدا، چشم خدایی / تو روح دعا، بال دعا، قلب دعایی /
 مصحف بود از فاطمه و از تو صحیفه...

او را با فرزندش بقیه الله عجل الله فرجه، پیوندهاست و دعاها و نجواها. هر روز یادش
 کرده است تا با ظهورش زخم کربلا را در دل خون نشسته آل الله التیام دهد. يك
 نگاهش هم به استواران برایمان در دوران غیبت است و درباره آنان فرمود:

کسی که در زمان غیبت قائم ما عجل الله فرجه بر ولایت ما ثابت و استوار بماند، خداوند
 به او پاداش هزار شهید مثل شهیدان بدر و احد عطا می نماید^۱

و در جای دیگر فرموده است: اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او و منتظر
 ظهور او باشند، برتر از مردمان هر زمان دیگرند، زیرا خدای تبارک و تعالی به آنها
 آن قدر عقل، فهم و شناخت عطا فرموده که غیبت امام در پیش آنها چون زمان
 حضور شده است. خداوند اهل آن زمان را همانند مجاهدانی قرار داده که در
 محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر بزنند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی و
 دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان اند...^۲

۱. کمال الدین ۱: ۳۲۳، باب ۳۱، ح ۷.

۲. کمال الدین ۱: ۳۲۰، باب ۳۱.

هر وقت از مجلسی باز می‌گشت، با دقت مطالب شنیده را تجزیه و تحلیل می‌کرد و اگر سوالی برایش پیش می‌آمد، سوال می‌کرد. به‌طور تصادفی آن روز مرا دید و بی‌مقدمه پرسید، داعی یعنی چه و داعیان کیانند؟

گفتم: منادیان و دعوتگران و مبلغان و ارشادکنندگان را "داعی" گویند و جمع آن دُعاة است. بالاترین داعیان، پیامبران بوده‌اند. قرآن کریم، آنجا که صفات پیامبر اکرم ﷺ را برمی‌شمرد، صفت داعی را برای ایشان به‌کار می‌برد: همانا ما تو را شاهد و مبشّر و نذیر و دعوتگر به سوی خدا به اذن او و چراغی تابان فرستادیم. (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا).^۱ افزون بر پیامبر، مأموریت اصلی امامان علیهم‌السلام نیز دعوت به سوی خداوند است و عبارت «الدُّعاة إلى الله» درباره آنان در زیارت جامعه به این معنا دلالت دارد و نیز: سلام بر امامان دعوت‌کننده و رهبران هدایتگر و سروران فرمانروا (السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَ الْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَ السَّادَةِ الْوَلَاةِ)...^۲

گفت: بر این اساس، امام عصر ارواحنا فداه نیز "داعی إلى الله" است که منادی انسان‌ها به سوی خداست؟ گفتم: بلی و این اولین صفتی است برای آن حضرت که زیارت آل یاسین^۳ با آن شروع می‌شود: السلام عليك يا داعی الله و ربانی آیاته... سلام بر تو ای خواننده خلق به سوی حق؛ یعنی ای کسی که بندگان خدا را به سوی خدا می‌خوانی و دعوت می‌کنی. هم خود پیوسته در حال دعا و خواندن ذات قدوس الاهی هستی و هم مردم را به سوی خدا دعوت می‌نمایی...

۱. احزاب (۳۳): ۴۵-۴۶.

۲. من لایحضره الفقیه ۲: ۶۱۰.

۳. احتجاج ۲: ۴۹۳.

تأملی کرد و گفت: البته که آن ذوات نورانی، دعوتگران حقیقی به سوی خدایند، آیا دیگران هم می‌توانند از آنان فرا گیرند و داعی باشند؟

گفتم: اتفاقاً خوب اشاره کردی! بله ما هم باید داعی باشیم. بر همین پایه است که در دعای افتتاح، خود حضرت به ما تعلیم می‌فرمایند که دعا کنیم خدا ما را از داعیان به سوی خدا و اطاعت او و نیز راهنمایان به راه او قرار دهد و کرامت دنیا و آخرت را نیز به ما عنایت فرماید (وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ)...

گفت: مسئولیت سنگینی است داعی بودن. داعی به سوی خدا شدن، لازمه‌اش تهذیب و تقوی است و پرهیز از محرمات تا تأثیر سوء بر مخاطب نگذارد. وقتی منادی پاکی‌ها می‌شویم خود باید پاک باشیم. وقتی می‌خواهیم روی مردم را به سوی خدا کنیم باید خود پروای خدا داشته و عامل باشیم و از داعی اصلی یعنی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بخواهیم ما را در این مأموریت، پیروز نماید...

می‌خواست شهروند باشد اما شهروند "دولت کریمه"، این اصطلاح را در دعای افتتاح شب‌های رمضان خوانده بود. دعایی که از ناحیه مقدسه حضرت بقیة الله عجل تعالی فرجه الشریف صادر شده است: "خدایا ما مشتاق آنیم و از تو خواهانیم که در دولت کریمه‌ای باشیم که به وسیله آن، اسلام و اهلش را عزیز گردانی و نفاق و اهلش را خوار سازی" (اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله). آیا چنین دولتی وجود دارد؟ امیر چنین دولتی کیست؟ به قرینه مشهود در فرازهای این دعا، روشن است که مقصود از این دولت کریمه، دولت امام عصر ارواحنا فداه است. آرزوی زیستن در چنین دولت عدالت‌محوری، آرزوی تمامی انسان‌هاست: شهروند دولت کریمه شدن...

ویژگی‌های این دولت چیست؟ خود فرموده است: اسلام و مسلمین عزیز باشند و نفاق و منافقین خوار. آیا اکنون مسلمین یمن و عراق و سوریه و میانمار و کشمیر و... عزیزند؟ آیا منافقان سعودی و آل خلیفه و تابعانشان، خوارند؟ آیا روزی هست که در جنگ و انفجار و بمباران و ترور و جوخه‌های مرگ، زمین از خون مسلمانان رنگین نشود؟ آیا روزی هست که دسیسه جدیدی از سوی منافقان و متحدان غربی‌شان علیه اسلام و مسلمین طراحی و اجرا نشود؟ این‌ها نشانگر آن است که هنوز زمان عزت مسلمین و خواری منافقین فرا نرسیده است؛ هنوز زمان آن دولت کریمه‌ای فرانسیده است؛ هنوز اسلام بر فراز و نفاق سرنگون نیست...

دولت کریمه، دولت کرامت و عدالت جهانی است؛ دولتی است که امامش - که خلیفه خداست - مهربان‌ترین، عابدترین، داناترین، شجاع‌ترین و باتقوی‌ترین

است. در دولت او به اندازهٔ بال پشه‌ای به کسی ظلم نمی‌شود. در دولت کریمه از فساد و اختلاس و رواج دروغ و تهمت و افترا و رانت و پارتی و رابطه خبری نیست. در این دولت از فقر و استضعاف و ترس و عدم امنیت و جهل و معیشت ضنك و خشکسالی و عذاب، اثری نیست. در دولت کریمه، ریشه‌های شرک، خشکیده و عبودیت فراگیر شده است (يعبدوننی لا یشرکون بی شیناً)...

دولت کریمه، دولت جهانی صالحان است (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)، صالحان به خاطر ماندن بر حکومت به دروغ و تهمت و تخریب رقیب و رانت و ... متوسل نمی‌شوند. دولت کریمه، دولت اجرای احکام تعطیل شدهٔ قرآن است. دولت کریمه دولت احیای سنت‌های فراموش شدهٔ اسلامی است. دولت کریمه، دولت توحید و عبودیت است. دولت صلح و دوستی و برادری است. ریشهٔ مستکبران و متکبران و فاسدان قطع شده و مردم جهان، در سایه امام مهربانی و عدالت، نفسی به راحتی می‌کشند، معنای امنیت فراگیر را می‌فهمند و لذت زندگی و حیات طیبه را می‌چشند. اگر دلتان برای دیدار آن دولت کریمه تنگ شده است بخوانید: اللهم إنا نرغب اليك في دولة کریمه...

هرکه باشی اگر بخواهی یاور امام زمانت باشی باید از او بیاموزی و الگویت را او قرار دهی؛ فرقی نمی‌کند کجا و از چه تبار و خاندانی و در چه زمانی باشی، باید به بالا نگاه کنی و آن ماه نورانی را ببینی؛ اینجا همه ناصران و یاوران امامان، به خضوع نشسته‌اند؛ اینجا حتی خود امامان هم بذل عنایت و احترام دارند؛ او را مقامی است سترگ، که هیچ یاوری بدان جایگاه نرسیده است؛ با افتادن آن کوه بی دست از فراز زین، کمر امام هم شکست...

هر پیشوا و رهبری با داشتن سرداری چون او، تنها نیست: هم برادر است، هم میر سپاه است، هم علمدار است، هم حافظ و مراقب خانواده و اهل بیت است، هم با بصیرت است، شجاع و جوانمرد و رشید و پشتیبان و ماه منیر است که نامش عباس بن علی است پور حیدر کزاز: قمر منیر بنی هاشم و ابا الفضل و ابوفاضل... از همه صفاتش مهم تر، کوه ادب و ولایتمداری و معرفت است. فقیهی است بلند مرتبه؛ اما نگاهش دوخته به امامش، تا چه فرمان دهد، خطابش به امامش، برادر نیست بلکه "سیدی و مولای" است. آب نمی‌نوشد به یاد عطش مولایش، حتی ولادت و شهادتش نیز نشان ادب اوست: وقت ولادت قدمی پشت سر / وقت شهادت قدمی پیش تر / ای به فدای سرو جان و تنت / وین ادب آمدن و رفتنت!

يك رجز بگوئيد كه حماسی تر از همان دو بیت زیبای آن ماه منیر باشد: واللّٰه
 ان قطعتموا یمینی / انی اُحامی اُبدأ عن دینی / و عن امامٍ صادق الیقینی / نجل النبی
 الطاهر الأُمینی (حتی اگر دست راستم را قطع کنید من همراه حامی دینم خواهم
 بود و حامی امام صادق الیقینم که از سلاله پیامبر برگزیده و امین است)...

۱. سفینه البحار: ۵: ۳۲۱.

یاوران امام عصر ارواحنا فداه در این دوران باید بتوانند پیام این دو بیت حماسی را دریافت کنند؛ آن‌ها نیز باید حمایت خود را از آن ذخیرهٔ خاندان رسول الله اعلام نمایند و حمایت از امام در این روزگار چه با قلم باشد یا با بیان یا تعلیم و تبلیغ و شمشیر و جهاد، معنایش همان رجز است که آن قمر منیر فرمود:

إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

و عن امامٍ صادقٍ اليقيني...

این دست‌ها، آن چشم‌ها، آن قامت استوار؛ اگر به کار نصرت امام نیاید، چه ارزشی خواهد داشت؟ این جوانی و این زندگی و این توان، اگر در راه اعلای نام و یاد و راه صاحب‌الزمان عجل الله فرجه به کار گرفته نشود، چه ارزشی خواهد داشت؟ اگر زمانه ما را به عقب انداخت، باکی نیست، در دوران حسین دیگری هستیم که فرزند اوست و چشم همهٔ انبیاء و اولیاء به ظهور اوست، حمایت از این امام، معنابخش جوانی و زندگی و حیات ماست؛ ما رهروان راه عباس‌ایم! بگیر دامن آن ماه منیر را که به برکت یآوری امام زمانش، باب الحوائج شده است و حاجت تو را هم خواهد داد؛ مگر حاجت تو، حمایت از امام زمانت نیست؟!!

هم سالار جوانان بهشت خوانده شده است و هم سالار شهیدان تاریخ، آن قافله‌سار آزادگان (سید شباب اهل الجنة و سید الشهداء)... بیش از آنکه برای زمینیان آشنا باشد برای آسمانیان و کروبیان و فرشتگان، آشناست. از آن پنج نور پاك است که آفرینش به خاطر گل وجود آن‌ها، آفریده شده است. او مظهر "قدیم الإحسان" است و نام زیبایش "حسین" و کنیه مبارکش "ابا عبدالله"... کرامتش را در آسمان‌ها، از فطرس فرشته سؤال کنید و در زمین از همه عاشقان و دلدادگان آستانش. مدال زرین "حسین منی و أنا من حسین" از پیامبر بر سینه‌اش و توصیف زیبای خداوند در هدیه میلادش (حدیث لوح) "اکرمته بالشهادة و حبوته بالسعادة"، زینت بخش کارنامه درخشانش...

امامت و پیشوایی دین، پس از پدر و برادر بزرگوارش، در او و فرزندان او قرار گرفت و نه امام معصوم به تعیین الاهی، از نسل اویند از امام سجاد تا امام مهدی صلوات الله علیهم. او سفینه و کشتی نجات امت و احیاگردین نامیده شده که با قیام شکوهمندش، دین را در برابر دسیسه‌های منافقان بیمه نمود. دنیا در برابر عظمت قیامش، سر تعظیم فرود آورد و امروز مضجع شریفش شاهد بزرگ‌ترین تجمع‌های دینی جهان است از اقصی نقاط عالم...

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به جدّ أمجدش، علاقه و پیوند عجیبی است، او هر روز چند نوبت از نیای بزرگوارش یاد کرده و بر او سلام نموده و بیشترین زیارت را از مضجع شریفش دارد. مأثورترین زیارت (زیارت ناحیه مقدسه) از اوست و در نوع زیارت‌های جدّش با عناوینی چون "یا لثارات الحسین"، الطالبین بشاره"، "امام منصور" از آن حضرت به عنوان خونخواه جدّ گرامیش، یاد شده است. در

۱. کامل‌الزیارات: ۵۲ باب ۱۴.

متون حماسی دوران غیبت همچون "دعای ندبه" نیز با عبارت‌هایی همچون "أین الطالب بدم المقتول بکربلا" (کجاست خونخواه شهید کربلا) بر پیوند ویژه این دو امام، تأکید شده و یکی از انگیزه‌های ظهور شمرده شده است...

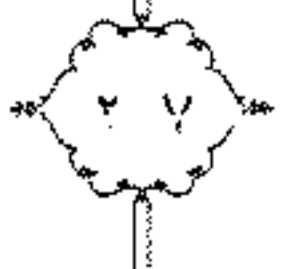
این پیوند ویژه بین سیدالشهداء و خاتم الاوصیاء، برای خادمان و مشتاقان آستان مهدوی، بسیار معنادار است: از سویی همچون امامشان به آستان سیدالشهداء عرض ارادت روزانه و سلام و زیارت از راه دور دارند و هر از گاهی به آستان بوسی سیدالشهداء عزم تشرّف می‌کنند و از سوی دیگر، از یاران و اصحاب ایشان، درس یاوری و نصرت امام زمانشان را می‌آموزند که فرمود: یارانی بهتر از یاران خود نیافتیم... آری، مشق یاوری امام زمان می‌کنند با مرور جانفشانی و رشادت اصحاب سالار جوانان بهشت در این روزگار و همچون آنان، امامشان را یاری نموده و او را تنها نمی‌گذارند...

گفت: سخنی از مولایمان حضرت بقیة الله علیه السلام خوانده‌ام که بسیار از رفتار برخی شیعیان احساس ناراحتی فرموده و حتی واژه آزار را به کار برده و فرموده‌اند: رفتار بعضی از آن‌ها موجب آزار ما می‌شود. نظر شما چیست؟

گفتم: خدا نکند ما موجب رنجش خاطر مولای خود شویم. هماره باید از خود سؤال کنیم رضایت مولا در چیست و او از چه کارهایی ناخرسند است. اگر رفتار ما موجب ناخرسندی آن عزیز شود، نباید خود را ببخشیم چه رسد به اینکه رفتارمان موجب آزار ایشان گردد. آیا واژه شیعه بر خود نهیم و خویش را پیرو امام شمیریم ولی رفتارمان در جهت عکس باشد به طوری که خدای ناکرده امام از ما و رفتار ما آزار ببیند و از آن تبری جوید...؟

گفت: بیشترین چیزی که موجب رنجش خاطر مولاست چیست؟ گفتم: نادانی و جهل! کسی که از علم و معرفت، فاصله دارد و اقدامی هم برای رفع نادانی خویش نمی‌کند طبیعتاً با این نادانی، خوراک دشمنان شده و به مکتب ضربه می‌زند و موجب آزار امام را فراهم می‌کند. برای مثال چه کسانی دنبال مدعیان دروغین مهدویت رفتند و در دام آن‌ها گرفتار شدند؟ آیا اگر آن‌ها از معرفت نسبت به امام و ویژگی‌هایش برخوردار بودند، پیرو مدعیان دروغین می‌شدند؟ راه دور نرویم در همین دو قرن اخیر، مدعیان دروغین بابیت و مهدویت و نبوت، چه تعداد از این نادان‌ها را به مرام باطل خود جذب کردند؟ نادانی و جهل، به ضعف ایمان می‌انجامد و ضعف ایمان به خروج از دین منجر می‌شود...

گفت: نادانی و جهالت، چاره ندارد؟ گفتم: البته که دارد. ما پیرو دینی هستیم که علم‌جویی را از گهواره تا گور، فریضه خوانده است. باید آموزش مبانی دینی از خانه آغاز و در مساجد و حسینیه‌ها و مهدیه‌ها و هیأت توسعه یافته و در



مدرسه و دانشگاه با تحقیق و پژوهش، نهادینه شود و این پژوهش‌ها قطع نشده و علم دین در همه افراد در حال رشد باشد. اگر چنین باشد، دین افراد تقویت شده هرگز خوراك مدعیان دروغین نخواهد شد تا موجب ناخرسندی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شود آنجا که به محمد بن علی بن هلال کرخی فرمودند: نادانان و کم‌خردان شیعه و کسانی که بال‌پشه از دینداری آنان محکم‌تراست، ما را آزدند...

گفت: چنانچه شناخت و معرفت دینی، این قدر اهمیت دارد که اگر به آن اهتمام نوزیم، موجب آزار امام می‌شود، لازم است به‌طور سیستمی خانواده‌ها و نظام آموزشی برای آن برنامه بریزند و کتاب‌هایی برای سطوح مختلف در موضوع معرفت دینی به‌ویژه امامت تدوین و تدریس شود تا ایمان افراد در فرایند این آموزش‌ها چنان محکم شود که در مقابل ادعاهای دروغین نلغزند بلکه با پشتوانه معارف آموخته شده بطلان آن‌ها را روشن کنند. گفتم: بله چنین خواهد بود که گلایه امام از شیعیان مرتفع شده و از استحکام ایمان آن‌ها، لبخند رضایت بر چهره مبارکشان خواهد نشست...

گفت: در مجلسی بودم که صحبت دعای غریق بود، برایم سؤال شد که دعای غریق چیست و چرا به این نام، نامیده شده است. گفتم معنای غریق را می‌دانی؟ گفت: غریق در آب شنیده‌ام اما به لغت مراجعه نکرده‌ام. گفتم:

"غریق" در افتاده و فرورفته و قرار گرفته در دریا یا محیطی فراگیر و پوشاننده را گویند که همه وجود شخص را فراگرفته است و نوعاً برای فرورفته در آب به کار می‌رود؛ اگر چه به طور استعاره و مجاز گاهی هم برای فرورفته در نور و رحمت و نعمت به کار رفته است مثل غریق دریای رحمت و نعمت و نور و فضل حق شدن و یا غریق شبها و اضلالات و گمراهی‌ها گشتن... اما به طور معمول کسی را غریق گویند که در تلاطم طوفان و امواج سهمگین آب و دریا فرورفته و اسیر شده و نیاز به دستگیره و پناه و نجات بخش دارد. معنای مجاز هم برگرفته از این معناست.

گفت: دعای غریق چیست؟ گفتم: دعایی است منقول از امام صادق علیه السلام که فرموده‌اند: به زودی شرایط سخت شبیه شما را فرا می‌گیرد بدون آنکه امام هدایتگر و پرچم نجات بخش در دسترس شما باشد. در این هنگام، کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه به دعای غریق خدا را بخواند. راوی می‌گوید عرض کردم آن دعا چیست؟ امام فرمودند: می‌خوانی: "یا الله، یا رحمن، یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک"، می‌گوید من این‌گونه تکرار کردم: یا مقلب القلوب والأبصار، ثبت قلبی علی دینک، حضرت اعتراض فرمودند که: خدای عزوجل، مقلب القلوب و الابصار هست اما دعا را همان‌گونه که من خواندم بخوان و بگو: "یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک".^۱

۱. کمال الدین (ترجمه کمره‌ای) ۲: ۲۱.

گفت: پس غریق در اینجا به معنای مجازی به کار رفته، یعنی کسی که به خاطر غیبت امام در معرض انبوه فتنه‌ها و شبهه‌های اعتقادی قرار گرفته و از امامش هم دور افتاده است؟ گفتم: آری، و او در این شرایط سخت به دعا چنگ می‌زند و از خدا ثبات بر ایمان و اعتقاد می‌طلبد. خداوند نیز قلبش را قوت و ثبات می‌دهد و راهنمایی نیز سرراهش قرار می‌دهد تا او را از زلزله فکری نجاتش دهند. همین جا نقش هدایتی منتظران و مرزبانان آشکار می‌شود تا همچون عابدان، به حفظ خویش قناعت نکنند و تلاش کنند دیگران را هم دست‌گیری کنند و غریق‌ها را نجات دهند، به قول سعدی در فرق عابد و عالم: گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز آب / وین سعی می‌کند که رهاند غریق را...

گفت: چرا حضرت به راوی برای افزودن يك کلمه به دعا اعتراض نمود؟ گفتم: نکته بسیار جالبی در همین اعتراض حضرت نهفته بود. ما حق نداریم در دعاهای مأثور از پیشوایان حق، دخل و تصرف کنیم. هر دعا از بار معنوی و تأثیر خاص کلمه‌ها برخوردار است که در همان ترتیب و عبارت، تأثیر می‌بخشد که حکمتش بر ما پوشیده است، تغییر آن کلمات، آن اثر را نخواهد داشت. این هشدار امام، به همه ما آموخت در دعاهای وارده از معصومین، دخل و تصرف نکنیم. گفت: آموختم که در غیبت مولایم، خود را با این دعای شریف از هرگونه غرق و هلاکت برهانم...

با شگفتی به این سخن می‌اندیشم، آیا کسی هست که پرده از این راز بگشاید و معنای سخن پیامبر را بیان کند؟:

"بعد از شما، قومی خواهند آمد که یکی از آنان، پاداش پنجاه نفر از شما را خواهد داشت؛"

یاران رسول خدا زبان به اعتراض می‌گشایند و می‌گویند: مگر ما در جنگ و جهاد در بدر و أحد و حنین با شما همراه نبودیم و درباره استقامت ما آیات قرآن نازل نگشت؟!... فرمود: اگر قرار بود سختی‌هایی که آنان تحمل کردند، شما تحمل کنید، هرگز نمی‌توانستید همچون آنان صبر و تحمل و شکیبایی داشته باشید (سیاتی قومٌ من بعدکم، الرجل الواحد منهم له أجر خمسين منکم، قالوا: یا رسول الله!... نحن کنا معک ببدر و أحد و حنین، و نزل فینا القرآن!... فقال: إنکم لو تحمّلوا لما حُمّلوا لم تصبروا صبرهم)...^۱

پیامبر ﷺ درباره آخرالزمان سخن می‌گویند و سختی‌ها و رنج‌ها و مصائبی که گریبان‌گیر امتشان خواهد شد و تحمل این سختی‌ها، چنان دشوار است که مجاهدان بدر و أحد و حنین، توان تحملش را ندارند اما یاران آخرالزمانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، آن مصائب و مشکلات را تحمل می‌کنند و امامشان را و اعتقاداتشان را رها نخواهند نمود.

شما ببینید چه مصائبی امروز برای شیعیان امام فرود می‌آید: قتل و شکنجه و انفجار و جنگ و بمباران و ناامنی و تهدید و تبعید و تحریم و هجمه تبلیغی هزاران رسانه معاند و شبهه‌پراکن و دشنام‌گوی از سوی اربابان مالدار و

۱. الغیبة (الطوسی): ۴۵۷.

زورکردار و تزویرمدار و تحمیل فقر و فلاکت و محرومیت و مقهوریت و تبعیض و هزاران مصیبت دیگر... به راستی کوه صبرند شیعیانی که در اوج این مشکلات، ایمان خود را حفظ می‌کنند و نمی‌لغزند...

اکنون ما از چه سخن می‌گوییم؟ از منتظران و صابران روزگاران غیبت که مورد ستایش پیامبرشان واقع شده و اجر آنان را پنجاه برابر مجاهدان سپاه خویش شمرده‌اند. مرور کنیم جمله پیامبرمان را: *لو تحمّلوا ما حمّلوا لم تصبروا صبرهم...* تحمل سختی‌ها و صبر و استقامت بر آن‌ها، یعنی درجا نزدن، نبریدن، فرو نریختن، بی اعتقاد نشدن، رها نکردن و ماندن و پابرجا بودن. این است خواسته پیامبر از یاران آخرالزمانی فرزندش که قرار است وعده خدا را در جهانگیر کردن دینش، عملی سازد و دل همه انبیاء و اولیا را از اول تاریخ تا پایان آن، شاد و خرسند گرداند...

ما از دانشجو، استاد، کارمند، پزشک، پرستار، کارگر، کارمند، معلم، خانه‌دار، جوان، پیر، زن و مردانی سخن می‌گوییم که می‌توانند مخاطب سخن پیامبر باشند و هر یک چنان اجری داشته باشند که آن حضرت بیان نموده‌اند. ما از استوارانی سخن می‌گوییم که نه تنها با شبهه معاندان نمی‌لغزند بلکه با دانش و بینش والایی که آموخته‌اند زلزله در ارکان اعتقادی مهاجمان می‌افکنند و بطلان فکری آنان را صلا می‌زنند. ما از مرزبانانی سخن می‌گوییم که همچون نجات غریق، فریب خوردگان را نجات می‌بخشند و بریاوران امام می‌افزایند: صاحبان اجر پنجاه برابر!

تنها خداست که شريك و همتا ندارد (لا اله الا الله، وحده لا شريك له) اما به جز خدا همه محتاج شريك هستند زیرا باور دارند که يك دست، صدا ندارد و انسان تنها، اسیر غم‌هاست! ما انسان‌ها به دنبال شريك خوب می‌گردیم: شريك زندگی، شريك کسب و کار، شريك امور خیر، شريك فعالیت‌های اجتماعی، شريك سفر و شريك غم‌ها و شادی‌ها و شريك لحظه‌ها و... درست است که وجود شريك، برای انسان محدودیت‌هایی می‌آورد و نسبت به شرایط استقلال، تفاوت‌ها و تنگناهایی دارد، اما به لحاظ افزایش قدرت و توان و امکانات، مزایای زیادی ایجاد می‌کند. صد البته شراکت، قانونمندی‌هایی دارد که در صورت رعایت آن قوانین، آفات و ضایعات شراکت کم می‌شود...

فعالیت‌های اجتماعی، لزوم شراکت را افزون‌تر می‌کند زیرا مشارکت آحاد اجتماع است که تحقق پروژه‌های بزرگ را محقق می‌کند. این جماعت است که کارها را به پیش می‌برد و هویت جمعی و امت را شکل می‌دهد. امیرمؤمنان علیه السلام پس از پیروزی در جهاد با منافقان و خوارج از "شرکای آخرالزمانی" خود نام می‌برد و می‌فرماید: آنان که هنوز پدران و مادرانشان هم آفریده نشده‌اند، تسلیم مایند و حَقاً و حقیقتاً شرکای ما در این جهاد هستند! (زیرا اگر هم اکنون می‌بودند ما را یاری می‌کردند و یا در آخرالزمان هم همراه امامشان، همین کار را می‌کنند که ما اکنون انجام دادیم) (قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَشْرِكُونَنَا فِيمَا نَحْنُ فِيهِ، وَيَسْلَمُونَ لَنَا، فَأُولَئِكَ شِرْكَائُنَا فِيمَا كُنَّا فِيهِ حَقّاً حَقّاً)...!

یکی از زیباترین پارامترهای نظام فکری ما، "رضایت" است. کسی که از کار قومی راضی باشد همانند انجام دهنده آن کار است (الراضی بعمل قوم کالداخل فیه معهم). راضی به قتل ناحق یک مسلمان، شریک گناه آن قاتل است و راضی به فعل نیک کسی، شریک ثواب اوست. برای همین است که ما برای همیشه از قاتلان شهیدان کربلا، و رفتار همه جانیان و فاسدان تاریخ، تبری می‌جوئیم تا شریک جنایت آن‌ها نباشیم و از عمل مجاهدان فی سبیل الله و بانیان همه خیرها در طول تاریخ، اظهار رضایت می‌کنیم تا شریک آنان باشیم و در کار خیرشان سهیم گردیم...

نباید غمین باشی اگر عمرت به ظهور، وصلت ندهد زیرا هر روز صبح، با مجاهدان رکاب صاحب الزمان عجل الله فرجه در دعای عهد اظهار همراهی می‌کنی؛ پس شریک آنان هستی! همین که این کلمات حماسی را بر زبان جاری می‌کنی یعنی با آنان مشارکت داری: خدایا اگر مرگ بین من و او فاصله انداخت، مرا از قبرم برون آر درحالی که شمشیرم آخته و نیزه‌ام افراشته است و لبیک‌گوی امام خویشم...

گوارایتان باد شما منتظران عصر غیبت که با این رضایت، شریک مجاهدان در رکاب مولایتان حضرت بقیه الله هستید و با این شراکت در همه اجر و ثواب‌های آنان شریک...!

بحث و مناظره، داغ شده بود. طرف مقابل منکر امام غائب بود به این دلیل که ایشان دیده نمی‌شود. مناظر گفت: اگر قرار باشد هر چیزی را که ندیدیم یا نشناختیم، منکر شویم که باید منکر بسیاری از پدیده‌های جهان شویم زیرا آن‌ها را به چشم ندیده یا نشناخته‌ایم! ما را از سرمایه "عقل" بهره‌مند کرده‌اند تا با چشم عقل، اموری را که به چشم ظاهری نمی‌آید، باور کنیم. ما باور داریم که زمین پنج قاره و چندین اقیانوس و دریا و دریاچه و دویست کشور و هفت میلیارد انسان و... دارد حتی اگر از شهر و دیار خود پا را بیرون نگذاشته و همه آن‌ها را ندیده باشیم. ما به خدا و پیامبر و امامان و روح و برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ و فرشتگان و جن و شیطان و عوالم ملکوت، باور داریم بدون آنکه آن‌ها را دیده باشیم. دیدار فیزیکی از طریق چشم، تنها بخش کوچکی از مُدرکات ماست....

مخالف پاسخی نداشت اما نمی‌خواست میدان را ترک کند. گفت: خود آن امام غائب در این زمینه سخنی گفته‌اند؟ مناظر گفت: بله، حضرت مهدی ارواحنا فداه فرموده‌اند: همانا زمین در هیچ حالتی، خالی از حجت خداوند نخواهد بود، یا به طور ظاهر و آشکار و یا به طور مخفی و پنهان:

"أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا وَإِمَامًا مَغْمُورًا".... مغمور در لغت به معنای "گمنام" و "ناشناخته" و در بعضی واژه‌نامه‌ها، "فراموش شده" است. آیا اگر امام عَلَيْهِ السَّلَام را ندیدیم، یا دیدیم و نشناختیم یا دچار فراموشی نسبت به او شدیم، منکر او خواهیم شد...؟!؟

مناظر ادامه داد: مگر تمام کسانی که در زمان امیرمؤمنان یا امام صادق یا دیگر ائمه علیهم السلام بودند موفق به دیدار آنها می شدند؟ به فرض اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اکنون زنده باشند، همه دومیلیارد مسلمان روی زمین، موفق به دیدار حضوری ایشان خواهند شد؟ عقل، چه قضاوتی خواهد داشت؟ شما با دیدن دود، به وجود آتش حکم می کنید اگر چه خود آتش را نبینید؛ با دیدن آثار به وجود مؤثر پی می برید، آثاری که از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و درباره او و کرامات و احادیث اوست بیرون از شمار است؛ انکار او انکار خرد و بینش است. امام اگر به مصالحتی، مغمور است، نافی حجّت بودن او نیست. امام پنهان همان اندازه امامت می کند که امام آشکار؛ چنان که نور و حرارت خورشید پشت ابر، تداوم دارد اگر چه ابرها اجازه ندهند با چشم دیده شود...

سکوت مخالف، اذعان او را در پی داشت. گفت: آخرین سؤال: آیا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه همیشه مغمور و پنهان خواهند بود؟ مناظر گفت: یقیناً نه! مگر خورشید، همیشه پشت ابرها خواهد ماند؟! به تواتر از قرآن و پیامبر و امامان، آیه و روایت داریم که او ظهور خواهد کرد و جهان را سرشار عدل خواهد ساخت و رسالت ناتمام همه انبیا و اولیا را تمام خواهد نمود... مهم آن است که ما برای ظهورش دعا کنیم و از خدا بخواهیم دوره مغمور ماندنش را هر چه زودتر به پایان برد و آن آفتاب درخشان را از ورای ابرهای غیبت، بی پرده در آسمان زندگی بشریت آشکار فرماید...

صدای بلندگو از سالن شنیده می‌شد و جمعیت زیادی به سخنرانی او گوش سپرده بودند. داشت می‌گفت: "ما فرزندان برهان و منطق و عقل هستیم؛ گزینه ما، مورد قبول هر خردمندی است..." به تراکتی که جلو سالن بود، نگاه کردم: "امامت، تداوم منطقی نبوت"، سخنرانی دکتر... آمفی تئاتر دانشکده روان‌شناسی. خوشحال بودم این دانشجوی سابق من، حالا شخصیت دانشمندی شده و در چنین مجالس با شکوهی، به ایراد خطابه می‌پردازد. به دنباله سخنانش گوش دادم: "همان‌گونه که نبوت، منصبی الهی است، امامت نیز که تداوم رسالت است منصبی الهی است که خدا، افراد شایسته را برای آن برمی‌گزیند. عقل نمی‌پذیرد کسی جانشین فرد معصوم از خطا شود که غیر معصوم و در معرض خطا باشد، زیرا نباید رشته هدایت قطع شود و زمام امور مردم به ناهلان سپرده شود..."

لحظاتی سکوت بود - شاید یکی از حاضران سؤالی را مطرح کرد - بعد دوباره صدایش از بلندگو شنیده شد: این رشته هدایت در دوازده امام پس از پیامبر ﷺ به تعیین خدا، تداوم یافت. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین امام است که پیامبر به او نوید داده تا جهان را از عدل و داد آکنده سازد. من امروز سخنانی از ایشان را در موضوع بحثمان تقدیم شما عزیزان می‌کنم. ایشان فرمودند: خداوند پس از پیامبر اکرم ﷺ کار امت را به برادر و پسر عم و وصی و وارث او علی بن ابی طالب رضی الله عنه سپرد، سپس به جانشینان او از فرزندان او یکی پس از دیگری واگذار کرد و توسط آنان دین خود را زنده نموده و نور خود را به اتمام رسانید...

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در کلامی دیگر می‌فرمایند: "... هنگامی که پرچمی پنهان شد، پرچم دیگری پدیدار گردید؛ و زمانی که ستاره‌ای غروب کرد، ستاره

دیگری طلوع کرد. زمانی که خداوند امام عسکری علیه السلام را قبض روح کرد، گمان کردید که واسطه و رابطه بین خدا و خلقش قطع شد؛ ولی هرگز رابطه قطع نشد و تا قیامت قطع نخواهد شد، و فرمان خدا غالب و پیروز خواهد شد، اگرچه آنان دوست نداشته باشند... آیا شنیدید که خداوند بزرگ فرمود: ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و رسول و صاحبان فرمان برخوردار (اولی الامر) پیروی و فرمانبرداری کنید، آیا مقصود این نیست که این فرمان تا روز قیامت پا برجاست؟

بیرون سالن منتظر ماندم تا سخنرانیش تمام شد و بعد از پرسش و پاسخ، خسته ولی راضی از سالن بیرون آمدم. مرا که دید خوشحال شد و جلو آمد. او را در آغوش گرفتم و پیشانیش بوسیدم و برای سخنرانی به او آفرین گفتم که مرزبانی از حریم امامت و مهدویت را به خوبی انجام می دهد. تواضع کرد و گفت درس هایی است که از شما آموختیم و مدیون شما هستیم، گفتم: همه مدیون خدا هستیم و وامدار مولایمان حضرت بقیه الله علیه السلام که همه توفیقات از اوست و هر دو خواندیم:

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله...

چرا واژه‌هایی همچون ورع و تقوی، معادل دقیقی در فارسی ندارند؟ گاهی آن‌ها را به پارسایی، گاهی پرهیزکاری و گاهی پرواپیشگی و نظیر این‌ها ترجمه می‌کنیم. شاید عمق این واژه‌های قرآنی، برای عرب‌زبانانِ عادی هم خیلی شفاف نباشد و باید آن‌ها را در يك جمله تعریف نمود: "يك انضباط فکری و عملی مداوم براساس ناظر دانستن خدا و مراقبت دائمی از خویش برای رعایت دستورات الاهی". این تعریف مبسوط از تقوی و مترادفات آن همچون ورع، شاید نزدیک‌کننده محتوای آن واژه‌ها باشد. این تعریف از آن جهت اهمیت دارد که اگر بخواهیم فقط يك توصیه برای شخص مؤمن ذکر کنیم، براساس متون دینی، می‌توانیم بگوییم: تقوی یا ورع...

این آیه مشهور قرآنی را همه ما شنیده‌ایم: همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ). در مقدمه این آیه شریفه خداوند می‌فرماید: ما شما را از يك زن و مرد آفریدیم و سپس گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، باتقوی‌ترین شماست. به تحقیق می‌توان گفت: یکی از پرشمارترین واژه‌های قرآن، همین واژه و ترکیبات و مترادفات آن است. اصولاً همه ادیان و شرایع و رسولان و امامان آمده‌اند که بر همین واژه تأکید نموده و مردم را به این مفهوم دعوت نمایند و به این کمال برسانند...

امام عصر ارواحنا فداه نیز، همه دوستان و منتظران خویش را به تقوی فراخوانده و می‌فرمایند: هر که ما را دوست دارد، باید به کردار ما عمل کند و از تقوی مدد گیرد؛ چرا که تقوی، بهترین مددکار در امر دنیا و آخرت است:

۱. حجرات (۴۹): ۱۳.

(مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا، وَلْيَسْتَعِنِ بِالْوَرَعِ، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ مَا يُسْتَعَانُ بِهِ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)^۱

این سخن، خیلی صریح و شفاف، هم تکلیف مدعیان محبت امام علیه السلام را روشن می‌نماید و هم نشان می‌دهد که خود امام، نماد کامل و بالاترین آسوه تقوی است که همه باید به ایشان تاسی نمایند و نیز تأکید می‌نمایند که بهترین وسیله‌ای که منتظران برای وصول به سعادت دنیا و آخرت می‌توانند به آن متوسل شوند، تقوی است...

امام صادق علیه السلام نیز در حدیث مشهوری بر همین نکته تأکید فرموده‌اند: هر که شوق یآوری قائم عجل الله فرجه را دارد باید انتظار پیشه کند و عملش بر اساس تقوی و ورع و حُسن خُلق باشد...

در نهایت در یک کلام باید گفت:

امام در انتظار یاورانی باتقوی است؛ و یا: یاورانی باتقوی، منتظران حقیقی امام‌اند!

۱. خصال ۲: ۶۱۴ (از حدیث اربعمائه).

گفت: توصیه‌های شما برای بحث چیست و چه راهنمایی‌هایی دارید؟ ... او به مناظره فرا خوانده شده بود تا در مورد "ساختار مدیریت دینی در عصر غیبت" با مخالفان به بحث نشیند؛ گفتم سؤال آن‌ها چیست؟ گفت: می‌گویند: شما معتقدید که همیشه بعد از پیامبر باید امامی باشد تا امور دینی مردم را حل و فصل کند، درحالی‌که با نظریه غیبت، این دیدگاه نقض می‌شود چون امامتان غائب است و نمی‌تواند این کار را انجام دهد. گفتم: بر آن‌ها در بحث پیروز خواهی بود زیرا دلائلی استوار بر تحکیم نظریه خود ارائه خواهی نمود. گفت: راهنمایی بفرمایید...

گفتم: در نظرات مدیریتی، وقتی سازمان، بزرگ می‌شود، مدیران از طریق تقسیم کار و ایجاد شبکه، به اداره سازمان می‌پردازد و با تفویض اختیار به مدیریت‌های فرعی، انجام امور را آسان می‌کند. خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریک، به همین شیوه، اداره امور دینی مردم را در عصر غیبت، سامان داده و فرموده‌اند: در مورد همه رویدادهای این روزگار به راویان حدیث ما (که منظور فقها هستند) مراجعه کنید که آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم (أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) ... در این ساختار، کار مردم بر زمین نمی‌ماند، هر کس به فقیه پارسا و مهدوی قابل دسترس در محل زندگی خود مراجعه و مشکلات دینی خود را با او حل و فصل می‌کند و امام نیز بر کل این فرایند احاطه و مدیریت دارند...

۱. کمال الدین ۲: ۴۸۴.

گفت: عبارت حضرت، "راویان حدیث" است شما چرا آن را به فقیهان ترجمه کردید؟ گفتم: اولاً نیازهای مردم در زندگی از نوع نیازهای فقهی است برای عبادت و اقتصاد و ازدواج و ... که با مراجعه به فقها که متخصص این رشته هستند حل می‌شود و آن‌ها هم از خود چیزی ندارند و از طریق مراجعه به روایات معصومین، حکم خدا را بیان می‌کنند. ثانیاً فقه، به معنای علم و معرفت دینی است و فقیه هر عالم دینی را گویند که معرفت دینی (چه اصول و چه فروع) را مسلط باشد. یعنی همه زمینه‌های معرفت دینی را از طریق مراجعه به متون دینی (قرآن و روایات) به دست آورد و در اختیار مردم گذارد. لذا مصداق راویان حدیث را باید فقهای عصر غیبت نامید نه سایرین مثل فلاسفه و مناطقه و حکما و ...

گفت: فقط يك نکته برای خود من سؤال است. گفتم: بفرمایید: گفت: امام چگونه این عالمان را که به منزله وکلای او هستند هدایت می‌فرماید؟ گفتم: هدایت امام، هدایت الهی است. در مواقع ضروری، حضوراً این افراد صالح و قابل اعتماد را هدایت می‌فرمایند چنان‌که در تشرفات امثال شیخ انصاری و مقدس اردبیلی و ... سراغ داریم و در جریان عادی، شیوه هدایت، هدایت بواسطه و الهام و القاء و رهنمونی غیر مستقیم است. گاهی هم اگر خطایی در بیان حکم خدا رخ دهد به نوع ویژه حل می‌فرمایند چنان‌که در داستان شیخ مفید (موضوع نوزاد زنده در رحم مادر درگذشته) گفته‌اند که حضرتش هدایت نمود و بعداً که شیخ متوجه اشتباه خود شد و خواست فتوی را ترك کند به او فرمودند: توفتوا را ترك مکن و ما هم دستگیری می‌کنیم ...

ما انسان‌ها از والدین، اجداد و پیشینیان خود، چیزهایی را به ارث می‌بریم. علاوه بر نام و شهرت، ممکن است مال و ملک و نشان و عنوان و یادگارهایی به ارث بگذارند یا نگذارند، اما میراث خونی و ژنتیک به جای خود محفوظ است. ادیبان و خردورزان، میراث مادی را فانی و کم ارزش تلقی نموده و بر میراث ادب و تربیت و بزرگ‌منشی و اخلاق، تأکید کرده‌اند. میراثی که هم خود ما از آن بهره می‌بریم و هم دیگران: ادب مرد به ز دولت اوست / برترین ارث در جهان ادب است... با ادب باش که سرمایه خوبان ادب است / فرق مابین بنی آدم و حیوان ادب است و نیز: با ادب باش تا بزرگ شوی... و البته واژه ادب فقط منحصر به رفتار مؤدبانه نیست بلکه این واژه، جامع علم و اخلاق و تربیت و کمالات معنوی است...

میراث معنوی، مهم‌ترین میراث است. گفته‌اند ما دو پدر داریم. پدری که از طریق او متولد شده‌ایم و پدری که از او علم فرا گرفته‌ایم (أبُّ يُولَدِكَ وَأَبُّ يَعْلَمِكَ). ارثی که ما از آموزگاران خود می‌بریم، کمتر از ارثی که از پدران خود می‌بریم، نیست. ما از آموزگاران خود، علم و کمال و ادب ارث می‌بریم. بر همین قیاس، می‌گوییم: ما از پیشوایان دینی خود، علم و معرفت به ارث می‌بریم و خوشا بر احوال کسی که بیشترین میراث علمی و معرفتی را از این پیشوایان به ارث برده باشد...

نوعی از وراثت هم وراثت‌های الهی است. در زیارت وارث، رشته وراثت سیدالشهداء را از حضرت آدم آغاز می‌نماید و سپس به همه پیامبران و اولیاء تداوم بخشیده تا به پیامبر اکرم و پدر و مادر بزرگوارش ﷺ می‌رساند (السلام علی وارث آدم صفوة الله: السلام علی وارث نوح نبی الله...) این وراثت، یعنی وراثت مقام حجة‌اللهی و خلیفة‌اللهی، هدایت و اهتداء خلق به نصب و گزینش الهی.

در این مفهوم، سلسله پیامبران و امامان از ابتدا تا انتها، از آدم تا خاتم؛ از امیرالمؤمنین تا صاحب الزمان عجل الله فرجه، میراث بران مقام پیشوایی و هدایت به شمارند. بدین ترتیب مصادیق زیارت وارث، همه امامان می توانند باشند. مثلاً همین عبارات زیارت وارث را می توان خطاب به حضرت بقیه الله عجل الله فرجه خواند...

امام عصر ارواحنا فداه، خود در همین راستا فرموده اند: من باقیمانده ای از آدم، ذخیره ای از نوح، برگزیده ای از نسل ابراهیم و انتخاب شده ای از نسل حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستم (أَنَا بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ وَ ذَخِيرَةٌ مِنْ نُوحٍ وَ مُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ صَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)...

یعنی هرکس می خواهد به آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم بنگرد، مرا ببیند، هرکس به دنبال تبعیت از آنان است از من تبعیت نماید؛ هرکس می خواهد از آنان بیاموزد نزد من بیاید؛ میراث آنان نزد من است و من وارث آنانم... برگو به اسرایلیان، آید موسی آمده / با پیروان عیسوی گوید عیسی آمده / برهاسمیون ده ندا، فرزند زهرا آمده / بر اهل عالم زن صلا، کو رهبر عالم بود / وارث به جمله انبیا، ز آدم الی خاتم بود...

۱. غیبت نعمانی: ۲۸۱ باب ۱۴ ح ۶۷.

مرور کنیم با هم آن رویداد مبارك را که نامش مبعث است و پیامش، آغازِ آخرین آیین الاهی... حادثه‌ای که سرنوشت جدید بشریت در آن رقم خورد و تاریخ جدیدی شکل گرفت: مردی پاک، بزرگ و مهذب به رسالتی عظیم، برانگیخته می‌شود. قرار است بساط گمراهی برداشته و دین نور و علم و عدالت و ایمان برای انسان‌ها آورده شود؛ قرار است رنگ زندگی‌ها، رنگ خدایی شود... قرار است دین خاتم توسط پیامبر خاتم آغاز شود... مکان مکه است، درون غار حرا، و ندا، ندای فرشته وحی:

بخوان به نام خدایت که آفرید بشر/ طنین فکند ندا نیمه شب به کوه و کمر/
 سکوت بود و شبی وهم‌گون و مکه به خواب/ (حرا) ستاده چنان قامت نیاز
 بشر/ درون غار (حرا) - خلوت شکفتن راز- / به روی بستر اندیشه داشت مردی
 سر/ به ناگهان ز پس چشم‌های بسته او/ دمید تابش نوری به چشم او احمر/
 هراسناک ز جا جست و نک برابر او/ درخششی به تجلی ز نور روشن‌تر/ به
 سان رشته کلافی ز عرش تا دل غار/ کشیده بود مگر روح روشنایی پر/ ندا
 دمید: (محمد) - (تو کیستی؟) - (جبریل)!/ - (بخوان)... به لرزه در افتاد مرد را
 پیکر/ بخوان!! بخوان! -: نتوانم. میان نور و ندا/ شکفت دستی و آورد در برش
 دفتر/ فرشته بود عیان هر کجا که می‌نگریست / بدین ندا که محمد! تویی
 پیام‌آور...

امروز هر چه داریم و هر خیری به ما رسیده است از دولت اوست. او مصطفای حق است و امام و مقتدای پیامبران: ای از بر سدره شاهرهت / وی قبه عرش تکیه‌گاهت / ای طاق نهم رواق بالا / بشکسته ز گوشه کلاهت... ای نام تو دستگیر آدم / وی خلق تو پایمرد عالم / فراش درت کلیم عمران / چاووش زهت

مسیح مریم / در خدمتت انبیا مشرف / وز حرمتت آدمی مکرم ... کیست او:
 زینت کروبیان / کیست او: خاتم پیغمبران ... "گنت نبیاً" چو علم پیش برد / ختم
 نبوت به محمد سپرد / گوش جهان حلقه کش میم اوست / خود دو جهان حلقه
 تسلیم اوست / شمسۀ نه مسند هفت اختران / ختم رسل خاتم پیغمبران ...

بہتر است مدیحت او را بسپریم به امام عصر ارواحنا فداہ کہ در مورد نیای
 بزرگوارشان فرمودہ اند: ... آن گاہ خداوند حضرت محمد ﷺ را بہ عنوان رحمت
 برای جهانیان برانگیخت و نعمتش را بہ وسیلہ او تمام کرد و پیامبرانش را بہ او
 خاتمہ بخشید و او را بہ سوی تمام مردم فرستاد (ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
 آلِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً) ...
 آری او رحمة للعالمین است و کامل کننده تمامی نعمت های خدا... اما این
 رسالت عظیم برای تحقق کامل در انتظار آخرین وصی اوست کہ خود آن پیامبر
 نوید داده است:

اگر تنها يك روز از عمر دنیا باقی باشد خداوند مردی از نسل من و همنام من
 برانگیزد کہ زمین را از عدالت آکنده سازد چنان کہ از ظلم پر شده باشد...
 روزگار ظهور آن خاتم اوصیاء را آرزو می کنیم کہ خود بعثتی برای احیای دین
 آن خاتم انبیاء است ...

۱. غیبت شیخ طوسی: ۲۸۸.

پرسش، کلید دانستن است زمانی که عالمی هست تا از او بپرسیم؛ اما اگر مرجعی هم برای پاسخ نباشد، خود این پرسش انگیزه‌ای خواهد بود برای پژوهش تا از این طریق راهی به سوی پاسخ صحیح پیدا کنیم. اگرزادگاه علم و اختراع، پرسش است، نقش کلیدی آن را در همه آنچه امروز داریم باید ارج نهیم. آنان که "پرسیدن" را عیب ندانند برندگان عرصه معرفت و دانایی هستند، علم با پرسش رشد می‌کند. خضوع در برابر عالمان و دانایان و پرسیدن از آنان، شما را شریک یافته‌های علمی آنان می‌کند که در طول سالیان با زحمت و مرارت به دست آورده‌اند...

پرسش و پاسخ، در مشهد عقل انجام می‌شود. اگر چراغ عقل خاموش باشد، نه پرسشی به وجود می‌آید و نه اقناعی از پاسخ حاصل می‌شود. انسان در پرتو عقل، می‌پرسد و پاسخ می‌دهد و از تطبیق پاسخ با سؤال، قانع می‌شود. همچنین عقل است که انسان گرفتار شده در بحران را سرزنش می‌کند که چرا از دانایان سؤال نکردی و مشاوره نخواستی؟ اما همین عقل، حد سؤال را مشخص می‌سازد که در کجا و از چه چیزهایی سؤال کند؛ و در کجا و از چه چیزهایی سؤال نکند. مثلاً عقل اجازه نمی‌دهد از چیستی خدا سؤال شود؛ زیرا خدا محاط عقل ما نمی‌شود. یا عقل نمی‌تواند به کیفیت برزخ و قبر و قیامت احاطه پیدا کند و لذا در برابر چنین سؤال‌هایی ساکت است و آن را خط قرمز سؤال‌ها می‌شمرد...

يك نکته دیگر هم در مورد پرسش‌ها هست که باید به آن توجه شود. بعضی پرسش‌ها و پاسخ‌ها، هیچ نفعی برای انسان ندارد. با توجه به انبوه پرسش‌ها در جهان و عمر و امکانات محدود انسان، لزومی ندارد به دنبال پاسخ پرسش‌هایی برویم که دانستن آن‌ها نه فایده دنیوی دارد و نه اخروی. پرسش و پاسخی که

هیچ تأثیری در زندگی و سعادت انسان ندارد، تضييع عمر و امکانات است و غیر مشروع. امام عصر ارواحنا فداه، رهنمودی در این زمینه دارند و می‌فرمایند: درهای پرسش از چیزهایی را که برای شما مفید نیست، ببندید و خود را در مورد دانستن چیزهای غیر لازم به زحمت نیندازید (فَاغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفَيْتُمْ) ...

حتی گاهی برخی از این پرسش‌ها، علاوه بر اینکه فایده‌ای ندارد، موجب زیان هم می‌شود و ناراحتی و اندوه به دنبال می‌آورد. نمونه این پرسش‌ها، پرسش از علت غیبت است ...

امامان ما در این زمینه به این آیه قرآن استناد فرموده‌اند که: مپرسید از چیزهایی که وقتی پاسخ آن مشخص شود شما را اندوهگین می‌کند یا برایتان بد می‌شود (لا تسئلوا عن أشياء ان تبد لكم تسؤکم)^۱ ... در واقع می‌فرمایند به جای پرسش از علت غیبت که نفعی برای شما ندارد، از چیزهایی سؤال کنید که موجب رشد و ارتقاء و خرسندی شما شود؛ مثل اینکه وظائف ما در غیبت چیست و چه کنیم تا در دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به مقام یآوری آن حضرت فائز شویم ...

۱. غیبت شیخ طوسی: ۲۹۲.

۲. مانده (۵): ۱۰۱، احتجاج ۲: ۴۷۱.

استاد رو به دانشجویانش کرد و گفت: چه کسی می‌تواند رابطه "حضور" و "ظهور" را خوب تبیین کند؟ یکی از دانشجویان گفت: خداوند در همه جا حاضر است بدون اینکه ظهور جسمانی داشته باشد؛ دیگری گفت: وقتی خورشید پشت ابرهاست، حضور نور و گرمایش را احساس می‌کنیم اگر چه ظاهر نیست و نمی‌بینیمش؛ دیگری گفت: گاهی معلم سر کلاس نیست ولی آن چنان رفتار کرده که بچه‌ها حضورش را احساس می‌کنند و گویی حاضرش می‌دانند؛ دیگری گفت: پدری که در سفر است اما سایه حضورش را در خانه حس می‌کنیم؛ دیگری ادامه داد: نسیم بهاری را روی گونه‌های خود احساس می‌کنیم در حالی که آن را نمی‌بینیم...

یکی از دانشجویان پرسید: استاد، منظورتان از این بحث، چیست و چرا آن را مطرح فرمودید؟ استاد گفت: یکی از شما سؤال کرد امامی که غائب است، یعنی نیست، پس چگونه امامت می‌کند. خواستم برایش روشن کنم غیبت جسمانی مانع حضور معنوی و امامت الهی نیست. بعضی‌ها غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به معنای عدم حضور ایشان معنا می‌کنند، در حالی که آن حضرت ظاهر نیستند نه اینکه حاضر نباشند. غیبت ایشان به معنای عدم ظهور است نه عدم حضور. مثال‌هایی که شما زدید همگی نشان می‌داد در مواردی حضور هست اگر چه ظهور نیست. خداوند از رگ گردن به ما نزدیک تر است و به چشم در نیامدنش به معنای نبودن یا عدم حضور نیست. غیبت امام فقط به این معناست که در ظاهر او را نمی‌بینیم و یا می‌بینیم ولی نمی‌شناسیم. غیبت، غیر از این، معنای دیگری ندارد.

امام علیه السلام در دوران غیبت حضور معنوی در همه آفرینش دارد و در شأن هدایت و امامتش، همه امور را تدبیر می فرماید. آن حضرت، زندگی و همسر و فرزند دارند، به حج و زیارت و سفر می روند اما ناشناخته... گاهی هم به مصالحی، خود را برای کسانی ظاهر می فرمایند و آنان را به دیدار خود مشرف می فرمایند. تشرفات هم به این معناست که با اراده امام انجام می شود نه اراده فرد. محمد بن عثمان عمری گوید شنیدم آن حضرت می فرمود: صاحب این امر، هر ساله در حج، حاضر می شود. او مردم را می بیند و می شناسد اما مردم او را می بینند ولی نمی شناسند (وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَخْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ، فَيَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ).

یکی از دانشجویان گفت: استاد، یکی از شعرای معاصر، این مفهوم حضور را در یک بیت شعر و با تشبیهی زیبا به خوبی به تصویر درآورده است. او غیبت امام را به غیبت بوی گل و شمیم عطر تشبیه کرده که دیده نمی شود در حالی که تمام اتاق را از حضور و بوی خوش خود پر کرده است. استاد گفت: بخوان آن شعر زیبا را! و دانشجو خواند:

باز آی، ای چوبوی گل از دیده ها نهران

کز رنج انتظار تو پشت فلک خمید...

داشت برای دوستانش صحبت می‌کرد و می‌گفت: خیلی از "شرك" می‌ترسم، چون شنیده‌ام شرك، اثر اعمال را از بین می‌برد و پیامدهای وخیم‌تری هم به دنبال دارد. لقمان نیز فرزندش را سفارش کرد که شرك نوزد زیرا شرك، يك ستم بزرگ است (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)^۱ و فرموده‌اند که خدا هر گناهی جز شرك را می‌آمرزد اما شرك را نه، زیرا شرك، عمیق‌ترین گمراهی است (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)^۲ ...

گفتم: عزیز، ترس تو بجاست! دشمن ما شیطان همه تلاشش در این است که در نیت‌های ما ورود کند و اخلاص ما را خدشه‌دار نماید. این ترس، ما را برمی‌انگیزد که قبل از هر عملی، نیت خود را برای خدا خالص کنیم تا اعمال و عبادات ما فقط برای خشنودی خدا باشد نه خشنودی مردم یا طمع مال و مقام و موقعیت و... که این‌ها انواع شرك محسوب می‌شود. این است که نیت، اهمیت بسیار پیدا می‌کند و خلوص نیت و اخلاص را از مهم‌ترین شرایط هر عمل قرار می‌دهد. علت منفور شدن شرك این است که نوعی اهانت به خدا به حساب می‌آید زیرا فرد می‌داند که مالک حقیقی وجود، و قدرت علی‌الاطلاق خداست، اما به دیگری توجه می‌کند و رضایت او را می‌جوید نه رضایت خدا را. ما نیز در زندگی خود فطرتاً این شرك را بر نمی‌تابیم و اگر کسی کاری را به نام ما و در واقع برای دیگری و یا اصلاً به نام و به خاطر هدف دیگری نه به خاطر اطاعت از ما انجام دهد، ناخرسند و ناراضی خواهیم بود. شرك یعنی خدا را ندیدن و به حساب نیاوردن ...

۱. لقمان (۳۱): ۱۳.

۲. نساء (۴): ۱۱۶.

امام عصر ارواحنا فداه، تعبیر زیبایی در مورد آیهٔ مربوط به برانگیختگی موسی دارند. موسی وقتی در وادی مقدّس به مناجات پرداخت و گفت خدایا محبت خود را برای تو خالص کردم و قلبم را از جز تو پاک نمودم، خداوند فرمود: کفش‌های خود را بیرون آور تو در وادی مقدّس طوی هستی... حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند منظور از "کفش‌هایت را بیرون آر"، خالص کردن محبت قلبی از غیر خداست زیرا موسی محبت مفرطی به خانوادهٔ خویش داشت؛ خداوند به او فرمود: در وادی مقدّس طوی، قلبت را برای محبت خدا خالص ساز و از میل به دیگری بشوی!

گفت: کار سخت شد! اگر شرك این است، همهٔ ما ممکن است به آن مبتلا باشیم، چاره چیست؟ گفتم: البته شرك و اخلاص مراتب و درجات دارد. این روایت به درجات بالای اخلاص که مخصوص اولیای خداست دلالت دارد. اما اگر در نیت‌ها، ابزارها و واسطه‌ها را مستقل ندانیم و در مقابل خدا قرار ندهیم، از این شرك رها می‌شویم. یعنی محبت به خلیفه‌الله را در طول محبت به خدا بدانیم و از طریق او و با استمداد از او، نیت خود را برای خدا خالص کنیم که بدین ترتیب کسی را مقابل خدا قرار نداده‌ایم تا بخواهد شرکی ایجاد شود؛ و ضمناً از خود ولی الله نیز برای اخلاص مدد جسته‌ایم و او ما را برای اخلاص کمک خواهد نمود...

كودك، آسوده خاطر است زیرا حافظی مثل والدین دارد؛ اهالی کوچه، آرامش دارند چون محله، نگهبان دارد؛ شهروندان، احساس امنیت می‌کنند، چون شهر، پلیس و محافظ دارد؛ اهالی کشور، از دشمن‌های هراسی ندارند چون میهن، حافظانی از سپاه و ارتش دارد. در ورای همه این‌ها، تمام مردم آسوده خاطرند؛ زیرا حافظی چون خدا دارند که بهترین حافظ و نگهبان است، آن هم نگهبانی که نسبت به انسان‌ها، مهربان‌ترین مهربانان است: (فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)؛ گر نگهبان من آن است که من می‌دانم / شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد!

ما اولاً نیاز به محافظ داریم تا ما را در برابر خطراتی که جسم ما را تهدید می‌کند، حفظ نماید: چه خطرات و بلاهای طبیعی مثل سیل و زلزله و طوفان و خشکسالی و قحطی و فقر و چه بیماری‌ها، ترورها، جنگ‌ها، تصادف‌ها و عذاب‌ها... در هر صورت، حافظ باید دارای قدرتی عظیم باشد که بتواند در برابر همه این خطرات ما را حفظ نماید. باز هم باید گفت تنها کسی که قدرت دفع همه این خطرات را دارد و بهترین حافظ است، خداست: فالله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين...

علاوه بر آن، نیاز به محافظ داریم تا ما را در برابر خطراتی که دین و ایمان ما را تهدید می‌کند، حفظ فرماید: خطراتی چون فتنه‌ها، ظهور مدعیان دروغین، شبهه‌پراکنان، وساوس شیطانی، گمراهی‌های زمانه، هواهای نفسانی، لغزیدن به شرك و كفر و نفاق و مبتلا شدن به قسوت قلب و شقاوت... که این خطرات به مراتب از خطرات دسته اول سهمگین‌تر است؛ زیرا علاوه بر تباهی دنیا، تباهی آخرت را نیز به همراه دارد. در این شرایط نیز باید با اختیار از خدا بخواهیم ما را در برابر این خطرات و لغزش‌ها حفظ نماید...

۱. یوسف (۱۲): ۶۴.

اما خدای بزرگ را در کار حفظ و صیانت، کارگزارانی است که در رأس آنها خلیفه الله و حجة الله (مقام امامت منصوص) است. اوست که حافظ مردم، هم از بلاها و هم از گمراهی هاست. امام عصر ارواحنا فداه می فرمایند: "من وصی آخرین هستم که به وسیله من خداوند بلا را از خانواده و پیروانم دور می فرماید: (أنا خاتم الأوصیاء. بی يدفع الله البلاء عن أهلی و شیعتی؛ اوست که واسطه هدایت مردمان است، او سراج منیر و مشکات نورانی و چراغ هدایت و کشتی نجات است و هرکس به او نزدیک و متوسطل و متمسک شود، در دایره حفظ الاهی قرار گرفته است و به وسیله آن حضرت در سلامتی کامل دنیا و دین خواهد بود. امام حافظ مردم و خدا حافظ امام است و در هر حال این خداست که بهترین و مهربان ترین حافظ است و خلیفه الله و صاحب الزمان نیز در این زمینه کارگزار اوست و ما پس از هر نماز، نورانی ترین آیه قرآن (آیه الکرسی) را تقدیمش می کنیم و پس از آن می خوانیم:

فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ ...

دعایی خوانده و حال خوشی با خدا پیدا کرده بود، گفت: از زیباترین جلوه‌های نیایش با محبوب جهان، برایم بگو! گفتم: نماز، آری نماز! گفتم زیباترین، آیا زیبا نیست اینکه خداوند تورا به حضور پذیرفته و اجازه سخن با او پیدا کرده‌ای و او به نیایش تو گوش سپرده است؟ آن هم کسی که همه چیز تورا می‌داند و برانجام هر خواسته تو تواناست؟ برای محبوب‌های زمینی چقدر زحمت می‌کشی که دقایقی بی‌دغدغه و بدون مزاحمت با آن‌ها هم صحبت شوی؟ حالا فرمانفرمای آفرینش به تو وقت ملاقات داده و به حضور پذیرفته و اجازه سخن داده و توداری با او صحبت می‌کنی و او به سخنان تو توجه می‌کند... این موضوع، تورا غرق اشتیاق نمی‌کند؟! زیباترین جلوه نیایش نیست؟!!

گفت: مفهوم حقیقی نماز چیست: گفتم: همه ارزش انسان در فهم اوست. انسانی که فهمیده خالق دارد که او را آفریده و هر لحظه هم او را حمایت و تدبیر می‌کند، به پاس شکر و تقدیر، مشتاق است سر بر آستان او گذارد و ضمن سپاس، خواسته‌های خود را بیان کند و همچون شیطان که تمرد کرد، رانده و رجیم نشود. شیطانی که همه توان خود و سپاهش را مصروف اغوای انسان و دور کردن او از عبودیت و نیایش می‌کند، از نماز و عبادت انسان خشمگین می‌شود و سعی دارد او را از نماز بازدارد. امام عصر ارواحنا فداه کلام زیبایی در همین زمینه فرموده‌اند: "هیچ چیز همانند نماز، بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد" (ما أرغمَ أنفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ إِفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ) ...

گفت: هر نمازی این‌گونه است؟ آخر ما نماز می‌خوانیم ولی در آن حضور قلب نداریم. این نماز هم بینی شیطان را به خاک می‌مالد؟! گفتم: حق با توست.

۱. من لا يحضره الفقيه ۱: ۴۹۸.

نماز اگر شرایطش درست باشد، تأثیرگذار است. در روایت است که نماز همچون چشمه‌ای است که وقتی افراد روزی پنج بار خود را در آن می‌شویند، دیگر آلودگی در آن‌ها نمی‌ماند. نمازی که از زشتی‌ها و منکرات جلوگیری می‌کند (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)^۱ نمازی است که فرد با حضور قلب، حضور خدا را احساس می‌کند و خود را در محضر او می‌یابد و در هیأت عبد، اظهار خضوع می‌کند و از او یاری می‌طلبد. این نماز چنان تأثیرهایی در خواننده‌اش خواهد گزارد...

امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام، نماز را بسیار دوست می‌دارد و در طول این دوازده قرن با شکوه‌ترین نمازها را گزارده و عابدترین انسان روی زمین بوده است. قیام و قعود و رکوع و سجود و قنوت و تشهدش، فرشتگان را به وجد آورده در هنگام نمازش، در و دیوار و گل و گیاه با او تسبیح می‌گویند. این زیباترین انسان پرستنده و نیایشگر و عبادت‌کننده با هر نمازش تقرّب بیشتری به ساحت قدس ربوبی پیدا می‌نماید. او زینت نمازگزاران و عابدان است و منتظرانش نیز باید به سیره او با نماز مأنوس باشند و نماز را پله ترقی خود سازند...

۱. عنکبوت (۲۹): ۴۵.

آیا می‌توان وقتی برای ظهور تعیین کرد؟ آیا اصلاً وقتی برای ظهور تعیین شده است؟ آیا بیان نشانه‌های ظهور، نوعی تعیین وقت نیست؟ آیا جملاتی همچون "ظهور نزدیک است" نوعی تعیین وقت محسوب نمی‌شود؟ آیا تحلیل‌هایی همچون ظهور صغری و کبری، تعیین کردن زمانی برای ظهور نیست؟... این سؤالات و سؤالاتی مشابه در سال‌های اخیر بسیار مطرح شده و هنوز هم مطرح است و متأسفانه به خاطر عدم تبیین کامل آن موجب انحرافات شده و مدعیان دروغینی ظهور کرده‌اند و خود را با عناوینی چون ظهور یمانی یا سید خراسانی یا ... به عنوان مقدمه ظهور مطرح کرده و بین روایات با بعضی رویدادهای خاورمیانه تطبیق‌هایی نموده و عده‌ای را فریفته‌اند...

مهم‌ترین اصل در برخورد با چنین جریان‌های انحرافی، نهی صریح از هرگونه تعیین وقت برای ظهور است. شخص امام عصر ارواحنا فداه، در عبارتی صراحتاً اعلام فرمودند که زمان ظهور، فقط در اختیار خداست و تعیین‌کنندگان وقت برای ظهور، دروغگو هستند: "أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ"...

مطابق این فرمایش باید باور داشت که نه وقتی برای ظهور تعیین شده و نه اساساً کسی می‌تواند وقتی برای ظهور تعیین نماید. بنابراین به صراحت باید گفت: بیان هرگونه علائم و نشانه‌های ظهور، اگر منجر به نوعی تعیین وقت شود، نیز انحرافی است و گوینده‌اش دروغگو محسوب می‌گردد. مثلاً اگر کسی بگوید: ظهور نزدیک است و منظورش این باشد که مثلاً ظهور در ده سال آینده واقع می‌شود نیز مشمول همین واژه وقاتون (=تعیین‌کننده‌های وقت) خواهد شد و باید او را دروغگو محسوب نمود.

۱. کمال الدین ۲: ۴۸۴ باب ۴۵.

اما در مورد نشانه‌ها و علائم ظهور باید گفت همه آن‌ها "بداء پذیر" هستند و قطعی نیستند. بداء پذیر یعنی اینکه دست خدا در تغییر آن‌ها باز است و به تعبیر قرآن محو و اثباتش دست خداست (يُمحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمْرُ الْكِتَابِ) و خدا به مصالحی ممکن است اراده فرماید بدون رخ دادن آن‌ها، ظهور را رقم زند. بر همین اساس است که به جای انتظار برای واقع شدن علائم ظهور یا توجیه وقایع روز با علائم ظهور، باید منتظر هر لحظه‌ای ظهور شد و روایت "يُصْلِحُ اللّٰهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ"^۲ - یعنی خداوند در يك شب امر ظهورش را اصلاح می‌فرماید - بر همین نکته دلالت دارد که دقیقاً با روح انتظار سازگار است که در هر لحظه و ساعتی و هر شب و روزی منتظر رویداد ظهور باشیم...

نکته آخر اینکه، ضمن آمادگی هر لحظه‌ای برای ظهور، باید اهتمام ما به انجام وظیفه باشد نه اینکه وقت خود را با تطبیق و توجیه علائم، تلف کنیم. باید ببینیم تکلیف و وظیفه ما بر اساس منشور انتظار چیست همان را انجام دهیم، حتی اگر مقدر باشد بنا بر مصالح الاهی به این زودی‌ها ظهور واقع نشود. تکلیف ما از یکسو انجام وظیفه و از سوی دیگر دعا برای تعجیل فرج است. این دوگانه یعنی دعا و انجام وظیفه، دور شدن از انحراف "وقآتون" است.

۱. رعد (۱۳): ۳۹.

۲. اعلام الوری: ۳۸۶.

حق خوبان و آزادگان محبوس شدن نیست! ... یوسف و زندانی شدن در قعر چاه؟ مباد که توقیف و زندان و بازداشت و حبس و سجن، سرنوشت یوسفان شود: محبوس درون چاه، یوسف / آزاد و رها مخالفانش... گاهی از دوران غیبت امام عصر ارواحنا فدا، به حبس و سجن و زندان تعبیر شده است؛ حبسی که ما رقم زده‌ایم؛ مگر یوسف را نزدیکان و برادران به چاه نکردند؟! نخواستن و نطلبیدن و یاری نکردن و فراموش کردن و فروختن به ثمن بخرس، همان زندانی است که یوسف را محبوس کرده است: دربند و اسیر بود و مسجون / زندانی فکر دوستانش / محبوس به روزگار غیبت / از غفلت جمع یاورانش ...

حبس، همیشه زندان و سلول و بازداشت و سجن نیست؛ تنهاشدن و بی‌یاور بودن و محروم ماندن از حق و از دست دادن ابزارهای رسیدن به حق، نیز حبسی است بسیار دردناک‌تر از کنج زندان ظاهری بودن، چنان که مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام، بیست و پنج سال محبوس در چنین شرایطی بود و جز پنج یا هفت نفر از ثابتان بر پیمان، کنارش نماندند... خلیفه پیامبر باشی و مجبور باشی در خانه بنشیننی و شاهد فساد ماجراجویان غاصب و تحریف دین و فراموشی ارکان وحی و شریعت، و رواج ظلم و بی‌عدالتی شوی و مأمور به سکوت گردی، نامش، حبس نیست؟!!

امامان و پیشوایان، برای انجام مأموریت‌های خویش نیاز به همراهی و معاضدت و پشتیبانی یاوران خویش دارند، اگر مردم نیابند و نخواهند و سستی کنند و امام را تنها گذارند، او چگونه بپا خیزد و اقدام کند؟ مولای ما علی علیه السلام پس از بیست و پنج سال حبس تحمیلی، به اصرار همان مردم؛ خلافت را می‌پذیرد و حکومت عدل برپا می‌نماید. ظالمان و منافقان و پیمان‌شکنان (قاسطین و

مارقین و ناکثین) که حکومت عدل را بر نمی تافتند به معارضه بر می خیزند و جنگ به پا می کنند، حضرتش مردم را به بسیج برای مقابله با این فاسدان فرا می خواند؛ مردم سستی می کنند و نمی آیند و خون به دل مولا می کنند تا آنجا که درد دل را با چاه در میان می گذارد و خطاب به آن تنبلان و سست پیمانان فریاد می آورد: "یا أشباه الرجال و لا رجال" ... کاش چندتن از یاوران باطل که بر باطل خود استقامت دارند می داشتیم و آن ها را با شما سست پیمانان عوض می کردم ... این واژه "حبس" را خود صاحب الزمان عجل الله فرجه، به کار برده اند آنجا که فرمودند: چیزی جز کارهای ناشایست آنان، ما را از ایشان محبوس نمی سازد: "ما یحبسنا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرَهُهُ..."^۱ خیلی دردآور است که امام خود را محبوس گناهان و خطاهای دوستانی بداند که دعوی یآوری کنند ولی کارهایی انجام دهند که مورد کراهت و موجب ناخشنودی ایشان است ... نکند ما هم به دست خود یوسف خود را به چاه افکنده باشیم ...

۱. الغارات ۲: ۳۲۸-۳۲۹.

۲. تهذیب ۱: ۴۰ (مقدمه).

۴۱. دعا و درود

آیا شود که محبوبت را هنگام دعا، فراموش کنی و برایش دعا نکنی؟ آیا شود که گاه و بیگاه به او متوجه نشوی و براو سلام و درود نگویی؟ رسم محبت و مهر به تو چنین اجازه‌ای نخواهد داد وگرنه دعوی محبتت بی پایه خواهد نمود! ما را محبوبی است که محبوب خدا و پیامبران و امامان و همه اولیاء الله است، چگونه برای این عزیز، دعا نکنیم و براو درود و سلام و صلوات نفرستیم؟ از آنجا که این محبت، دوسویه است و او نیز به ما لطف و عنایت و مهر دارد، اگر زبان ما الکن باشد و شیوه دعا و درود را ندانیم او خود آموزگار دعا و درود و صلوات ما می‌شود...

از تشرفات درس آموز، تشرّف حسن بن و جناء به محضر حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است... می‌گوید کنار کعبه، زیر ناودان در سجده و تضرّع و عبادت بودم که دیدم کسی مرا تکان می‌دهد و به نام، صدا می‌زند که برخیز... برخاستم، دیدم کنیزی است زرد چهره و لاغر اندام که اشاره کرد همراهش بروم و رفتم تا به خانه‌ای که به بیت حضرت خدیجه علیها السلام معروف است رسیدیم. در آنجا در بالاخانه به محضر صاحب الزمان علیه السلام مشرف شدم. حضرتش مهربانی‌ها کرد و فرمود: هرگز از من پنهان نبودی و همه جا در مناسک حج با تو بوده و در مشهد من بودی، سپس دستور العمل‌هایی به من فرمودند و در آخر هم دفتری مرحمت نمودند که در آن دعا برای فرج و نیز صلوات بر آن حضرت بود و فرمودند: این‌گونه دعای فرج بخوان و بدین شیوه بر من درود فرست.

در میان دعا‌های فرج، دعای "اللهم کن لولیک..." و در میان درودها و صلوات‌ها، صلوات "سلام الله کامل التام الشامل العام..." از همه مشهورتر و ماثورتر است. مداومت بر این دو دعای فرج و صلوات و درود، نشانه آن محبت

و مهر بی بدیل است که در دستداران حضرتش، موج می‌زند و به وسیله آن به محبوب تقرب می‌یابند... البته دعاها و صلوات‌های دیگر نیز هستند که مآثورند و هر یک شیرینی خاص خود را دارند و کام منتظران را با خواندن‌شان شیرین می‌کنند زیرا نام و یاد موعود محبوب، روح دستداران را در هر تکرار، تازه‌تر و شاداب‌تر می‌کند...

قدر این سخن زیباست که حضرت به حسن بن و جناء فرمودند: (هیچ‌گاه در طول برگزاری مناسک حج، از ما مخفی نبودی و همراه با تو بودیم...) همین، نشان از نظارت و احاطه امام بر شیعیان و حمایت و عنایت و کرامت مهدوی دارد...

از زیباترین جلوه‌های نوع نگاه ما به "فرصت عمر" و "اوقات زندگی"، ارزش‌های ویژه‌ای است که به بعضی از پاره‌های "زمان" داده‌اند. زمان‌هایی داریم که بسیار گرانقدرند و بار عام بخشودگی و کرامت و بخشش و عنایت‌های ویژه است و عبادت در آن‌ها پاداشی مضاعف نسبت به ایام مشابه دارد، همچون: شب‌های قدر، اعیاد فطر و قربان و غدیر و مبعث و نیمه شعبان و شب‌های عرفه و جمعه و ایام البیض و دحو الارض و... گویی آن خالق مهربان، به بهانه‌های شیرین، مردم را به بار عام بخشش و کرامت فرا می‌خواند تا هدایای ویژه دهد و کاستی‌هاشان را جبران کند و بدیشان، مقامات عالی بخشد و به عطایای خاص بنوازد و اگر کسی يك فرصت را از دست داد، از دومی بهره‌گیرد و خود را به درجات بالاتر رساند...

شناخت این ایام و لیالی ویژه، اولین گام است و گام دوم اغتنام آن فرصت‌هاست. پیشینیان ما بر اساس مستندات قرآنی و روایی کتاب‌های خوبی در این زمینه همچون "المراقبات" یا "مراقبات السنة" و یا "مفاتیح الجنان" و... به نگارش در آورده‌اند که حاوی شناخت آن زمان‌ها و اعمال مربوط به هر يك است. هشیار کسی است که از این نسیم‌های رحمت که در فرصت‌های عمرش می‌وزد به خوبی بهره‌برداری نماید: *إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا...*

یکی از این فرصت‌ها، شب و روز جمعه است. بر اساس روایات، شب جمعه بهترین شب‌ها و روز آن بهترین روزهاست. جمعه سید و بزرگ روزهاست، خدا پاداش نیکی‌ها را در آن روز دو برابر عطا می‌کند و گناهان را محومی سازد و درجات اهل ایمان را بالا می‌برد و دعاها را مستجاب می‌نماید و سختی‌ها را آسان و غم‌ها را از دل‌ها می‌زداید و حاجت‌های بزرگ را روا می‌کند. همچنین فرشته‌ای را هر

۱. عوالی اللثالی ۴: ۱۱۸.

شب جمعه فرمان دهد که از اول شب تا آخر شب از جانب پروردگار جهانیان از عرش ندا کند: آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع صبح برای هر دو جهانش مرا بخواند، تا درخواستش را اجابت کنم؟ آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع صبح از گناهایش توبه کند تا توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا بنده مؤمنی هست که در روزی او تنگ گرفته باشم، و پیش از طلوع صبح از من بخواهد که روزی‌اش را فزونی بخشم؟ آیا حاجتمندی هست که حاجتش را بگوید و من پیش از طلوع صبح، حاجتش را روا کنم...؟

امام عصر ارواحنا فدا، فرموده‌اند: هر که خواسته‌ای و حاجتی از پیشگاه خداوند متعال دارد بعد از نیمه شب جمعه، غسل کند و برای مناجات و راز و نیاز با خداوند، در جایگاه نمازش قرار گیرد (و حاجتش را بگوید تا اجابت خدا را دریابد): "مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ، فَلْيَغْتَسِلْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَ يَأْتِ مُصَلًّا"...

گمان نمی‌رود که منتظران از شب جمعه غافل شوند و ساعات طلایی‌اش را از دست بدهند و از برکاتش محروم مانند... نه! همراه امامشان این ساعات زرین را مغتنم شمرند و حاجت اصلی را به پیشگاه خداوند برند...

کفتربازهای حرفه‌ای، کارشان جلد کردن کفترها بود! عصرها روی پشت بام می‌رفتند و کفتربازهای جلدشده را پرواز می‌دادند. این کفترها بعد از ساعت یا ساعت‌های پرواز دوباره بر روی همان بام و نزد صاحبشان برمی‌گشتند و آب و دانه می‌خوردند درحالی‌که روی دو بام آن طرف‌تر هم آب و دانه کفترباز دیگری فراهم بود اما هر کفترباز جلدشده‌ای فقط روی بام خود می‌نشست. هنر کفتربازها جلدکردن با مهارت و تکنیک خاص بود (جلد یعنی دست‌آموز، آشنا، چابک، خانه‌شناس و وفادار) و هنر کفترها جلد شدن و چابک و دست‌آموز و وفادار بودن! مرحبا به آن حیوان، که ظرف دو سه هفته، جلد می‌شود و به پاس نمک‌شناسی و حق آب و دانه، صاحب خود را فراموش نمی‌کند و به خانه و صاحبخانه وفادار می‌ماند و بر بام دیگری نمی‌نشیند. ما انسان‌ها، عمری بر سفره خدا نشسته‌ایم اما دائم بام عوض می‌کنیم و هنوز جلد نشده‌ایم! عمری از عنایات اهل بیت علیهم‌السلام بهره‌مند بوده‌ایم اما باز به سراغ دیگران می‌رویم و از اغیار، انتظار گره‌گشایی داریم؛ کاش کمی از کفترها یاد می‌گرفتیم!

اول و آخر کارمان با اهل بیت علیهم‌السلام است: طینت ما از طینت آنان سرشته شده و بازگشت ما نیز به سوی آنان و حسابرسی ما نیز بر عهده ایشان است. مگر در زیارت جامعه نمی‌خوانیم (إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ) بازگشت مردم به سوی شماست و حسابرسی زندگی آن‌ها نیز در اختیار شماست، پس در جای دیگر چه می‌کنیم!؟

۱. من لایحضره الفقیه ۲: ۶۱۲.

در روز حساب، هرکس را به نام امامش صدا می‌زنند تا زیر پرچم او قرار گیرد (یوم ندعو کلاً أناساً بامامهم)^۱ آیا نمی‌خواهیم زیر پرچم آنان فراخوانده شویم؟ این‌ها محمدیون؟ این‌ها علویون؟... این‌ها مهدیون؟... مباد ما را زیر پرچم دیگران ببینند چون در دنیا، زمام خود را به دیگری سپرده باشیم. اگر جلد اهل البیت علیهم‌السلام بوده باشیم، اینجا و آنجا بر بام آنان فرود می‌آییم!

کفترها، غم آب و نان و خانه ندارند، چون صاحب آن‌ها به فکر آن‌هاست و همه چیز را برای آنان فراهم کرده است، اگر عقابی نیز قصد حمله به آنان را داشته باشد با چوب صاحبش رانده می‌شود و اوست که دشمنان گوناگون را از آنان دور می‌کند. ما صاحبی چون صاحب‌الزمان علیه‌السلام داریم چه غم داریم؟ چه کم داریم؟!

همه آفرینش، دایره مدار وجود ذی‌جود اوست و همه موجودات از سفره او روزی می‌خورند

بِكُمْ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بَازْنَةً وَبِكُمْ يُنْفِثُ
الْهَمَّ وَبِكُمْ يُكْشِفُ الضُّرَّ^۲

بیمنه رزق الوری و ببقائه بقیت الدنیا و بوجوده ثبتت الارض و السماء^۳ هر وقت از او خواسته‌ایم، گرفته‌ایم؛

هر وقت به او متمسک بوده‌ایم از عنایت او بهره‌مند شده‌ایم.

چرا به سراغ کسانی رویم که خود چون ما ناتوانند؟ چرا بر بام دیگری نشینیم؟! کی‌بوتر جلد آستان مهدوی باشیم!

۱. اسراء (۱۷): ۷۱.

۲. من لایحضره الفقیه ۲: ۶۱۵.

۳. مشارق انوار الیقین: ۱۵۷ فصل ۱۴.

آمد پیش من و گفت: پدر، دارم مقاله‌ای می‌نویسم برای درس دانشگاه، موضوعش واژه اسلام و تسلیم است... از واژه تسلیم خوشش نمی‌آمد. می‌گفت: تسلیم معنا ندارد، باید در برابر دشمن مردانه مقاومت کرد و او را به تسلیم واداشت. تسلیم یعنی پذیرش شکست و خفت و زبونی... گفتم البته که چنین است در برابر دشمن نباید تسلیم شد اما در مسائل علمی، برعکس است: در برابر منطق سلیم و حرف حق، تسلیم شدن، عین خردورزی است؛ در برابر قدرت مشروع و نظام عدل، تسلیم بودن عین عقلانیت است؛ در برابر نظر پزشک متخصص و کارشناس خبره، تسلیم بودن عین دانایی است. باید بینی این واژه در کجا و برای چه موضوعی و در کدام موقعیت به کار می‌رود بعد قضاوت کنی.

پرسید: با این حساب، اسلام و تسلیم را چگونه معنا کنیم؟ گفتم یعنی تسلیم در برابر حق متعال که همه آفرینش در حلقه قدرت و اطاعت اویند (وله أسلم من فی السماوات و الارض)^۱. مگر خورشید و ماه و کائنات در فرمان او نیستند؟ انسان هم که به او اختیار داده شده اگر از روی اختیار و آزادی (و نه اجبار) تسلیم فرمان او باشد به سعادت می‌رسد. این تسلیم، عین عقلانیت و خردورزی و دانایی است. متمردین از فرمان الاهی، در واقع متمرّد از حق و علم‌اند...

گفت: اگر خدا ما را تسلیم می‌خواهد پس چرا آزادی و اختیار داد؟ گفتم تسلیم خردمندانه، ارزشمند است نه تسلیم جاهلانه، چنان‌که تسلیم تو از روی اختیار به نظر پزشک متخصص و کارشناس خبره، نشان دانایی و هوشمندی توست. تسلیم بی‌اختیار که ارزشی ندارد؛ تسلیم حق شدن در عین آزادی و اختیار، ارزشمند است. تسلیم قانون الاهی و شریعتی که پیامبران آورده‌اند، نامش اسلام

۱. آل عمران (۳): ۸۳.

است و هرکه جز این راه رود بیراهه رفته است و از او پذیرفته نیست (و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه)'. شرافت و بزرگی انسان در تسلیم شدن به قانون الاهی است...

گفت: تسلیم سخن و فرمان پیامبر و امامان بودن هم در همین راستاست؟
گفتم: دقیقاً! آیا می شود تسلیم خدا باشی اما از فرمان نماینده اش سرپیچی کنی؟! پیامبر و امامان علیهم السلام، بیان کننده فرمان خدایند، اگر تسلیم آنان باشی و کازت را به آنان بسپری و از فرمان آنان اطاعت کنی در خط خدایی و کسی که در خط خدا باشد، نباید نگران باشد چون آنان او را به مقصد می رسانند...

چنان که حضرت مهدی ارواحنا فداه نیز در همین موضوع فرمودند: تقوی داشته باشید و تسلیم ما باشید، و امور خود را به ما واگذار کنید، زیرا وظیفه ما است که شما را بی نیاز و سیراب نماییم همان طوری که ورود شما بر چشمه معرفت به وسیله ما است.

اتَّقُوا اللَّهَ وَسَلِّمُوا لَنَا، وَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا^۱

۱. آل عمران (۳): ۸۵.

۲. غیبت شیخ طوسی: ۲۸۶.

فرزندش گفت: پدر از او سخن بگو... و پدر متحیر ماند چگونه او را معرفی کند؟ بگوید عده‌ای او را خدایش می‌دانند و گروهی مرد نامتناهی اش گویند؛ نه مَلک توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شَه مَلک لافتی را... فضائلش لا تُعد و مناقبش لا تُحصی است و کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست / که ترکم سرانگشت و صفحه بشمارم... گفت: فرزندم، همین قدر بدان فقط خدا می‌داند او کیست؛ آن قدر بالاست که علّوش را تنها خدا می‌داند و بس که نامش مشتق از نام خود خداست: و هو العلیّ العظیم...

هر خوبی و کمالی را او نمونه و مظهر است؛ بالاترین اسوه و والاترین الگوست برای هر پوینده و رهروی که بخواهد بهترین باشد: عالمان از او اکتساب علم کنند؛ شجاعان به او افتخار کنند؛ عابدان به او اقتدا کنند؛ حاکمان به عدالتش تأسی کنند؛ بخشندگان، از او سخاوت آموزند؛ پدران به راه او روند؛ آزادگان را او معلم است؛ پهلوانان را او مقتداست. از هرچه گویی بالاتر است؛ فوق تصوّر و گمان است؛ انسانی عرشی است؛ علیّ و عالی و اعلیّ است...

فرزندم، او را کتابی است که آن را همتای کتاب خدا شمرده‌اند؛ نهج بلاغت است و نماد حکمت و معرفت؛ هزار سال است بهتر از آن کتابی نیامده است؛ دوست و دشمن در برابرش خضوع کرده‌اند و از دریای دانشش، خوشه چیده‌اند؛ مباد از آن غافل شوی و جرعه‌ای ننوشی؛ هزاران دانشور آنجا سیراب شده‌اند، توهم در باغستان معارفش گشتی بزن و توشه‌ای بردار و زندگیت را در سایه سار کلام مولی، برای همیشه نورانی کن؛ وصایایش، نامه‌هایش، کلمات قصارش، خطبه‌هایش، رنجنامه‌هایش، منشور حکومتش، بیانیه‌هایش، تحلیل‌هایش...

او تنها پنج سال فرصت حکومت داشت تا جامعه‌ای فرازین را بر ویرانه‌های پیشین بنا کند؛ و دریغ که نگذاشتند و در محراب عبادت، به شهادتش رساندند... آنک، ما را امید است تا فرزندش مهدی پرچم عدالت علوی را در سراسر جهان به اهتزاز در آورد و برنامه‌ناتمام او را به انجام رساند؛ او ذخیره‌الاهی برای تحقق همه وعده‌ها و وعیدها به انبیا و اولیاست. منتظران حقیقی، همان دلدادگان آستان علوی هستند که هر روز برای مهدوی شدن و مهدوی بودن «یا علی» می‌گویند؛ عنایت علوی، شرط تقرب در آستان مهدوی است، آن پدر و این فرزند را امیرزندگی خود کن؛ تا در حلقه مودتشان باشی و به جبل ولایشان متمسک گردی، در امانی و پیروز دورانی!

همه گرفتاری های او از يك وسوسه آغاز شد: كارش را رها كرد و خانه و مغازه اش را فروخت و مقادیری هم از این و آن قرض كرد و به امید میلیاردر شدن همه آن وجوهات را در اختیار کسی نهاد که گفته بود تو را يك ساله صاحب آلف و اولوف می کنم! وسوسه آن فرد او را به يك تصمیم عجولانه انداخت و همان شد که امروز به نان شب محتاج شده و شرمندۀ همسر و فرزندان و طلبکاران و آبروی چندین ساله است و در انتظار زندان یا يك سکتۀ قلبی و تمام!

وسوسه، اجبار نیست بلکه يك دعوت شیرین و فریبنده است. این توهستی که این دعوت را قبول و یا رد می کنی. برای نمونه همین قهرمان داستان ما در مقابل آن وسوسه، می توانست با اراده و انتخاب خود، مقاومت کند و بگوید من به همین زندگی معمولی قانعم و میلیاردر شدن را نمی خواهم و در نتیجه اکنون راحت کنار خانواده زندگی کند و این عاقبت را هم نداشته باشد. وسوسه گر تاریخی همان شیطان لعین و رجیم است که با وسوسه، پدر و مادر ما را رانده از بهشت نمود و قسم یاد کرد همه انسان ها را با وسوسه، اغوا کند. اما او اجبارکننده نیست بلکه تنها وسوسه گر است و انتخاب با شماست...

گفت: آیا در مقابل وسوسه های فریبنده اش، پناهی هم داریم؟

- البته که داری، به خدا پناه برو و بگو: پناه می برم به خدای مردم از شر وسوسه گر نیرنگ باز که در سینه های مردم وسوسه می کند (قل اعوذ برب الناس، ... من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس...). استعاذه (پناه بردن) مهم ترین اقدام تو علیه این خناس است.

- با چه کلماتی استعاذه کنم؟

- فرمایش علی علیه السلام راهنمای توست:

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل، تو را وسوسه می‌کند بگو: «اعوذ بالله القوی من الشیطان الغوی و اعوذ بمحمد الرضی من شرّ ما قُدّر و قُضی و اعوذ بآله الناس من شرّ الجنه و الناس اجمعین...»^۱ از شرّ شیطان گمراه به خدای توانا پناه می‌برم و از شرّ آنچه قضا و تقدیر شده به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که مورد خشنودی خداست پناه می‌برم و از شرّ تمام جنّ و انس به معبود همه مردم پناه می‌برم...

چنان که مولا فرمود: پناه بردن به خدا و پیامبر راه نجات از وسوسه‌های این "لعین رجیم" و همدست‌های او از جن و انس است. امروز هم نماد پیامبر که همانم و شبیه و خلیفه اوست، حضرت صاحب‌الزمان است که پناه بردن همیشگی و هرروزه به او، شما را از گزند وسوسه‌های این خناس، حفظ نموده و در امان می‌دارد...

۱. بشارة المصطفی لشعبة المرتضى: ۲۷.

۴۷. حقانیت

در کتابخانه بود؛ در کنار هزاران جلد کتاب؛ چکیده دانش هزاران نویسنده؛ به اینجا راهنمایی اش کرده بودند تا جواب پرسش هایش را بگیرد. آیا اینجا می توانست به او کمکی کند؟ دغدغه او این بود: "حق" کجاست؟ "حق" با کیست؟

پیش هرکس رفته بود، خود را حق می دانست و دیگران را باطل. هر يك هم برای خود فلسفه ای داشتند و به کتاب هایی ارجاع می دادند؛ تشخیص هم مشکل بود؛ به ایندکس ها و فهرس و فیش های موضوعی کتابخانه مراجعه کرد، اگر دوبرابر يك انسان معمولی هم عمر می کرد، نمی توانست همه این کتاب ها را بخواند؛ آثار خستگی در چهره اش نمایان بود. از خود پرسید: آیا تشخیص "حقانیت"، این قدر دشوار است؟ انسان های دیگر چه کردند یا چه می کنند؟

کتابدار، به فراست، مشکل او را فهمید و با مهربانی به سراغش آمد. گویی با امثال او قبلاً بسیار برخورد داشته است:

- سلام! می توانم کمک تان کنم؟ اگر موضوع پژوهش تان را بگویید منابع مرتبط را معرفی می کنم.

لبخند او بر دلش نشست و گفت: ممنونم. در جستجوی "حق" هستم و می خواهم بدانم چگونه پیدایش کنم؟ کتابدار بلافاصله گفت: چقدر عالی. روزی من هم برای همین هدف اینجا آمدم. اجازه بده اول يك چای با هم بنوشیم. دستش را گرفت و به اتاق مجاور برد و دو فنجان چای خوشرنگ ریخت و روی میز گذاشت و گفت: با توت موافقید یا کشمش یا پولکی؟ گویی مدت ها است او را می شناسد. تشکر کرد و نشست...

کتابدار گفت: پاسخ سؤال شما در کتابخانه وجود خود شماست! "ما پیامبری در درون خود داریم به نام عقل. اوست که ما را به حقیقت می‌رساند". و ادامه داد: اگر به هیچ کتابخانه‌ای هم دسترسی نداشته باشی، عقل به تو می‌گوید تو خود خویشتن را نیافریده‌ای و آفریننده‌ای داری و او که تو را از وقتی نطفه بودی تا به حال متحول کرده است. او تو را بدون راهنما رها نکرده، باید به سراغ او بروی و این پیامبر درون تو را به پیامبران بیرونی می‌کشاند و آن‌ها به تو می‌گویند حق چیست و کجاست!

سؤال کرد: پیامبران واقعی چه نشانه‌هایی دارند تا از دروغین‌ها تشخیص دهیم؟ گفت: خود عقل به تو کمک می‌کند. دروغین‌ها زود رسوا می‌شوند زیرا نه بی‌تنبه (معجزه) دارند نه به خدا فرا می‌خوانند و نه عاری از خطایند؛ بلکه پراز تناقض در قول و فعل‌اند...

- پس این همه کتاب کتابخانه به کار من نمی‌آید؟!!

- برای آن پرسش اول به کتابخانه عقل و فطرت مراجعه کن حتماً جواب خواهی گرفت؛ گاهی به تجربه‌های پژوهشگران سابق در تعمیق همان پاسخ درونی نیاز داری، آن وقت است که ما در خدمت شما می‌ایم!

گفت: امروز حق در کدام رهبر الهی متجلی است؟ کتابدار که چهره‌اش افروخته شده بود گفت: آن که قلبت به سوی او پرمی‌کشد و تو را دوست می‌دارد و به فکرتوست و تو را به اینجا کشانده است و اگر از ژرفای دل صدایش بزنی پاسخ می‌دهد و خلیفه خدا در زمین است و صاحب زمان و امیر دوران. او "حق" است و دیگرانند باطل:

جاء الحق وزهق الباطل، انّ الباطل كان زهوقاً...

۴۸. حرف و عمل

ژان ژاک روسو خطاب به روحانیون مسیحی گفت: دست از اثبات حقانیت مسیحیت بردارید، چون مسیحیت واقعاً برحق است، بیایید اثبات کنید که خودتان مسیحی هستید، این چیزی است که نیاز به اثبات دارد! به همین سیاق، می‌توان به مسلمانان گفت: حقانیت اسلام ثابت شده است، شما چطور اثبات خواهید کرد مسلمان هستید؟! یعنی ما باید بتوانیم حقانیت خود را در پایبندی به آنچه ادعا می‌کنیم ثابت کنیم وگرنه توانیم این را اثبات کنیم، هیچ‌کس برای ما اعتباری قائل نیست چون می‌خواهیم در مورد عقیده‌ای بحث کنیم که خودمان عملاً به آن پایبند نیستیم!

درست است که گفته‌اند: بنگر «چه» می‌گوید و ننگر «که» می‌گوید (أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ)^۱ اما مگر می‌توان رابطه‌گوینده و پیام را قطع کرد؟ کسی که خرما خورده حرفش در مورد خرما نخوردن روی کسی تأثیر نخواهد داشت (رطب خورده منع رطب کی کند؟). پیامبری که خود اولین عامل به پیامش باشد، سخنش در اعماق جان پیروان نفوذ خواهد کرد. از اینجا است که قرآن، نهیب می‌زند: چرا سخنی می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا گناه بزرگی است چیزی را بگویید که عمل نمی‌کنید (لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)^۲...

هر کدام از ما ممکن است در معرض این آفت باشد. درمانش، اولاً خودسازی است که عامل به باورها گردیم و ثانیاً با مخاطب رو راست باشیم و اگر ناگزیر از تبلیغیم، بگوییم ببخش اگر ما عامل نمی‌بینی؛ اما به پیام بنگر و مرا ننگر. خود این صداقت با مخاطب، تا اندازه‌ای از تأثیر سوء بی‌عملی من می‌کاهد.

۱. غرر الحکم: ۳۶۱.

۲. صف (۶۱): ۲-۳.

خطیبی مهذب را دیدم که از روی شکسته نفسی می گفت: مرا نوار بیندازید و به من ننگرید، به پیامی که از نوار می شنوید، توجه نمایید...

امروز هزاران دوربین در کارند که مثلاً تخلفات رانندگی یا حرکات مشکوک را رصد کنند و هزاران دستگاہ هم در کار شنود هستند. دیگر مفهوم مخفی بودن دارد از بین می رود لذا تطابق حرف و عمل ضروری تر شده زیرا به صرف ادعا ممکن است خلافتش را از خود ما ارائه دهند که هرروز در رسانه ها شاهد انواع این افشاگری ها هستیم...

و منتظران را در این مقام، مسئولیت سنگین تر است؛ زیرا منتسب به امام خوبی ها هستند و توقع از آنان بیشتر است. البته شیطان بیشتر از دیگران در کار اغوای مهدویان است زیرا پاشنه آشیل شیطان پیوند مردم با صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است چون اگر کسی در حصن حصین آن حضرت قرار گیرد شیطان را به او راهی نیست. کافی است به حضرتش متوسل و متمسک شوند تا با عنایات مهدوی در امان باشند و با امداد او، حرف و عملشان یکی گردد...

نگاه پراز محبت خود را به من دوخت و گفت: سلام بر شما! با این کلام، انبوه شادی را در دیار غربت به دلم ریخت. با اشتیاق پاسخ دادم: و عليك السلام! بسیاری از کشورها را گشته‌ام و فرهنگ‌های زیادی را کاویده‌ام، هیچ کجای دنیا را نیافتم که تحیتی این چنین زیبا و پرمعنا و چند وجهی داشته باشند: "سلام"، هم نام خداست، هم نام بهشت، مینو و فردوس است، هم به معنای صلح و دوستی است، هم دعا برای سلامتی است، هم کلام فرشتگان به بهشتیان است (سلام عليكم بما صبرتم فنعمر عقبی الدار)^۱ هم تحیت خدا به مؤمنان است (سلامٌ قولاً من ربِّ رحیم)^۲ هم تحیت مؤمنان به یکدیگر و به خداست (تحیتهم یوم یلقونه سلام)^۳... چه شگفت است این همه محتوا در چهار حرف: سلام!

نماز، بدون سلام به پایان نمی‌رسد، زیارت هیچ پیامبر و امام یا امام زاده یا بزرگ یا مؤمن در گذشته‌ای از سلام خالی نیست. این یعنی اینکه طرف مقابل که به او سلام می‌کنید، لازم نیست اکنون در قید حیات باشد، اولین سخن شما با ساکنان دیار خاموشی این است: السلام علی اهل لا اله الا الله... سلام‌ها را هم در زیارات از پدرمان آدم شروع می‌کنید و بعد انبیای اولوالعزم تا برسند به پیامبر و امامان (زیارت وارث) و چون جواب سلام واجب است مطمئن هستید در حیات برزخی خود پاسخ خواهند داد... در این فرهنگ، شما با سلام، با همه تاریخ و تاریخ‌سازان ارتباط برقرار می‌کنید و تحیت می‌گویید و اعلام همدلی و همراهی می‌کنید و چقدر این اتصال، زیباست!

۱. رعد (۱۳): ۲۴.

۲. یس (۳۶): ۵۸.

۳. احزاب (۳۳): ۴۴.

وقتی هم که تنها هستید به خدای خود سلام می‌کنید و با دعاهایی این‌گونه با خالق خویش مانوس می‌شوید و عرض می‌کنید ای خدایی که نامت سلام است و همه سلامتی و دوستی و صلح از شماست و تسلیم ما نیز برای شما و بازگشت همه این معانی سلام هم، به سوی شماست: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَ لَكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ، سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...

ما نیز با "سلام"، بامولای خود، داستان‌ها داریم و شیوه‌نامه این مهرورزی و حماسه‌پردازی هم که به تعلیم خود اوست در زیارت آل یاسین جلوه‌گر است و حکایت این سلام‌ها، حکایت عاشقی است و شیفتگی و قصه دلدادگی است و مشتاقی: سلام بر تو دعوتگر حق و نشان ربانی الهی، تالی کتاب و ترجمان آن، سلام به تو هنگامی که می‌ایستی، می‌نشینی، سلام به لحظه‌ای که قنوت می‌گیری، به رکوع و سجود می‌روی، تشهد می‌خوانی، سلام می‌گویی، سلام بر تو به مجموع همه سلام‌ها و جامع‌ترین سلام‌ها (السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ)^۱ در زیارت آل یاسین به شما می‌گوید: سلام يك حماسه مهدوی است زیرا در نظام مهدوی، خدا و صلح و دوستی و امنیت و سلامتی و بهشت و زیبایی به هم می‌رسند...

۱. فقه الرضا علیه السلام: ۱۱۵.

۲. احتجاج ۲: ۴۹۳.

همه مردم شهر/ بانگ برداشته‌اند / همه چیز است گران / جنس موجود، ولی
 ارزان نیست / درد موجود، ولی درمان نیست / بهرانبوه جوانان وطن / کار و آب و
 نان نیست / و لبی خندان نیست / و به غیر از انسان / هیچ چیز ارزان نیست / و
 کسی فکر نکرد / که چرا ایمان نیست / هرکجا می‌نگری / ردّ پایی به جز از شیطان
 نیست / نزد ما گرچه مسلمان هستیم / لیک مهجورتر از قرآن نیست؟ ...

ارزانی وقتی است که وفور نعمت است و قدرت خرید، بالاست و انصاف
 حکمرواست و در نقطهٔ مقابل، گرانی و قحطی و بی‌انصافی، عذابی است
 مردم‌گداز... آیا بین این‌ها و معنویات (تنگی معیشت و ایمان) می‌توان ارتباطی
 تعریف نمود؟ قرآن می‌فرماید: «اگر اهل قریه‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند،
 برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها خواهیم گشود اما تکذیب کردند و به خاطر این
 رفتارشان آن‌ها را دچار عذاب کردیم»^۱.

اصل بر این است که ایمان و تقوی، در رزق و روزی مؤثر است مگر آنکه
 اصلی دیگر حاکم باشد و آن آزمون است که خداوند گاهی برای آزمایش کافران
 و بدکاران، از ابزار تمکن و ثروت و لذائد دنیوی، بهره می‌گیرد که این البته نباید
 افراد کم‌ایمان را فریب دهد و چشمشان را خیره نماید (که چرا کافران در تنعم‌اند و
 مؤمنان در تنگی و عسرت) بلکه بدانند که رزق الاهی نیکوتر است و ماندگار (وَلَا
 تَمُدَّنْ عَعْنَیْكَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیْهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ
 خَیْرٌ وَّ اَبْقٰی) ...^۲

۱. اعراف (۷): ۹۶.

۲. طه (۲۰): ۱۳۱.

وقتی ایمان انسان به خدا ضعیف می‌شود می‌خواهد از هر روشی حتی غیرمجاز و حرام برای تمکن استفاده کند و این به احتکار و اختلاس و کم‌فروشی و بی‌انصافی می‌انجامد و نتیجه‌اش بهره‌کشی از آدم‌ها و کمبود و گرانی و قحطی می‌شود. یکی دیگر از عوامل تشریعی که در تکوین و قحطی نعمت‌ها مؤثر است بی‌عدالتی قاضیان و صدور احکام ظالمانه است که منجر به خشکسالی و کم شدن باران می‌شود (من تلك الفتيا تمنع السماء قطرها)...

در حکومت عادلانه امام عصر ارواحنا فداه که رویکرد همگان عبودیت است (یعبدوننی لا یشرکون بی‌شیئا) آن قدر وفور نعمت است که فردی نیازمند زکات پیدا نمی‌شود و آسمان و زمین برکات فراوان خویش را برای مردم می‌گسترانند و اثری از محتاج و فقیر نیست. حتی کارکرد پول احتمالاً از بین می‌رود و افراد مایحتاج خود را از یکدیگر بدون هیچ مانع و رادعی تهیه می‌کنند و آن دوران، پایان چه‌کنم چه‌کنم‌ها و گرانی‌ها و قحطی نعمت‌هاست! روزگار پایان ناامنی و شکستن قفل‌هاست. بر در هیچ مغازه‌ای قفلی نیست؛ زیرا امنیت فراگیر ایجاد شده و قفل از ذهن‌ها و اندیشه‌ها و اموال باز شده و همه الهی و معنوی و با ایمان شده‌اند (ولیبذلّهم من بعد خوفهم امنأ یعبدوننی لا یشرکون بی‌شیئا) و بر لب‌هاست لبخند و شکرانه و یاد خدا...

کنار روضه شریف نبوی نشسته بودم که دیدم آن فرد مادی و دوستش آمدند و مشغول صحبت شدند... شنیدم که به انکار خدا پرداختند و آفرینش جهان را مولود تصادف شمردند. در خشم شدم و گفتم: ای دشمن خدا! آیا در وجود خود نیندیشیدی که چگونه خداوند در کمال نظم و تدبیر، تو را آفریده و متحوّل ساخته و به سامان آورده است؟... ابن ابی العوجا گفت: ای مفضل، اگر از یاران جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) هستی، او هرگز با ما چنین سخن نمی گوید و با شیوه تو با ما مجادله نمی کند. او سخنان ما را بیش از آنچه شنیده ای، شنیده است ولی در مقام گفتگو هرگز دشنامی به ما نداده است. او همواره بردبار، باوقار و عاقل و استوار است. به سخن ما گوش فرا می دهد، کلام ما را می شنود و به حرف ما توجه می کند. وقتی فکر می کنیم که حجت و دلیل و مدّعی خود را خوب و کامل گفته ایم، حجت ما را با دلایلی ساده و خطابه ای کوتاه، ابطال می سازد و ما را به پذیرش دلیل خود وادار می کند و عذر ما را منتفی می سازد و دیگر ما نمی توانیم به او پاسخی بدهیم. پس اگر از اصحاب او هستی همچون او با ما سخن بگو!

گفتگوهای اندیشگی به شیوه مناظره و جدال احسن، ریشه در آموزه های قرآنی و سنت نبوی و سیره ائمه علیهم السلام دارد (ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن)^۱. آن بزرگواران در کمال متانت و آرامش و وقار و ادب، با دگراندیشان به گفتگو پرداخته و آن ها را مجاب کرده و ناگزیز به پذیرش منطق و حیانی می نمودند. نمونه هایی از این مناظرات - از جمله مناظرات متعدّد امام هشتم علیه السلام با اصحاب ملل و نحل - را مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج گرد آورده که میراث گرانقدری برای مناظران به شمار است...

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

امروز در گستره جهانی به خاطر فراهم بودن فرصت‌های مختلف گفتگو در فضاهاى رسانه‌ای، آکادمیک، فرهنگ مکتوب، همایش‌ها و نیز گفتگوهای فردی و گروهی در ارتباطات گوناگون تحصیلی، شغلی، فرصت‌های مطالعاتی، در سفرها و گردشگری و حتی جمع‌های خویشاوندی و خانوادگی می‌توان از شیوه گفتگوی اندیشگی بهره گرفت و مخاطبان را با غنای فرهنگ شیعی آشنا نمود...

در زمانی که اصحاب ملل و نحل و فرقه‌های ضالّه در همین مجال‌ها به تبلیغ مشغولند و سموم فکری خود می‌پراکنند، بر شماست که اقدام نموده پس از تسلط علمی و آشنایی برفنون مناظره با طرح گفتگوهای اندیشگی و مناظرات، منطق و حیانی را ارائه نمایید. مرزبانان آستان ولایت و مهدویت به همین شیوه، در دهه‌های اخیر موفقیت‌های چشمگیری را در دفع فرقه‌های ضالّه به دست آورده و جلوی رهنی آن‌ها را گرفته و اسیرشدگان دام آن‌ها را نجات داده‌اند. این تجربیات گرانبها در سایر زمینه‌ها نیز کارآمد خواهد بود و می‌تواند اقشار وسیعی از مردم جهان را با فرهنگ مهدوی پیوند دهد...

خوشی‌ها، حال ما را خوش می‌کند و به اصطلاح خوشحال می‌شویم! عید می‌آید؛ مهمان عزیزی از راه می‌رسد؛ هدیه خوبی دریافت می‌گردد؛ سفر خوبی جور می‌شود؛ نوزادی به دنیا می‌آید؛ ازدواجی پا می‌گیرد؛ بیماری‌ای، بهبود می‌یابد؛ موفقیت شغلی روی می‌آورد؛ حاجتمندی به حاجتش می‌رسد؛ برای فقیر و محتاجی، گشایشی می‌شود؛ قرضی ادا می‌گردد؛ پیروزی تحصیلی به دست می‌آید؛ به جشنی دعوت می‌شویم؛ موانعی از سر راه کنار می‌رود؛ گمشده‌ای پیدا می‌شود؛ دلخوری‌ها برطرف می‌گردد؛ گمراهی، هدایت می‌شود؛ زندانی و اسیری آزاد می‌گردد؛ خبر خوبی دریافت می‌شود؛... همه این خوشی‌ها که موجب خوشحالی ماست، نعمت‌هایی از سوی خداست و به قول سعدی بر هر نعمتی شکری واجب! از دست و زبان که برآید/ کز عهده شکرش به در آید؟

سزاوار نیست خوشحالی‌ها را به حرامی آلوده کنیم که مورد رضایت منعم ما نباشد. می‌شود از راه درست به خوشی رسید و مرتکب حرامی هم نشد و به طور صحیح هم این خوشحالی را بروز داد. اگر چنین کردیم، این خود به نوعی شکر همان نعمت است و این شکر و سپاس، موجب خوشی‌های بعدی می‌شود؛ شکر نعمت، نعمت افزون کند/ کفر، نعمت از کفت بیرون کند... بینواست کسی که طعم خوشی‌هایش آلوده به حرام است، ثروتی که شبهه‌ناک است؛ لذتی که از حرام است؛ پیروزی‌ای که خاستگاهش آزار دیگران است؛ قدرتی که وسیله عذاب بی‌گناهان است؛ زیبایی‌ای که حراج افعال حرام است؛ ورزشی که با رفتارهای غیراخلاقی همراه است؛ خنده‌هایی که برخاسته از حرام است...

خوشی افراد با خدا، از صمیم دل است و حقیقی است؛ زیرا پشتمانه‌ای چون خدا دارند که هیچ‌گاه آن‌ها را فراموش نمی‌کند و دستش برای اعطای همه

نعمت‌ها و خوشی‌ها باز است. آن‌ها آرامش قلبی دارند (ألا بذكر الله تطمئن القلوب)^۱ درحالی‌که بی‌خدایان، خوشی‌هایشان مقطعی و ظاهری و ناپایدار است چون بی‌پشتوانه است و هراس از شکست و مرگ، لذت‌ها و خوشی‌هایشان را متزلزل و تباه می‌کند. بر لب‌ها ممکن است لبخند بنشینند؛ اما دل‌ها نامطمئن و ناخرسند باشد...

باخدایانی که به ولایت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام مشرف‌اند، يك گام جلوترند؛ زیرا معیار خوشی‌هایشان را خوشی‌های آل‌الله قرار می‌دهند (يفرحون لفرحنا)^۲ لذا شادند به شادی پایدار و متصل به رضایت الهی و خود را به خوشی‌های حرام، آلوده نمی‌کنند؛ به دولت آخرالزمانی آل‌الله، امیدوارند و این امید، قلبشان را شاد و با نشاط می‌سازد؛ با تمسك به حبل ولای بقية الله، زندگی‌شان را برای همیشه بیمه نموده، قلباً خرسند و مطمئن و خوش‌حالند...

۱. رعد (۱۳): ۲۸.

۲. خصال ۲: ۶۳۵.

پیروزی و شکست، دو طرف سکه زندگی هستند؛ گاهی در این و گاهی در آن قرار می‌گیرید. در پیروزی‌ها نباید مغرور و غافل شد و در شکست‌ها، نباید سرخورده و نومید گشت. هم پیروزی و هم شکست، قانون مندی دارند.

مهم‌ترین عوامل شکست: اختلاف درونی، عدم اعتقاد به حقانیت و ایمان به هدف، عجب و غرور، سستی، فقدان رهبری و ضعف فرماندهی، از دست دادن فرصت‌ها، فساد، ترك سنگر، ترس، خیانت، نفاق، تخلف از فرمان و برنامه، توجه به شایعه، فقدان استراتژی و عدم نوآوری و ابتکار و چابکی و نشاط و نقطه مقابل این‌ها عوامل پیروزی هستند.

در مواقعی که در موقعیت شکست قرار می‌گیرید باید به دقت آن را ارزیابی کنید و با تجربه‌اندوزی از آن شکست، به پیروزی پل بزنید. چرا در امتحان شکست خوردم؟ چرا کاسبی جدیدم نگرفت؟ چرا مبتلا به شریک خائن شدم، چرا نتوانستم برنامه را به اتمام رسانم؟ چرا موفق به هدایت آن فریب‌خورده نشدم؟ چرا ازدواج موفق نداشتم؟ چرا قادر به کار جمعی نیستم و همیشه به‌کار فردی روی می‌آورم؟... پیدا کردن پاسخ برای این پرسش‌ها، توقف شکست‌های بعدی بلکه عامل پیروزی آینده شماست. انسان عاقل از يك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود و دو بار به چاه نمی‌افتد!

اما عوامل معنوی که در پیروزی شما دخیل است، توکل، امید به نصرت الاهی، دعا و نیایش، تمسک به ولی خدا و اعتصام به حبل ولای اوست. خدا مؤمنان را بر دشمنان پیروز می‌گرداند (فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ)^۱ خدا به یاری‌کنندگان دینش وعده پیروزی داده است (وَلِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ

۱. صف (۶۱): ۱۴.

من ینصره)؛^۱ خدا صابران و اهل استقامت و پایداری را بشارت پیروزی داده است (و بشر الصابرين)؛^۲ خدا پرواپیشگان را وعده پیروزی نهایی داده است (والعاقبة للمتقين)؛^۳ آیا این پشتوانه عظیم معنوی، در کارزار زندگی، شما را دلگرم و پرنشاط به سوی پیروزی نمی برد؟

در روزگار غیبت نیز قاعده همین است: محوریت دانش و برنامه ریزی و تلاش و پایداری، همراه با ایمان و توکل و اعتصام به حبل الله و تمسك به ولی الله؛ و هم‌زمان دعا و نیایش در طول مسیر برای رسیدن به فتحی زود هنگام و نصرتی باعزت و اقتداری باشکوه در سایه سلطنت حقه امام عصر ارواحنا فداه با این عبارات زیبای دعای افتتاح:

فصلّ علی محمد و آله و أعنا علی ذلك بفتح منك تعجّله و بضّر تكشفه و نصر
تعزّه و سلطان حقّ تظهره و رحمة منك تجلّلناها و عافية منك تلبسناها، برحمتك یا
ارحم الراحمین.

۱. حج (۲۲): ۴۰.

۲. بقره (۲): ۱۵۵.

۳. قصص (۲۸): ۸۳.

هم گرمابخش است و هم روشنی‌آفرین؛ هم زیباست و هم فریبا؛ بعضی مقدّسش می‌دانند و بعضی مکمل حیات؛ بشر با کشف آن به زندگی خویش گرما داد و در شعله آن پختن آموخت و با قدرت آن شگفتی ساخت و از بخار آن حرکت آفرید و دریا و زمین و آسمان را به تسخیر خود در آورد؛ بدون آتش زندگی سرد بود و لانه حیات تاریک. آتش از جنس نور نبود اما با آن بیگانه هم نبود؛ موسی خواست که از آن شعله و قَبَسی بگیرد و به نزد همسرش بازگردد تا در سرمای آن بیابان تاریک، بیاسایند. شبان به سوی آتش رفت و چون بازگشت، پیامبر بود و حجّت خدا؛ او دیگر یک مشعل بود تا راه مردمش را روشن کند؛ آتشی که گرمای ایمان را به جان امتش سرازیر نماید...

«امام چون آتشی است بر فراز تپه‌ها، مشعلی در افق زندگی، گرمابخش برای سرمازدگان و راهنمای راه برای رهروان تا در چاله‌های هلاکت سقوط نکنند که هر که از این آتش جدا شود، هلاک گردد» (الامام النار علی الیفاع، الحار لمن اصطلی به و الدلیل فی المهالك، من فارقه فهالك)'. ... این بخشی از سخن امام هشتم علیه السلام است در توصیف امام. بدون امام اجاق زندگی‌ها سرد است و خانه‌های امیدشان تاریک. امت بدون امام، فاقد مشعل راه است؛ نخواهد توانست راه هدایت را بیابد؛ در پناه امام است که گرمای حقیقت را لمس می‌کند...

آن که سوز سرما، امانش را بریده، قدر گرما را می‌شناسد؛ آن که در تاریکی‌ها حتی قدمی فراتر را نمی‌بیند، ارزش مشعل را درک می‌کند. در این زمانه عسرت و خشونت و عداوت است که «رحمة للعالمین» بودن امام زمان علیه السلام گرمای دل‌های خسته و پاهای زنجیربسته می‌شود و در زمانه ضلالت‌های نوین و

جهالت‌های مدرن چراغ راه نجات می‌گردد، او که کمالِ موسوی و بهاءِ عیسوی و صبرِ ایوبی دارد... (م ح م د، رحمةً للعالمین، علیه کمالِ موسی و بهاءِ عیسی و صبرِ ایوب...)^۱

آن «آتشی بر فراز بلندی‌ها و مشعلی فراراه کاروان‌ها» (النار علی الیفاع) را دوست داریم و نمی‌خواهیم از او فاصله بگیریم. هر روز با یادآوری مهر بی‌شائبه‌اش، انرژی می‌گیریم و چون موسی به سویش می‌رویم تا از رحمت و وسعتش، قبسی برگیریم که در بیابان سرد هزارهٔ سوم میلادی، بوی باروت و انفجار و خشونت همهٔ جهان را پر کرده است و های وهوی جنگی دیگر از رسانه‌هاشان به گوش می‌رسد. جنگ سردی که البته مدت‌هاست خاورمیانه و بخش‌هایی از جهان را در بر گرفته است و از نوشیدن خون بی‌گناهان سیرابی ندارد...

القصة، بی‌آتش، خانهٔ دل‌ها سرد و اتاق زندگی، فسرده است. کجاست آن فریادرس نورانی در این جهان ظلمانی؟

۱. کافی ۱: ۵۲۸.

۵۵. آخر سال

آخرین روز سال، آخرین اقدامات، آخرین خریدها، تسویه حساب‌ها، بستن پرونده يك سال شمسی که با همه فراز و نشیب‌هایش بخشی از زندگی ما را برداشت و رفت تا روزی به محاسبه آن نزد خدای بزرگ حاضر شویم. بعضی‌ها به آخر سال نرسیده کوچ کردند و آخر سال قبل نمی‌دانستند رفتنی هستند؛ بعضی‌ها هم آمدند تا امسال، اولین سال زندگی‌شان باشد. این رفتن و آمدن‌ها سرنوشت همه ماست. خوشا آنان که زیبا آمدند و زیبا زیستند و زیبا رفتند. ما نیز خوش داریم وقتی می‌رویم، سبکبال برویم و هنگام رفتن بخوانیم: وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...

سال را با نام و حمد خدا آغاز کردیم که همه نعمت‌ها و توفیق‌ها از اوست و اکنون با حمد و سپاس او هم به پایان می‌بریم... لذا شایسته است در هیأت دعا، نعمت سلامتی را، اسلام را، ایمان را، تشیع را، ولایت‌مداری را، مهدوی بودن را، خدمت‌گزاری را، سپاس گوئیم - که حاضر نیستیم آن‌ها را با هیچ چیز عوض کنیم - و خرسندیم در آخرین لحظه‌های سال در مشهد و محضر ولی او با تمامی وجود بگوئیم: وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...

به نیت حسابرسی‌های آخر سال، وقتی خود را زیان دیده ببینیم که متاع عمر را به باد داده و فرصت‌ها را غنیمت نشمرده و چنان که باید توشه نیندوخته باشیم، بدهی‌های خود را ثبت می‌کنیم تا از یادمان نرود بلافاصله ادا کنیم و دعا می‌کنیم خدای بزرگ فرصتی دیگر به ما بدهد تا جبران مافات کنیم و بدهی‌های خود را به خدا و خلق خدا، بپردازیم و تسویه حساب کنیم تا حساب به آخرت نیفتد که حسابرسی آنجا خطرناک‌تر و دشوارتر است و برای این تجدید فرصتی که خداوند برای جبران لطف می‌فرماید و عمر می‌دهد، عرض می‌کنیم: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...

ما را با آخرین حجت حق، در آخرین لحظات سال، يك حسابرسی خصوصی است که در تنهایی باید با او خلوت کنیم و ضمن سپاس از همه توفیقاتی که نصیب ما نمود و عذرخواهی از همه قصورها و تقصیرهایی که مرتکب شدیم عرض کنیم آماده‌ایم تا چون برادران خطا کار یوسف، زبان به توبه گشاییم یا چون هدهد ترك فرمان کرده سلیمان، بال و پیرا آماده تنبیه کنیم و حکم را به شما سپاریم... اما دوست داریم در آخرین لحظات سال، آخرین و مهم‌ترین آرزوی همه عمر خود را - که هر جمعه در ندبه با شما نجوا کرده‌ایم - يك بار دیگر خدمت شما تکرار کنیم تا بدانید همچنان سر همراهی داریم و در انتظار لحظه موعودیم و در هر حال ما «بر همان عهد که بودیم، برآئیم هنوز...»:

«...أَتَرَانَا نَحُفُّ بِكَ وَأَنْتَ تُوَمُّ الْمَلَأَ وَقَدْ مَلَأَتِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَذَقْتَ أَعْدَائِكَ هَوَانًا وَعِقَابًا وَأَبْرَتِ الْعَتَاةَ وَجَحَدَةَ الْحَقِّ وَقَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَاجْتَنَنْتَ أُصُولَ الظَّالِمِينَ. وَنَحْنُ نَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...».